

ماهنامه فرهنگ اجتماع جوانان ایران ۱۱۹
شماره ۱۱۹ / پیاپی ۴۷۹ / تیرماه ۱۳۹۴ / قیمت ۱۱۰۰ تومان

جوان

شاهد

پای سفرهی
میهمانی خدا

اشک‌ها و
لبخندهای پنهان

نقش زن و شوهر
در آرامش خانواده

اوقات فراغت
اسیر به روز بودن

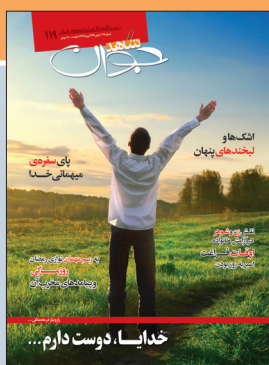
به رسم مهمان نوازی رمضان
روزمرگی
و پیامدهای مخرب آن

راز و نیاز در ماه بندگی ...

خدایا، دوست دارم...

از تمام داشته‌هایت که به آن می‌بالی، خدا را
کم کن، ببین چه داری؟
به همه کمبودهایت که از آن می‌نالی، خدا را
اضافه کن، ببین چه کم داری؟

در لحظه‌ها دور از تو
گم شده‌ام! معبودم ...
دستم را بگیر



ماهنامه فرهنگی و اجتماعی
شماره ۱۱۹ تیر ماه ۹۴

قیمت: ۱۱۰۰ تومان

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: سیدحسن مؤذنی
سر دبیر: محبوب شهبازی
مدیر اجرایی: نادر دقیقی

دبیر تحریریه: آمنه آدینه
طراح و مدیر هنری: امید بهزادی
مدیر داخلی: سیده زینب اسکندریان
ناظر فنی چاپ: شاپور محمد حسن زاده
حروفچین: ویدا امیدی
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۸۳۴۸

ناشر: انتشارات شاهد
تهران - خیابان طالقانی - خیابان ملک الشعرای
بهار شمالی - شماره ۵
تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷
آدرس الکترونیکی: Email:javan@shahedmog.com
صندوق پستی: تهران ۱۵۷۱۵/۱۹۴

چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر

* شاهد جوان برای جوانان ۱۷ تا ۲۵ سال
منتشر می شود.
* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده
آزاد است.

* مطالب رسیده بازگردانده نمی شود
* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است

- حرف اول: ۴/ با دستان بسته، با چشمان باز
یادداشت: ۵/ خط ویژه
پسرانه، دخترانه: ۶/ کودکان حرف گوش کن
مادرانه، پدرانه: ۸/ نقش زن و شوهر در آرامش خانواده
دور و نزدیک: ۱۰/ شیر در بند
اجتماع: ۱۲/ اوقات فراغت
حماسه آفرین: ۱۴/ حسین فدایی حسین
راه و چاه: ۱۶/ فرزند مجازی
مهارت: ۱۸/ روزمرگی و پیامدهای مخرب آن
لبخند: ۲۰/ نماز شب با طعم طالبی
جدول: ۲۱/ جدول
زندگی به سبک دیگر: ۲۲/ اسیر به روز بودن
سرچشمه: ۲۴/ به رسم مهمان نوازی رمضان
عافیت: ۲۶/ پای سفره میهمانی خدا
سلامت: ۲۸/ دور زدن بیماری های تابستانی
خانه دوست: ۳۰/ شهر دشت های شقایق
تازه های علمی: ۳۲/ کاهش دوران نقاهت بیمار
نور و نقره: ۳۴/ اشکها و لبخندهای پنهان
نقد و نظر: ۳۶/ ساعت شلوغی
بین الملل: ۳۸/ ائتلاف نامبارک
روبه رو: ۴۰/ آنجا که عشق معنا پیدا می کند
یک، دو، سه: ۴۲/ پرش روی آب
موج سازان: ۴۴/ صبر و صبوری
دریچه: ۴۸/ آنجا که نباید فریب اسمارت ها را خورد
داستان: ۵۰/ جای خالی یک لبخند
شعر: ۵۲/
بازار کتاب: ۵۳/
باشگاه مهربانی: ۵۴/
تغافل: ۵۶/
انگلیسی: ۵۸/

بادستان بسته، باچشمان باز

دهه‌ها زیر خروارها گل و خاک چشم انتظار کسانی ماندند که فراموششان نکرده بودند و همچنان در حال تفحص آنها هستند.

سند واقعیت آنها باقیمانده پیکر شهادتی بود که چند هفته پیش در معراج شهدا در معرض دید رسانه‌های جمعی و علاقه‌مندان به این قهرمانان قرار گرفت تا چشم بی‌باور بسیاری در آن سوی مرزها کمی بیشتر به واقعیت‌ها باز شود. آنها سندهای افتخار این مردمند و خود این مردم می‌دانند که چگونه به باور قهرمانانشان برسند و حتی پس از سه دهه چگونه به استقبالشان بشتابند.

کسانی که هنوز ادامه‌ی درسشان مانند زمزمه محبت ادامه دارد و علمشان و ایمانشان و باورشان هیچگاه کهنه نمی‌شود و هیچ تاریخ مصرف و تاریخ انقضایی ندارد. حکایتی که نواب، واقعی، مظلوم و همیشگی است و خودمان به اصل بودن سکه‌ی آن و عیار و ارزشش اشراف داریم.

سرمدیر

تشکیک‌ها و قصه‌های پس از آن.

در همه‌ی دنیا، چه جنگاوران متجاوز جنگ طلب و چه آنان که از خاک و میهن و مردمشان دفاع کرده‌اند، پس از پایان جنگ، با هر ابزار و هنر و رسانه‌ای سعی کرده‌اند تا صاحب هویت، حماسه، اسطوره و قهرمان شوند. آنجا که به مدد ادبیات و سینما و موسیقی و هر رسانه‌ی دیگری اقدام به باد کردن بادکنک اتفاقاتی کرده‌اند که در واقعیت یک دهم آنچه رخ داده نبوده و در نهایت شاهد رخ برآوردن رمبو و راکی‌ها از پرده‌ی نفرمای بوده‌ایم. متجاوزانی که در یک تقلب تاریخی در قامت قهرمانان به جهان قالب شدند.

اما قهرمانان ما کسانی بودند که با چشمان باز و دستان بسته در مقابل ناجوانمردانه‌ترین اتفاقات ایستادگی کردند. به مسلخ عشق رفتند تا باز تکرار حماسه اسماعیل باشند و در نهایت چنان سبکبار یا با امواج اروند به اعماق دریاها و اقیانوس‌ها رفتند و یا

۲۸ اردیبهشت، از مرزی در جنوب غربی این مرز و بوم، ناگاه و پس از ۳ دهه چشم انتظاری، ۲۷۰ مهمان عزیز به آغوش میهنمان باز گشتند. فرزندان که در این سه دهه، صبورانه و بی‌قرار، چشم انتظارشان بودیم.

بازتاب رسانه‌ای این اتفاق چنان گسترده بود که محدود به رسانه‌های رسمی و مجاری معمول نماند و بسیاری از ایرانیان و حتی آنان که سن و سالشان به آن دوران هم نمی‌خورد در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، همدلانه با این قضیه‌ی ملی همراه شدند.

اما اتفاق غیر معمول، تحلیل رسانه‌های مغرضی بود که سوء نیت آنها سال‌هاست برای این مردم اثبات شده. اینکه نسبت به عملیات کربلای ۴ تشکیک شود و یک عملیات از پیش شکست خورده معرفی شود، اینکه مقصرانی برای این عملیات یا سایر عملیات‌ها معرفی شوند و بسیاری از شبهه‌ها و



خط ویژه

۵

شاهد جوان / شماره ۱۱۹

از هزار ماه است و فرشتگان در این شب به اذن خدا فرود می‌آیند و جمیع مقدرات بندگان را در طول سال تعیین می‌کنند و وجود این شب در این ماه مبارک نعمت و موهبتی الهی بر امت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) است و مقدرات یک سال انسان‌ها (حیات، مرگ، رزق و...) براساس لیاقت‌ها و زمینه‌هایی که خود آنها به وجود آورده‌اند تعیین می‌شود و انسان در چنین شبی با تفکر و تدبیر می‌تواند به خود آید و اعمال یک سال خود را ارزیابی کند و با فراهم آوردن زمینه مناسب بهترین سرنوشت را برای خود رقم زند.

حضرت امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «تقدیر مقدرات در شب نوزدهم و تحکیم آن در شب بیست و یکم و امضاء آن در شب بیست و سوم است.»

با همه‌ی آنچه ذکر شد، هیچ مسیر ویژه‌ای مبارک‌تر و محترم‌تر و ویژه‌تر از آنچه در پیش داریم برای بیمه کردن یکسال آینده خودتان نخواهید یافت. پس این مسیر ویژه را دریابید.

سال قمری برترین است قرآن کریم می‌فرماید: «ماه رمضان ماهی است که قرآن برای هدایت انسان‌ها در آن نازل شده است.»

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) درباره ماه رمضان می‌فرماید: «ای مردم! ماه خدا با برکت و رحمت و مغفرت به شما روی آورد، ماهی که نزد خدا از همه ماه‌ها برتر و روزهایش بر همه روزها و شب‌هایش بر همه شب‌ها و ساعاتش بر همه ساعات برتر است، ماهی است که شما در آن به میهمانی خدا دعوت شده و مورد لطف او قرار گرفته‌اید، نفس‌های شما در آن تسبیح و خوابتان در آن عبادات، عملتان در آن مقبول و دعایتان در آن مستجاب است... بهترین ساعاتی است که خداوند به بندگان نظر رحمت می‌کند...»

بر شمردن تک‌تک آثار معنوی و جسمانی‌ای که از فضائل ماه مبارک رمضان به حساب می‌آیند خود مستلزم مطلبی طولانی‌تر است اما در یک محاسبه‌ی اجمالی قلب ایام معنوی سالانه یعنی شب‌های قدر در این ماه قرار دارد. شب قدر از شب‌هایی که برتر

خطوط ویژه، جایی برای عبورهای ویژه هستند. تنها کسانی می‌توانند از خط ویژه عبور کنند که مجوز این کار را داشته باشند تا بتوانند گام در آن بگذارند. در غیر این صورت اما خط ویژه هیچ تفاوت با سایر معابر ندارد و در هر زمان و هر مکان می‌توان از آن عبور کرد.

ماه مبارک رمضان درست مانند خط ویژه‌ای در میان سایر ۱۱ ماه دیگر سال به حساب می‌آید که مستقیم و بی‌واسطه و بی‌هیچ مشکلی شما را به سر منزل مقصود می‌رساند. «رمضان» در لغت از «رمضاء» به معنای شدت حرارت گرفته شده و به معنای سوزانیدن است. چون در این ماه گناهان انسان بخشیده می‌شود، به این ماه مبارک رمضان گفته‌اند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌فرمایند: «انما سُمیَ الرَّمْضَانُ لِانه يَمْضِي الذُّنُوبَ ماه رمضان به این نام خوانده شده است، زیرا گناهان را می‌سوزاند.» ماه مبارک رمضان به جهت نزول قرآن کریم در آن و ویژگی‌های منحصری که دارد در میان ماه‌های

مسئولیت پذیری یک عنصر برجسته در موفقیت انسان است و نشان دادن احساس مسئولیت یک امر ذاتی نیست بلکه این ویژگی در متن خانواده و روابط اجتماعی و تعاملاتی که فرد با دیگران دارد امکان رشد پیدا می کند و والدین در این میان نقش محوری را در انتقال روحیه مسئولانه به کودک دارند

پرورش مسئولیت پذیری کودک

کودکان حرف گوش کن

پسرانه، دخترانه...

یکی از موضوعات مهمی که در حوزه تربیت فرزند مطرح می شود، این است که از چه زمانی می توانیم از بچه ها توقع انجام کاری را داشته باشیم. به عبارت دیگر چه زمانی می توانیم مسئولیت انجام کاری را به عهده فرزندانمان بگذاریم و توقع انجام آن را داشته باشیم. طرح این مسئله به ویژه در دوره ای که والدین بیش از حد به برآوردن نیازهای کودک می پردازند و انجام کار توسط آن ها را تا جای ممکن به تعویق می اندازند، بسیار ضروری به نظر می رسد. زیرا اگر کودک طی سال های رشد و تکامل خود هرگز دریابد که در چارچوب خانواده وظایف و مسئولیت هایی برعهده دارد، بدیهی است که در دوران بزرگسالی از زیر بار وظایف و مسئولیت های خود شانه خالی کند.

۳- تفاوت بین سخت است و من نمی توانم

جنبه دیگری از یادگیری پذیرش مسئولیت در قبال وظایف خود، آن است که کودک درک کند که قادر نبودن با راحت نبودن متفاوت است.

کودکان این دو را یکی می دانند بنابراین از چیزی که لذت نمی برند، فکر می کنند که نمی توانند انجام دهند. پس از آنجایی که کار سخت را نمی توانند انجام دهند، نیاز دارند که فرد دیگری انجامش دهد و معمولاً آن فرد دیگر یکی از والدین است. این طرز فکر مانع از یادگیری این مطلب می شود که زندگی و مشکلات او، مسئولیت خود و نه فرد دیگر است. او یا از انجام کار دشوار صرف نظر خواهد کرد چون خیلی برایش سخت است و یا راه های دیگری برای فرار یا انجام ناقص آن پیدا خواهد کرد. باید از سنین پایین تر کودک

فرزندانتان را برآورده سازید. سپس در حالی که به نیازهای خود می رسید او را ملزم کنید که برخی نیازهایش را خودش برآورده سازد. با ناکامی او همدلی کنید اما مجزا بودن خود را حفظ کنید.

۲- شرایط را برای گذر از بازی به مسئولیت فراهم کنید.

گرچه فعالیت های ساده کودک نوپا، اغلب پایه های مسئولیت پذیری هستند ولی این گونه نیست که کودک به محض آن که شروع به راه رفتن می کند شروع به کار کردن هم بکند. در اوایل زندگی کودک معمولاً قبول مسئولیت با بازی توأم است. بازی کردن عامل مهمی در ایجاد احساس مسئولیت در کودک است. والدین بعدها ناگزیر خواهند شد تا تعادلی بین کار و بازی آنان برقرار نمایند با وجود آنکه بازی می تواند فرایندها و مهارت هایی را به کودک بیاموزد ولی باید به تدریج کودکان را به فعالیت هایی غیر از بازی ملزم کرد. لازمه مسئولیت، ترتیب دادن مرحله ای گذر از بازی به مسئولیت است. کودک در ابتدا به عنوان سرگرمی، اسباب بازی هایش را جمع می کند سپس برای کمک به مادر آنها را مرتب می کند،

مسئولیت پذیری یک عنصر برجسته در موفقیت انسان است و نشان دادن احساس مسئولیت یک امر ذاتی نیست بلکه این ویژگی در متن خانواده و روابط اجتماعی و تعاملاتی که فرد با دیگران دارد امکان رشد پیدا می کند و والدین در این میان نقش محوری را در انتقال روحیه مسئولانه به کودک دارند. لذا مهم است که شما به عنوان والدین رفتارهای تربیتی خود را در جهت پرورش کودکانی مسئول جهت دهید. گام های زیر راهنمای شما برای موفقیت در این هدف است.

۱- به کودکان خود نشان دهید که آنها زندگی جداگانه ای از شما دارند

برای این کار زمان هایی را به خودتان اختصاص دهید. والدینی که فاقد یک زندگی مجزا از فرزندانشان هستند به آنها می آموزند که دنیا حول محور آنها می چرخد. مهم است که از همان ابتدا، کودک یاد بگیرد که گاهی اوقات مادرش دوست دارد مطالعه کند و دوست ندارد بازی کند. نیازهای



عادت کند که برخی از کارها لذت بخش نیستند و سختی دارند. آنها باید تشخیص دهند بین کاری که برایشان سختی دارد با کاری که قادر به انجام آن نیستند تفاوت وجود دارد و نباید کار را به صرف اینکه لذت بخش نیست رها کنند. می توان گفت یکی از ضعف های تربیتی اکثر والدین امروزی این است که اجازه نمی دهند کودکان طعم سختی ها را بکشند و همیشه سعی می کنند آنچه را دلخواه کودک است بدون هیچ رنجی در اختیار او گذاشته و او را از تجربه سختی های زندگی براهانند در حالی که کودک باید با رنج ها و سختی های طبیعی زندگی آشنا شود و در بیشتر مواقع این سختی ها خرد ساز و تجربه سازند و موجب افزایش حس



ارزشمندی و با کفایت بودن در کودک می شوند .

۴- مسئولیت افراد خانواده را مشخص کنید

با افزایش سن کودکان، آنها زمانی مسئولیت های خود را به صورت مطلوب انجام می دهند که قبلاً مسئولیت هر عضو خانواده تحت یک فرایند عادلانه مشخص شده باشد و مورد پذیرش اعضای خانواده واقع شده باشد نه اینکه والدین یا عضو دیگر خانواده به طور لحظه ای تصمیم بگیرند که چه کسی، چه کاری انجام دهد. لازم است قبل از دادن مسئولیت به فرزندان، آنها در رابطه با موضوع توجیه شده باشند. یکی از بهترین راه ها برای این کار، داشتن جلسات خانوادگی است در جلسات خانوادگی مسئولیت های موجود در خانواده مورد بحث قرار می گیرد و مسئولیت هر فرد مشخص می شود. در ابتدای این جلسات می توان با آوردن مثال نهایی از کندوی عسل و یا لانه ی مورچه ها، دلیل مشارکت همه در کارها را به کودک بداند که دلیل تقسیم کار چیست. جلسات خانوادگی این احساس را به اعضای خانواده می دهد که گروه متحدی هستند و با هم به سوی اهداف مشترک حرکت می کنند و در این حرکت هر کس بخشی از کار را پیش می برد.

در این جلسات می توان مسئولیت هایی را که مرتبط با خانواده و اهداف آن است با توجه به توان هر عضو تقسیم کرد. هر یک از کودکان می توانند داوطلبانه، مسئولیت خود را انتخاب کنند یا اینکه با قرعه مسئولیت هر کس مشخص شود و همچنین می توان مسئولیت ها را به صورت هفتگی تغییر داد. پیشنهاد می شود که مدت مسئولیت هر کس کمتر از یک هفته نباشد چرا که در این صورت بین کودکان تنش ایجاد خواهد شد. همچنین در این جلسات درباره ی اینکه اگر افراد به مسئولیت های خود عمل نکنند چه خواهد شد بحث کنید.

۵- در تصمیم گیری ها بر مسئولیت فردی تأکید کنید

کودک باید درک کند که وقتی فرصت تصمیم گیری را در اختیار دارد باید نتایج تصمیم خود را نیز بپذیرد و مقصر دانستن دیگران معنا ندارد. البته هر فرد خودش می تواند منابع تصمیم گیری را توسعه دهد و از شیوه هایی مثل مشورت استفاده تا با خطای کمتری مواجه شود و به فرموده ی علی (ع): «مشورت کن با صاحبان عقل ها تا از لغزش و پشیمانی ایمن گردی».

۶- از نتایج طبیعی و منطقی استفاده کنید

یکی از موارد اساسی در آموزش مسئولیت پذیری به کودکان، استفاده از عواقب طبیعی و منطقی رفتارهاست. در آموزش مسئولیت کودک باید بیاموزد که انتخاب کند و از انتخاب خود درس بگیرد و برای آموزش این امر استفاده از نتایج

طبیعی و منطقی می تواند کمک مهمی را بکند. کاری کنید که عواقب تبدیل به جریان طبیعی تقصیر یا کم کاری شوند.

برخی از عواقب طبیعی و منطقی رفتارها:

- مجتبی ۳ ساله، از عصبانیت بیش از حد ماشین خود را خراب می کند، ماشین نوی دیگری برایش خریده نمی شود.
- ناصر ۴ ساله، ناهار نمی خورد، تا وعده ی غذایی بعدی باید گرسنگی بکشد.
- مرضیه ۵ ساله، لیوان شیر را می ریزد، به او دستمالی برای تمیز کردن داده می شود.
- محمد ۵ ساله، از جمع کردن اسباب بازی هایش در اتاق پذیرایی سرباز می زند، اسباب بازی های او به مدت ۲ روز از دسترس او دور نگه داشته می شود.
- سارا ۸ ساله، در حین دعوا با خواهرش دست عروسک خواهرش را می شکنند، او باید از پس انداز خود برای خواهرش عروسک جدیدی بخرد.
- امین ۱۲ ساله به خاطر اتلاف وقت سرویس را از دست می دهد، او پیاده به مدرسه می رود.
- مهدیه ۱۱ ساله تکالیف مدرسه را انجام نمی دهد، در مدرسه نمره کم می گیرد.

۷- از پاداش ها استفاده ی بجا بکنید

از آنجا که منابع پاداش در اختیار والدین قرار دارد، آنان باید به نحوی از این عامل استفاده کنند که تقویت کننده مسئولیت پذیری باشد. برخی معتقدند «پاداش» برای رفتار مطلوب نوعی «رشوه» محسوب می شود و عده ای دیگر از پاداش و به ویژه پاداش های مادی به عنوان تنها عامل برانگیزاننده ی کودک استفاده می کنند پاداش های مادی در صورتی ممکن است رشوه تلقی شوند که والدین از آنها به عنوان مهمترین روش برای ایجاد انگیزه در کودک استفاده کنند و یا کودکان یاد بگیرند که اگر مدتی در برابر اوامر والدین مقاومت کنند سرانجام در ازای اطاعت از آنان پاداش دریافت می کنند.

۸- از پاداش غیر مادی استفاده کنید

- هرگاه کودکی به خوبی از عهده ی کار بر می آید او را تأیید زبانی و تحسین کنید
- گاه گاهی همزمان با پیشرفت کودک بی مقدمه تشویقش کنید مثلاً: « برای پاک کردن حمام، واقعاً زحمت کشیدی، چطور است بروی و برای خودت بستنی بخری؟ »
- هنگامی که کودک به کمک نیاز دارد به او کمک کنید: « چون دیروز در کندن علف های هرز باغچه کمکم کردی بد نیست من هم کمکت کنم تا اوقات را تمیز کنی. »
- به آنچه کودکان انجام می دهند رغبت نشان دهید و ترغیبشان کنید.

استعدادهای زن و مرد و نوع حقوق و وظایفی که نظام خلقت به عهده آنان گذارده، یکسان نیست. علاوه بر تفاوت جسمی که بین زن و مرد است، در بعد روانی و احساسی نیز شاهد تفاوت‌های قابل توجهی میان آن دو هستیم

نقش زن و شوهر در آرامش خانواده

○ مهری زینهاری



انیس مرد می‌شود؛ وی موجودی ظریف و نیازمند محبت است.

بزرگترین رمز موفقیت زن داری اظهار علاقه و محبت به اوست. این ابراز محبت، حتما باید به طور مستقیم با لفظ و اشاره همراه باشد، چرا که بر اساس اصول ثابت شده روان شناسی، الفاظ و اشارات، در این راستا نقش حساس و کارسازی به عهده دارند و بهترین وسیله برای نمایش و انتقال احساسات قلبی انسان هستند. نکته دیگر اینکه رفتار مرد باید ناقض این اظهار علاقه نباشد، بلکه کردارش تأیید کننده بیان محبت آمیز او باشد. نتیجه چنین ابراز محبتی دلگرمی به زندگی، نشاط همیشگی و وفاداری به شوهر است.

امروزه، بسیاری از بیماری‌های روحی که گریبانگیر زنان شده است، به علت عدم تأمین محبت از ناحیه شوهر است، زیرا دختری که در خانه پدر از محبت بسیار و بی شائبه پدر و مادر، برخوردار بوده است و اکنون به زندگی مشترک با شوهر روی آورده است، می‌خواهد که شوهرش به تنهایی، تمام آن محبت‌ها را جبران کند. اگر مردی به این امر مهم توجه نکند و در محیط زندگی، علاقه‌اش به قناری، آلبوم عکس، و وسایل سرگرمی خویش، بیش از علاقه‌مندی به همسرش باشد، چه اثر ناگواری در روحیه لطیف او خواهد داشت؟ آیا چنین مردی، به دست خود، تخم کینه و اختلاف را در کانون گرم خانواده خویش نگاشته است؟ آیا او فرزندان معصوم خود را به دست خویش به ورطه کمبودها، حقارت‌ها و عقب ماندگی‌ها نکشاند است؟ قرآن، علاقه و آرامش بین زن و مرد را از آیات خود دانسته، می‌فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»

از نشانه‌های او اینک برای شما جفت‌هایی از خودتان آفرید تا با آنها آرامش بگیرید و بین شما دوستی و رحمت قرار داد، همانا در این امر، نشانه‌هایی است برای کسانی که تفکر کنند.

شوهرداری

زن به وسیله قدرتی که خداوند در وجودش قرار داده، می‌تواند از طریق نفوذ در قلب مرد و محبت به او، به زندگی آرامش دهد. او می‌تواند بهترین مونس و غمخوار مرد باشد، تا مرد در کنار او آرام

آرامش و امنیت روحی همانند غذا، پوشاک و مسکن از نیازهای اساسی انسان‌هاست. از این رو، موفقترین مکتب‌ها، مکتبی است که برنامه‌هایش بر اساس فطرت و تمایلات کنترل شده انسان بوده، نیازهای درونی و برونی او را برآورده نماید.

اسلام به عنوان جامعترین مکتب‌های آسمانی، به این نیاز روحی، توجه نموده و آموزش و پرورش خود را از «فرد» که اولین خشت بنای جامعه است، شروع کرده است. از طرفی، چون «عقیده» نخستین بذری است که در دل انسان کاشته می‌شود و به تدریج در اعمال و رفتار او تأثیر مستقیم می‌گذارد و او تجلی بارزی از عقاید و آرمان‌های خویش می‌شود، لازم است به بینشی صحیح دست یابد و همراه با تهذیب و تربیت در مسیر ارزش‌های والا گام بردارد.

اگر افراد همراه با تربیت الهی به آرامش روحی دست یابند، طبعاً جامعه را به سوی آرامش روحی، سوق خواهند داد. در چنین محیطی حقوق افراد، محفوظ خواهد بود؛ حریم انسان‌ها مورد تجاوز قرار نخواهد گرفت و هر کس می‌داند که باید در محدوده خود حرکت کند.

کوچکترین واحد اجتماعی

«خانواده» کوچکترین شکل یک جامعه است که از دو رکن اساسی (زن و شوهر) تشکیل شده است. اگر این دو رکن، آرامش درونی داشته باشند، خانواده، محلی امن برای تربیت فرزندان خواهد بود. اگر هر کدام به وظایف شرعی و عرفی خود عمل نمایند و زندگی را بر اساس فداکاری و گذشت بنا کنند، باصفاترین خانواده را خواهند داشت. اما اگر هوی و هوس بر زندگی، حاکم شد و انسان «باید‌ها» و «نباید‌ها»، «شاید‌ها» و «نشاید‌ها» را به بازی گرفت و خواسته‌های نفسانی خود را ملاک عمل، قرار داد، به موجودی خطرناک تبدیل می‌شود. و امروز، ریشه بسیاری از اختلافات خانوادگی و گروهی، چیزی جز بی توجهی به این ضرورت‌ها نیست.

آنچه اینک، پیش روی شماست، بررسی کوتاهی است که در راستای این مهم انجام شده است.

زن داری

زن که یک رکن اساسی زندگی است، در راستای حقوق و موازینی که ریشه در فطرت و طبیعت انسان دارد، پس از ازدواج، تحت سرپرستی و حمایت شوهر قرار می‌گیرد. او شریک زندگی و

گیرد و اندوه و ناگواری زندگی را از یاد ببرد.

یک زن و به عبارتی یک همسر و ندیم خوب، کسی است که با کلام و با رفتار حساب شده‌اش، همراه با دلسوزی و عشق، قلب مرد را تسخیر و همفکری و غمخواری خویش را در عمل، نشان دهد. بهترین و ظریفترین هنر زن این است که، بتواند خواسته‌های مشروع همسرش را در نوع رفتار، غذا، لباس، مهمانداری و استراحت به دست آورد و روابطش را با شوهر، بر اساس آن شکل دهد. در روایت «خوب شوهرداری کردن» زن به منزله جهاد در راه خدا تلقی شده و آمده است:

«جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعِلِ»

پس نتیجه می‌گیریم، همسری که در روابط زناشویی و صحنه‌های گوناگون زندگی، کردارش را به گونه‌ای هنرمندانه در راستای آرامش شوهر و فرزندان قرار دهد، بسیار باارزش است. تأکیدات فراوانی در این خصوص در دستورات دینی به چشم می‌خورد؛ از جمله، روایت زیر که از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است:

«خَيْرُ نِسَائِكُمُ، الَّتِي إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا زَوْجُهَا سَرَّهَ وَ إِذَا أَمَرَهَا، اطَاعَتْهُ وَ إِذَا غَابَ حَفَظَتْهُ فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهَا» «بهترین زنان شما آن است که هنگامی که شوهرش به او نگاه کند او را خوشحال کند و آن گاه که به او دستوری دهد اطاعتش کند و هنگامی که شوهرش نیست از خود و مال و ثروت شوهر مراقبت کند.»

تفاوت‌های زن و مرد

استعدادهای زن و مرد و نوع حقوق و وظایفی که نظام خلقت به عهده آنان گذارده، یکسان نیست. علاوه بر تفاوت جسمی که بین زن و مرد است، در بعد روانی و احساسی نیز شاهد تفاوت‌های قابل توجهی میان آن دو هستیم. به مواردی از تمایز یاد شده می‌توان اشاره کرد:

مرد می‌خواهد شخص زن را داشته باشد و زن می‌خواهد دل مرد را مسخر کند، و از راه دل بر او مسلط شود. مرد می‌خواهد زن را بگیرد و زن می‌خواهد او را بگیرد. زن، از مرد شجاعت و دلیری

روزه نذر مادر

مادر شهید محمد کاظم نژاد می‌گوید: در ادای نماز اول وقت و گرفتن روزه، بسیار مقید بود. از هشت سالگی روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند. برای ادای نماز صبح، او بود که همه را بیدار می‌کرد. حتی به گرفتن روزه مستحبی تشویق می‌کرد. از جبهه که به مرخصی می‌آمد، دائم روزه می‌گرفت. روزی پرسیدم: مادر جان! چرا این قدر روزه می‌گیری؟ گفت: مادر من در جبهه روزه نگرفته‌ام. حالا دارم قضای آنها را می‌گیرم. دارم ادای دین می‌کنم. گفتم: خدا قبول کند حالا بگو برای سحر چه غذایی درست کنم؟ گفت: تخم مرغ که داریم. همین‌ها را بپز تا با هم روزه بگیریم.

از جبهه که به مرخصی آمده بود، متوجه شد روزه‌ام. پرسید چرا روزه‌اید؟ گفتم: نذر است! نذر کردم که ان شاء الله سلامت برگردی! خندید و گفت: پس به خاطر همین روزه‌های نذری شما، در جبهه هیچ اتفاقی برایم نمی‌افتد. بعد، تعریف کرد: با نه نفر دیگر، در یکی از مناطق عملیاتی بودیم، ناگهان جلوی پایمان گلوله خمپاره‌ای منفجر شد. همه به جز من شهید شدند. وقت برگشتن، بچه‌ها با تعجب نگاهم می‌کردند که چطور از بین نه نفر، فقط من زنده‌ام و حتی خراشی به تن ندارم!

من زودتر از جنگ تمام می‌شوم ..

وقتی به خانه می‌آمد، من دیگر حق نداشتم کار کنم. بچه را عوض می‌کرد، شیر برایش درست می‌کرد. سفره را می‌انداخت و جمع می‌کرد، پا به پای من می‌نشست، لباس‌ها را می‌شست، پهن می‌کرد، خشک می‌کرد و جمع می‌کرد. آن قدر محبت به پای زندگی می‌ریخت که همیشه به او می‌گفتم: درسته که کم می‌آیی خانه؛ ولی من تا محبت‌های تو را جمع کنم، برای یک ماه دیگر وقت دارم. نگاهم می‌کرد و می‌گفت: تو بیش‌تر از این‌ها به گردن من حق داری. یک بار هم گفت: من زودتر از جنگ تمام می‌شوم و گر نه، بعد از جنگ به تو نشان می‌دادم تمام این روزها را چه طور جبران می‌کردم.

روایتی از همسر شهید همت



می‌خواهد و مرد از زن زیبایی و دلبری. مرد، دلش می‌خواهد هر روز به همان حالت همیشگی، باقی بماند، اما یک زن همیشه می‌خواهد موجود تازه‌ای باشد و هر صبح با قیافه تازه‌تری از بستر خویش برخیزد.

بهترین جمله‌ای که یک مرد می‌تواند به زنش بگوید، این جمله است: «عزیزم! تو را دوست دارم.»

زیباترین جمله‌ای که یک زن می‌تواند به شوهرش بگوید، این جمله است:

«من به تو افتخار می‌کنم.»

خوشبختی، برای یک زن یعنی به دست آوردن قلب یک مرد و نگاهداری او برای تمام عمر. با این تفاوت‌ها می‌توان فهمید که زن، موجودی است نیازمند به محبت و دوستی از طرف مرد، و دارای لطافتی که احتیاج به مراقبت و مواظبت همراه با ظرافت دارد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزندش «محمد بن حنفیه» فرمود:

«فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ فَدَارِهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ احْسِنِ الصَّحْبَةَ لَهَا فَيَصْفُوا عَيْشَكَ»
زن یک گل خوشبوست و قهرمان نیست؛ با او در هر حال و موقعیتی مدارا کن و همنشینی با او را نیکو کن تا اینکه زندگی تو باصفا گردد.

هر گیاه خوشبویی را در عربی «ریحان» می‌گویند. حضرت در بیان فطرت و ساختمان روحی و احساسی زن، مرد را به سازگاری با او ترغیب می‌کند. همان گونه که یک شاخه گل، مراقبت دائمی، لازم دارد و مقدار آب، هوا، نور و موقعیت مکانی در طراوت و شادابی او مؤثر است، یک زن نیز با مراقبت و همنشینی پسندیده، مادری خوب و مونس دلسوز خواهد شد. اگر از لحاظ محبت، اشباع شود خیلی از مشکلات زندگی را تحمل خواهد کرد. بسیاری از مسایل زندگی با دست مرد حل می‌شود. اگر مرد، روحیات همسرش را به دست آورد، و بر اساس آن رفتار نموده، زن را از نظر محبت ارضاء نماید، زن می‌تواند از آن خانه کوچک، بهشتی باصفا بسازد.



به بهانه‌ی سالگرد اسارت حاج احمد متوسلیان

شیر در بند

سی و سه سال گذشت، با همین شتاب و بی‌آنکه خبری روشن و واضح وجود داشته باشد که او کجاست. قصه قصه‌ی حاج احمد متوسلیان است که جدا از دلاوری‌هایش در همان دو سال ابتدایی جنگ نام او را به عنوان یکی از بزرگترین فرماندهان دفاع مقدس ثبت کرد. اما قصه‌ی اسارت و همه‌ی سی و سه سال بی‌خبری از حاج احمد برای بسیاری هنوز یک حسرت و دریغ است.

احمد متوسلیان سال ۱۳۳۲ در خانواده‌ای مومن و مذهبی در یکی از محلات جنوب شهر تهران به دنیا آمد. دوران تحصیل ابتدایی خود را در دبستان اسلامی «مصطفوی» به پایان برد. ضمن تحصیل، به پدرش که در بازار به شغل شیرینی‌فروشی اشتغال داشت، کمک می‌کرد. احمد در همان سال‌های نوجوانی با شرکت فعال در هیات‌های مذهبی و کلاس‌های قرآن در مساجد جنوب شهر، از ظلم و جنایات رژیم منحوس پهلوی آگاه شد و با سن و سال کمی که داشت قدم به میدان مبارزه با طاغوت گذاشت.

پس از پایان خدمت سربازی به استخدام یک شرکت خصوصی درآمد و به خرم‌آباد منتقل شد. فعالیت تبلیغاتی و انقلابی او در این شهر باعث شد که در سال ۱۳۵۴ توسط آکپیی از کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک دستگیر و روانه زندان شود و مدت پنج ماه را در زندان مخوف فلک‌الافلاک خرم‌آباد در سلولی انفرادی گذراند.

با پیروزی انقلاب اسلامی، مسئولیت تشکیل کمیته انقلاب اسلامی محل خویش را عهده دار شد. پس از شکل‌گیری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به این ارگان پیوست و دوشادوش سایر همزمانانش با حداقل امکانات موجود به

سازماندهی نیروها همت گماشت. پس از شروع حوادث کردستان در اسفندماه سال ۱۳۵۷ به همراه ۶۶ تن از همزمانانش داوطلبانه عازم بوکان شد و به دلیل ابتکار عمل هوشیارانه و فرماندهی قاطع خود توانست کلیه‌اش را مسلح را متواری کند و منطقه را از لوٹ وجود ضدانقلابیون که در راس آنها دمکرات‌ها قرار داشتند، پاکسازی کند. او پس از تثبیت مواضع نیروهای انقلاب در بوکان، به شهرهای سقز و بانه رفت. حضور او در کردستان تا زمستان ۱۳۶۰ ادامه داشت و در این فاصله با همراهی شهید همت سنگ بنای تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) را بنا نهاد.

پس از اینکه در زمستان ۱۳۶۰ از سفر حج بازگشت این بار مامور به حضور در جبهه جنوب شد. بدین ترتیب به فاصله کوتاهی حاج احمد و سایر سرداران نامی کردستان در معیت شهید بروجردی راهی جبهه‌های جنوب شدند تا تدابیر نوین دفاعی کشور، نظام فرهنگی یگان‌های رزمی منظم و مکانیزه سپاه در جنوب را سامان بخشیده و آزادسازی مناطق اشغالی خوزستان را سرعت بخشند.

در شب دهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۱ عملیات بیت‌المقدس آغاز شد و رزمندگان اسلام به فرماندهی حاج احمد از دو محور به مواضع دشمن یورش بردند. نقطه آغاز عملیات، منطقه دارخوین به سمت جاده اهواز خرمشهر بود که با عبور نیروها از رود متلاطم کارون به سمت دژ مارد جهت‌دهی شده بود. با وجود حجم سنگین آتش کور و بی‌وقفه یگان‌های توپخانه‌ار تش بعث عراق، رزمندگان اسلام توانستند نیروهای دشمن را در این محورها زمین‌گیر کنند و کلیه پاتک‌های آنها را دفع نمایند.

او به رغم جراحت و خیمی که از ناحیه پا داشت حاضر به ترک میدان نبرد نشد و با صلابت و اقتدار تمام از دژهای مستحکم و میادین متعدد مین، نیروهایش را عبور داد و در نهایت ساعت ۱۱ صبح روز سوم خردادماه سال ۱۳۶۱ رزم‌آوران تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص) با جلوداری سردار حاج احمد متوسلیان در کنار سایر یگان‌های سپاه به خاک مطهر خرمشهر قدم نهادند.

هنوز طعم شیرین فتح خرمشهر را در ذائقه‌اش احساس می‌کرد و خستگی چند ماه عملیات در جانش بود که خبر تلخ تهاجم ارتش صهیونیستی به خاک لبنان را شنید. احمد متوسلیان در اواخر خرداد سال ۱۳۶۱ طی ماموریتی به همراه یک هیأت عالی‌رتبه دیپلماتیک از مسئولین سیاسی نظامی کشورمان راهی سوریه شد تا راه‌های مساعدت به مردم مظلوم و بی‌دفاع لبنان را بررسی نماید.

در چهاردهم تیر سال ۱۳۶۱، اتومبیل هیأت نمایندگی دیپلماتیک کشورمان حین ورود به شهر بیروت و در هنگام عبور از پست ایست و بازرسی، مزدوران حزب فالاتر اتومبیل را متوقف و چهار سرنشین خودرو مزبور به رغم مصونیت دیپلماتیک توسط آدم‌ربایان دست‌نشانده رژیم تروریستی تل‌آویو گروگان گرفته شده و پس از شکنجه و بازرجویی، به نظامیان اسرائیلی تحویل شدند، اسارتی که تا به امروز ادامه دارد و یکی از معماهای حل‌نشده تاریخ معاصر کشورمان شده است.

چند خاطره

۱- حاج احمد متوسلیان در مریوان و پاوه، هر عملیاتی که انجام داد با خون دل بود، او بنی‌صدر را تهدید کرد که تو در خواب هم مریوان را نمی‌بینی. بنی‌صدر هم گفت: تو در حدی نیستی که با من صحبت کنی و کار به جایی رسید که بنی‌صدر گفت با هلی‌کوپتر وارد مریوان می‌شود. حاج احمد گفته بود و به نیروها آماده باش داده بود که هلی‌کوپتر بنی‌صدر را بزنید و حتی به او فرصت پیاده شدن ندهید.

حاج احمد، شناخت کاملی نسبت به بنی‌صدر داشت. بنی‌صدر جرأت آمدن به مریوان را پیدا نکرد اما حاج احمد را تحریم نیرویی و تسهیلاتی کرد و حاج احمد با کمترین و ضعیف‌ترین امکانات در پاوه و مریوان عملیات می‌کرد تا جایی که ضد انقلاب گفته بود: «ما از دست بچه‌های حاج احمد عاصی شده‌ایم.»

۲- در طی یکی دوسالی که با حاج احمد بودم، از ایشان ندیدم که خواسته باشد از پست و مقام خود به نفع شخصی خودش استفاده کند. به هر حال فرمانده سپاه شهر مریوان بود و این مسئولیت هم از نظر مراتب نظامی و دنیوی کم نبود.

در مریوان یا پاوه کسه بودیم، کارهای روزمره از جمله نظافت سنگر و اتاق‌ها و یا شستن ظروف غذا را بر طبق فهرستی که نوشته بودیم انجام می‌دادیم. یعنی از اول ماه تا آخر آن، هر روز نوبت یکی از بچه‌ها بود که به این کارها رسیدگی کرده و انجام دهد.

یکی از روزها نوبت حاج احمد بود. علیرغم آنکه ما دلمان نمی‌خواست او این کارها را بکند، اما او به شدت مقید بود که روزی که نوبتش می‌رسد، حتی اگر جلسه هم داشت، این کارها را انجام دهد. اتاق‌ها را جارو می‌کرد و ظرف‌ها را سر وقت می‌شست. منظم‌ترین فرد در آن گروه که همه کارها را به خوبی و دقت و نظم انجام می‌داد، حاجی بود.

خیلی وقت‌ها پیش می‌آمد که ما به دلیل تنبلی یا هر علتی این کارها را انجام نمی‌دادیم. ولی اگر از دوستان حاج احمد سوال کنید، یک مورد نمی‌توانید پیدا کنید که او موقعی که نوبتش بود و بایستی کارها را انجام دهد، از زیر کار در برود. به این شدت منظم بود.

«به نقل از مجتبی‌عسگری از همزمان»

۳- آذر ۵۹ بود. ما در بیمارستان بودیم که دیدیم



متأسفانه چهره برادر احمد را خشن ترسیم کرده‌اند. حاج احمد آنقدر مهربان بود که وقتی برای کوچک‌ترین نیرویش، اتفاقی می‌افتاد، همه شهر را به دنبالش می‌گشت. فرمانده و غیر آن، برایش فرقی نداشت



شرایط سخت، بتوانید مقاومت کنید. همین هم شد، در مریوان و پاوه، بچه‌ها از کردها هم جلوتر بودند. شاید کردها خسته می‌شدند اما بچه‌ها نه، خستگی سرشان نمی‌شد، هدفشان دفاع از اسلام و ولایت بود. خرداد ۵۹ وارد مریوان شدیم با دلاوری‌های رزمندگان و مریوان را گرفتیم و ضد انقلاب فرار کرد.

حاج احمد به گونه‌ای در مریوان عمل کرد که سپاه پناهنگاه مردم مریوان شده بود. یادم هست در پاکسازی‌ها، حاج احمد می‌گفت: «حق گرفتن یک لیوان آب از مردم را ندارید.»

در هر روستا که صحبت می‌کرد همه را برادر خود می‌خواند و می‌گفت ما برای کار فرهنگی آمده‌ایم ولی متأسفانه در برابر ضد انقلاب مجبور به ایستادگی و دفاع هستیم. با رفتار حاج احمد، روستائیان آزاده هم اسلحه می‌خواستند تا خودشان از روستا و نوامیس و اموالشان دفاع کنند»

به نقل از حاج محمد اکبری، از هم‌زمان ۶- وارد دارخوین شده بودیم. ۳ روز بعد نامه‌ای به امضای حاج احمد به دستم رسید که «در اسرع وقت جمع کنید و به تهران بیاورید که عازم لبنانیم.» نامه توسط محسن مهاجر از بچه‌های مشهد که در والفجر ۴ به شهادت رسید و جنازه‌اش هم همانجا ماند، به دستم رسید، اول فکر می‌کردم شوخی است. بعد که پیش آقای رحیم صفوی رفتم، گفت: درست است، سریعاً بروید، به پادگان امام حسین (ع).

حاج احمد متوسلین به ما گفت: من اگر به لبنان بروم، بر نمی‌گردم شما فکر خودتان باشید.

بعد برایمان تعریف کرد که یادتان هست فتح‌المبین، امکانات نداشتیم و می‌گفتم نکند شکست بخوریم، در همان تاریکی برادری با لباس فرم سپاه به پشتم زد و گفت: «حاج احمد، خدا را فراموش کردی، ائمه را از یاد برده‌ای فکر تو بوتا و تجهیزات هستی» همانجا مژده پیروزی فتح‌المبین را به من داد و گفت عملیاتی به نام الی‌بیت‌المقدس در پیش دارید، در این عملیات خرمشهر آزاد می‌شود بعد از آن، تو به لبنان می‌روی و دیگر بر نمی‌گردد.»

۴ روز لبنان ماندیم تا اینکه حضرت امام گفتند: «راه قدس از کربلا می‌گذرد، برگردید.» قرار شد ما به تهران بیاییم، اما حاج احمد به همراه ۳ تن از بچه‌ها به بیروت رفت و دیگر هیچ وقت برنگشت»

عده‌ای با لباس کردی از مقابل بیمارستان رد شدند. بعدتر فهمیدیم بچه‌های خودمان بودند که همراه با پیشمرگان مسلمان به یک عملیات برون مرزی رفتند، ۲-۳ روزی گذشت. برف شدیدی می‌آمد. برادر ممقانی آمد و گفت که بیمارستان را آماده کنید، بچه‌ها رفته‌اند دزلی را بگیرند. ما همه ترسیدیم: مگر می‌شود دزلی را گرفت؟! اولین زخمی‌ها را آوردند؛ ۴ دموکرات بودند. گذاشتیم‌شان کنار اتاق عمل. برادر ممقانی می‌گفت اینها را ببرید اتاق عمل، اما ما منتظر مجروحین خودمان بودیم. گفتند مجروح نمی‌آورند. ترسیدیم که همه شهید شده باشند! اما بعد فهمیدیم دزلی را گرفته‌ایم بی آنکه حتی خونی از بینی بچه‌هایمان آمده باشد. ما هنوز آن ۴ دموکرات را نبرده بودیم اتاق عمل! بالاخره از سپاه آمدند و از قول حاج احمد متوسلین گفتند: وای به حالتان اگر به زخمی‌ها رسیدگی نکنید! ما هم به مداوای آنها پرداختیم.

۴- متأسفانه چهره برادر احمد را خشن ترسیم کرده‌اند. حاج احمد آنقدر مهربان بود که وقتی برای کوچک‌ترین نیرویش، اتفاقی می‌افتاد، همه شهر را به دنبالش می‌گشت. فرمانده و غیر آن، برایش فرقی نداشت. حتی در عملیات فتح‌المبین، حواشی به خواهرها بود و از بچه‌ها خواسته بود که ما را سیزده‌بدر ببرند، چقدر هم آن روز به همه ما خوش گذشت.

برادر احمد هر روز بین ساعت ۱۱ الی ۱۲ برای پانسمان می‌آمد و در این ساعت هم بسیار دقیق و مقرراتی بود. یک روز نیامد. خیلی منتظر شدیم اما خبری نشد و با برادر میرکیانی تماس گرفتیم. گفت: برادر احمد از سحر تا حالا، در حمام هستند! گفتم شرایط ما را به ایشان بگویید؛ ما ناراحت گنج پای ایشان هستیم که با کوچک‌ترین نمی‌پاک می‌شود. از طرفی برق هم رفته و ما برای استریل وسایل، باید موتور برق روشن کنیم و منتظر ایشان هستیم. ۱۰ دقیقه بعد برادر میرکیانی و برادر احمد آمدند. خیلی نگران بودم و حتی ناراحت بودم از سهل انگاری برادر احمد، اما دیدیم گنج پا سالم است! برادر میرکیانی من را صدا زد که «چیزی به برادر احمد نگوید: ایشان از صبح در حمام، لباس چرک‌های بچه‌ها را می‌شستند.» پای گنج شده را هم با نایلون پوشانده بود تا آسیبی نرسد. من رفتم به ایشان برسم، دیدم پوست انگشتان رفته و خون آمده است، اما به روی خودش نیاورد، من هم چیزی نگفتم.

«به نقل از خاتم کاتبی»

۵- حاج احمد متوسلین، هر روز صبح بچه‌ها را بلند می‌کرد همراه تجهیزات انفرادی، از کوه‌ها بالا می‌برد، و بعد باید پا مرغی سربالایی را می‌رفتیم و خودش هم همیشه در ردیف اول بود. اجازه استراحت نمی‌داد و زمان برگشت از مامی خواست که از بالا روی برف‌ها تا پایین غلت بخوریم. آن هم در سرما و برف! سال ۵۸-۵۹.

او می‌گفت: فکر نکنید که من می‌خواهم شما را اذیت کنم، می‌دانم که شما را پدر و مادر، بزرگ کرده و اینجا آمده‌اید اما باید ورزیده شوید تا در

هر کاری را که موجبات انبساط روحی شما را فراهم می‌سازد، در اوقات فراغت تمرین کنید. شخصا امیدوارم حرکات بدنی و ورزش‌های جمعی جزو تفریحات شما باشند، زیرا هیچ چیزی بیش از یک جسم سالم نمی‌تواند انسان را برای کسب فضایل اخلاقی کارآمد و سعادت‌بخش یاری دهد

جاهای خالی را با فعالیت مناسب پر کنید

اوقات فراغت

○ طاهره محمدعلیزاده

و افراد پیرامونش می‌کند. بنابراین با پناه بردن به طبیعت، مدیریت استفاده از وسایل ارتباط جمعی از قبیل اینترنت، تلفن همراه و تلویزیون باید خستگی زندگی در کلان‌شهر را از روح و جسم خارج کرد. درست مثل بدنی که حجامت می‌شود و خون چرک و غلیظ از آن بیرون می‌رود تا آمادگی تلاش بیشتر فراهم شود.

واژه خوب تفریح که ریشه در فرح و شادمانی دارد، وقتی با واژه نامناسب سرگرمی عوض می‌شود، ظاهراً بار معنایی خود را نیز از دست می‌دهد. تفریح کاری است که بر شادمانی انسان می‌افزاید، در حالی که سرگرمی کاری است که انسان را غافل و در واقع «سرش را گرم می‌کند» و این سرگرم شدن ضرورتاً فعالیت مفیدی نیست. به همین دلیل من ترجیح می‌دهم در چهارچوب اوقات فراغت از کلمه تفریح استفاده کنم.

هر کاری را که موجبات انبساط روحی شما را فراهم می‌سازد، در اوقات فراغت تمرین کنید. شخصا امیدوارم حرکات بدنی و ورزش‌های جمعی جزو تفریحات شما باشند، زیرا هیچ چیزی بیش از یک جسم سالم نمی‌تواند انسان را برای کسب فضایل اخلاقی کارآمد و سعادت‌بخش یاری دهد و کسانی که از این امر غفلت می‌ورزند، خودشان هم می‌دانند راه به جایی نخواهند برد. «عقل سالم» حقیقتاً در «بدن سالم» است.

نظام آموزشی در مسابقه وحشتناک و نفس‌گیر نمره، معدل و کنکور مجالی برای بروز استعدادها باقی نمی‌گذارد. حتی اگر با کمک معلمان و اساتید دلسوز این استعدادها کشف شوند، در چهارچوب حجم زیاد

نشان داده است هر وقت مردم قدرت و توانایی بی‌حد و حصر با هم بودن را درک می‌کنند، حرکات‌های اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی عظیمی را به سرانجام می‌رسانند.

اوقات فراغت بهترین زمان برای کسب مهارت‌هایی است که زندگی مادی و معنوی آینده جوان در گرو استفاده صحیح از آن است، به همین دلیل باید با برنامه‌ریزی درست از این فرصت استفاده کرد.

از آنجا که سیستم آموزشی ما به شکلی بسیار غیرعقلایی بر محفوظات و مسابقه بی‌معنی جلو زدن از دیگران در قالب امتحانات مکرر و نهایتاً کنکور تکیه دارد، در نتیجه فشار زیادی به جسم و روح جوان وارد می‌سازد. به همین دلیل اوقات فراغت تابستان فرصت خوبی برای انجام فعالیت‌های گروهی ورزشی، روی آوردن به طبیعت، مشارکت در کارهای گروهی از جمله کمک به پاکسازی محیط زیست و فعالیت‌هایی است که جوان را از حالت در خود فرو رفتگی و به خود مشغول بودن بیرون می‌آورد و او را متوجه امکانات

اوقات فراغت معمولاً اوقاتی است که افراد به کارهایی می‌پردازند که به آنها علاقه دارند. دلیل این هم که بسیاری از افراد در کارهایی مهارت پیدا می‌کنند که آنها را خارج از نظام رسمی آموزشی انجام می‌دهند، همین است، چون یادگیری بدون لذت بردن، کار بی‌هوده‌ای است و فایده ندارد. متأسفانه نظام‌های آموزشی در سراسر دنیا و به‌ویژه در کشور ما از عامل اصلی یادگیری یعنی لذت بردن غافل مانده‌اند و به همین دلیل هم به نسبت انرژی و هزینه‌ای که صرف این نظام آموزشی عریض و طویل می‌شود، نتیجه چندان ارزشمندی به دست نمی‌آید که بسیار ناامیدکننده است.

اوقات فراغت بهترین فرصت برای جبران این خسارت است و برای استفاده بهینه از آن باید یکسره از مبادی رسمی کشور، از جمله آموزش و پرورش قطع امید کرد و به حرکت‌های مردمی دل بست. تجربه هم



اوقات فراغت بهترین فرصت ممکن برای تمرین شادمانی، فعالیت جسمی، مثبت‌اندیشی، تقویت استعدادها، مهارت‌ها و اعتماد به نفس است. جوانان می‌توانند در این فرصت بدون احساس اجبار و اضطراب ناشی از رقابت‌های کاذب درسی، به موضوعات شادی‌بخش تر و مفیدتری بپردازند.

اجباری و تحمیلی بودن آن لذت فراگیری را از بین می‌برد و آن را تبدیل به کاری بی‌هوده و خسته‌کننده می‌سازد. نخستین ویژگی اوقات فراغت مفید و کارآمد جنبه اختیاری بودن و تفریحی آن است.

* همواره ترکیب مناسبی از کسب مهارت، ورزش، گردش، معاشرت، شوخی و خنده را در برنامه‌ریزی اوقات فراغت در نظر داشته باشید و از تکرار بهره‌ریزی * اوقات فراغت به معنی تنبلی، بیکاری و پرخواهی نیست، بلکه برعکس چون اجباری در کار نیست و در آن سود مادی هم وجود ندارد، کسب هر نوع مهارت و هنری آسان‌تر صورت می‌گیرد.

* در تشخیص علاقه‌ها و استعدادهای خود دچار اشتباه نشوید و تحت تأثیر مد روز و خواسته‌های دیگران قرار نگیرید، چون همین فضای اجبار، رقابت و اضطراب فرصت لذت بردن و یادگیری را از شما می‌گیرد.

* سعی کنید از تلویزیون، کامپیوتر و موبایل در حد ممکن فاصله بگیرید و فعالیت‌های اجتماعی، نظیر مشارکت در گروه‌ها، فعالیت‌های جمعی و تعامل رخ به رخ را تمرین کنید.

اوقات فراغت بهترین فرصت ممکن برای تمرین شادمانی، فعالیت جسمی، مثبت‌اندیشی، تقویت استعدادها، مهارت‌ها و اعتماد به نفس است. جوانان می‌توانند در این فرصت بدون احساس اجبار و اضطراب ناشی از رقابت‌های کاذب درسی، به موضوعات شادی‌بخش تر و مفیدتری بپردازند و توانایی‌های واقعی خود را ارتقا بدهند و برای زندگی آینده خود برنامه‌ریزی واقعی و دلپذیری داشته باشند. این فرصت مغتنم را از دست ندهید.

* انس با طبیعت: سفرهای کوتاه و بلند، گردش در طبیعت به صورت گروهی و فردی، توجه به محیط‌زیست و مشارکت در برنامه‌های تمیز کردن محیط زیست و آشنا ساختن عامه مردم با فواید ناشی از حفظ محیط زیست

* عضویت در گروه‌ها و انجمن‌های اجتماعی، فرهنگی، هنری، مذهبی و...

* انجام یکی دو فعالیت ورزشی، مخصوصاً ورزش‌های گروهی.

* یادگیری زبان، هنرهای مختلف از جمله نقاشی، طراحی، موسیقی، خط، گل‌آرایی، خیاطی، آشپزی و...

* کسب مهارت در یک حرفه مورد علاقه که معمولاً در چهارچوب آموزش‌های رسمی بدان‌ها پرداخته نمی‌شود، مثل نجاری، مکانیکی، برقکاری و... است. این مهارت‌ها نه تنها به یک جوان نشاط و اعتماد به نفس می‌بخشند، بلکه در تأمین کار در آینده نیز بسیار مؤثر خواهند بود.

* اوقات فراغت فرصت خوبی برای مطالعه و تبدیل آن به یک عادت مفید است.

* از آنجا که کامپیوتر تبدیل به جزء لاینفک آموزش و زندگی امروز شده است، تسلط بر ابعاد مختلف آن ضروری است، بنابراین می‌توان از اوقات فراغت برای کسب مهارت در این زمینه هم استفاده کرد.

برای استفاده بهینه از اوقات فراغت، توجه به چند نکته ضرورت دارد:

* توجه داشته باشید که فعالیت‌های اوقات فراغت را به شکل نظام رسمی مدرسه‌ای و تکلیف شب در نیاورید، چون همین

مطالب غیرمرتبط با استعدادهای افراد، فرصتی برای پرورش و بروز آن استعدادهای باقی نمی‌ماند.

اما تعطیلات تابستان فرصت خوبی است تا جوانان فارغ از مسابقه نمره و مدرک به پرورش توانایی‌های واقعی خود بپردازند و شک نداشته باشند چیزی که در زندگی به کارشان خواهد آمد، مدرک‌های رنگارنگ نیست، بلکه کسب مهارت در زمینه‌های مورد علاقه است. دختران جوان می‌توانند از این فرصت برای کسب مهارت‌های کدبانوگری، از جمله خیاطی، آشپزی، صنایع دستی، پرورش گل و گل‌آرایی، نقاشی، عکاسی، خط و... تلاش کنند تا در آینده به جای یک مصرف‌کننده صرف تبدیل به افرادی با اعتماد به نفس شوند که هر کالایی را مصرف نکنند و خود تبدیل به تولیدکننده فکر و کالا شوند. این اعتماد به نفس به سایر عرصه‌های زندگی نیز تسری پیدا می‌کند و از آنجا که زنان - چه در کسوت مادری و چه به عنوان همسر - افراد فوق‌العاده تأثیرگذاری هستند، پایبندی آنها به چهارچوب‌ها، اصول و مهارت مدیریت در عرصه‌های مختلف زمان، بودجه و... لاجرم چهره جامعه را تغییر خواهد داد.

اوقات فراغت فرصتی است تا جوانان بدون دغدغه‌های شغلی، تحصیلی، خانوادگی و اجتماعی به فکر پاسخگویی به نیازهای جسمی و روانی خود باشند و شناخت از خود و جامعه خویش را ارتقا ببخشند. مهم‌ترین برنامه‌هایی که یک جوان باید در اوقات فراغت دنبال کند، عبارتند از:



سپرדם همه جا را دنبال وصیت‌نامه‌اش بگردند. حتی در وسایل سوره‌اش، اما وصیت‌نامه‌ای در کار نبود. انگار تنها چیز مکتوبی که از ایشان موجود بود همان نامه به همسرش بود

حسین فدایی حسین

○ سیده زینب اسکندریان

اما دوباره محض اطمینان چند روز پیش از همسرش در مورد وصیت‌نامه سؤال کردم. گفت: یک بار میان حرف‌ها صحبت وصیت‌نامه شد، به پوستر حاج همت روی کمدمش اشاره کرد و گفت: وصیت من این جمله هست: «یا خدای خود پیمان بسته‌ام تا آخرین قطره خونم در راه حفظ و حراست از این انقلاب الهی یک لحظه آرام و قرار نگیرم ...». «راوی برادرشهید احمد رضا بیضایی»

چفیه آقا

مادر دو روز بعد شهادت محمود رضا، روزی که جنازه به تبریز رسید از شهادتش با خبر شد ولی بابا از قبل خبر داشت. وقتی پیکر شهید را داخل قبر گذاشتیم، از طرف همسرش گفتند که محمود رضا وصیت کرده که چفیه‌ای که از آقا گرفته با او دفن شود. نمی‌دانستم که از آقا چفیه گرفته، رفتند چفیه را از ماشینش آوردند، مانده بودم چه بگویم! در ارادت آقا خودم را همیشه بالاتر از او می‌دانستم، چفیه را که روی پیکرش گذاشتم فهمیدم به گرد پایش هم نرسیدم...

به یاد دارم چند سال پیش گفت: شیعیان بعضی از کشورها بدون وضو تصویر آقا را لمس نمی‌کنند و ما اینجا از آن‌ها عقب افتادیم... «راوی برادرشهید احمد رضا بیضایی»

شهادت

یکی از همسن‌گراش می‌گفت: چند هفته قبل از شهادتش در تهران پای تخته نوشت:

«اذا کان المنادی زینب سلام الله علیها فاهلا با الشهاده»، اگر دعوت کننده زینب «سلام‌الله‌علیها» است، پس سلام بر شهادت ...

بعد از ظهر ۲۹ دی ۹۲، همزمان با میلاد رسول مکرّم اسلام «صلی‌الله‌علیه‌وآله» و امام صادق «علیه‌السلام»، ۵ سال پیش در یک چنین روزی داماد شد و در سالروز ازدواجش به دیدار معشوق حقیقی خود رفت. «راوی برادرشهید احمد رضا بیضایی»

یا ابا الفضل

تاسوعای ۹۲ بود. خبر دادند بچه‌های مقاومت، عملیاتی وسیع در منطقه زینبیه انجام دادند و موفق شدند تروریست‌ها را تا ۳ کیلومتری از اطراف حرم دور کنند. صبح زود رفتیم آنجا محمود رضا را دیدیم، خیلی خوشحال بود. پرچم سیاه جبهه‌النصره در دستش بود و می‌گفت: خودم از بالای آن ساختمان پایین آوردمش. به ساختمانی که اشاره می‌کرد نگاه کردم و دیدم پرچم سرخ یا ابا الفضل «علیه‌السلام» را به جایش به اهتزاز در آورده است.

رسیدیم خیابان جلوی حرم که دو سال احادی جرأت نداشت از آنجا عبور کند، چون تک تیراندازها به راحتی می‌توانستند آنجا را هدف بگیرند و حالا با تلاش محمود رضا و همراهانش امن شده بود.

رفتیم وسط خیابان و رو به حرم ایستادیم و دیدیم محمود رضا دارد آرام گریه می‌کند و سلام می‌دهد ..

خود انتخاب نموده بود که به گفته خودش برگرفته از ندای «هل من ناصر ینصرنی» مولای خود حسین بن علی «علیه‌السلام» و کنایه از لیبیک به این ندا بود. بدلیل علاقه فراوان به کار خود، برای تشکیل خانواده حاضر به رجعت به تبریز نبود و در ۲۵ اسفند سال ۸۷ مقارن با سالروز میلاد رسول مکرّم اسلام «صلی‌الله‌علیه‌وآله» و امام صادق «علیه‌السلام» با همسری فاضله از خانواده‌ای ولایت‌مدار در تهران ازدواج کرد و ساکن تهران شد. ثمره این ازدواج دختری بنام «کوثر» است که در ۲۵ اسفند ۹۱ متولد شد. در ایام فتنه ۸۸ شب و روز آرام و قرار نداشت. تمام اخبار و وقایع فتنه را رصد می‌کرد و در معرکه دفاع سخت از انقلاب اسلامی در ایام فتنه، چندین بار جان خود را به خطر انداخت. محمود رضا به زبان عربی تسلط کامل داشت و آنرا با لهجه‌های عراقی و سوری تکلم می‌کرد و بخاطر آشنایی با زبان عربی با رزمندگان نهضت جهانی اسلام آشنایی نزدیک و ارتباطی تنگاتنگ داشت. با آغاز جنگ در سوریه از سال ۹۰ برای دفاع از حرم‌های آل‌الله «علیه‌السلام» و یاری جبهه مقاومت، آگاهانه عازم سوریه شد.

اوج توفیقات خود در این جبهه را حضور در عملیاتی می‌دانست که در تاسوعای سال ۹۲ در منطقه «حجیره» برای آزادسازی کامل اطراف حرم مطهر حضرت زینب «سلام‌الله‌علیها» انجام گرفت و منجر به پاکسازی حرم تا شعاع چند کیلومتری از لوژ وجود تکفیری‌ها شد. در آخرین اعزام خود در دیماه ۹۲ به یکی از یاران نزدیک خود اعلام کرد که این سفر برای او بی‌بازگشت است. سرانجام، بعد از دو سال حضور در جبهه سوریه، در بعد از ظهر ۲۹ دیماه ۹۲ همزمان با سالروز میلاد رسول مکرّم اسلام «صلی‌الله‌علیه‌وآله» و امام صادق «علیه‌السلام» در اثنای درگیری با مزدوران تکفیری استکبار در حالیکه فرماندهی محور عملیاتی در منطقه «قاسمیّه» در جنوب شرقی دمشق را بر عهده داشت، در اثر اصابت ترکش‌های یک تله انفجاری به ناحیه سر و سینه، به فیض شهادت نائل آمد.

وصیت‌نامه

سپرדם همه جا را دنبال وصیت‌نامه‌اش بگردند. حتی در وسایل سوره‌اش، اما وصیت‌نامه‌ای در کار نبود. انگار تنها چیز مکتوبی که از ایشان موجود بود همان نامه به همسرش بود.





السلام عليك يا زينب بنت علي.. «راوی حسن شمشادی خبرنگار واحد مرکزی خبر»

« موسیقی پاپ! »

نوجوان که بود چند تا نوار کاست پاپ «از این‌ها که با مجوز ارشاد منتشر می‌شوند» گرفته بود و توی خانه گوش می‌داد.

آن زمان من برای یاد گرفتن نغمات قرآنی و کار روی صوت و لحن در خانه وقت می‌گذاشتم. یک بار به محمودرضا گفتم اینها که گوش می‌دهی مصداق لغو است و به استناد آیه «و الذین هم عن الغو معروضون» به گوش دادن شان اشکال گرفتم ولی او می‌گفت چون وزارت ارشاد اجازه داده پس عیبی ندارد.

یک روز خودش نوارها را جمع کرد و برد بیرون، چند روز گذشت، پرسیدم نوارها را چه کار کردی؟! گفت: ریختمشان دور

گفتم: مگر نگفتی از ارشاد مجوز دارند!

گفت: فکر کردم دیدم مگر مهر امام زمان «علیه السلام» خورده پشتشان که مجاز باشند؟! آن موقع فقط ۱۶ سال داشت ... شانزده سال! «راوی برادر شهید احمد رضا بیضایی»

« نامه به همسر »

بسم الله الرحمن الرحيم

الان که این نامه را برایت می‌نویسم، شب قدر است و شب شهادت حیدر کرار و من در بین الحرمین، دو مظلومه، دو شهیده، یکی خانم زینب کبری «روحی فداها» و دیگری بنت‌الحسین، خانم رقیه «سلام‌الله‌علیها» هستم و به یادتم.

نمی‌دانی بارگاه ملکوتی ۳ ساله امام حسین «علیه‌السلام» الان هم چقدر غریب است؛ در محله یهودی‌ها، در مجاورت کاخ معاویه ملعون و در محاصره وهابی‌های وحشی و آدمکش.

چه بگویم از اوضاع اینجا؛ تاریخ دوباره تکرار شده و این بار ابناء ابوسفیان و آل سفیان بار دیگر آل الله را محاصره کرده‌اند؛ هم مرقد

مطهر خانم زینب

کبری و هم

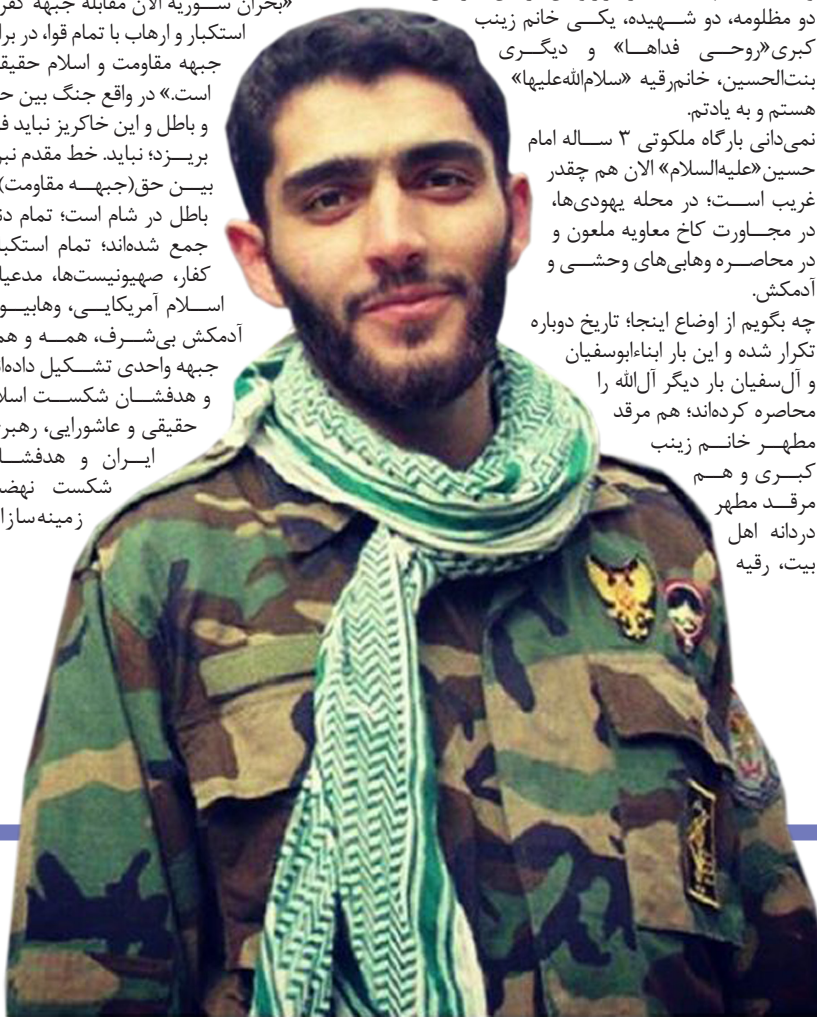
مرقد مطهر

دردانه اهل

بیت، رقیه

«سلام‌الله‌علیها» ولی این بار تن به اسارت آل الله نخواهیم داد چرا که به قول امام(ره) مردم ما از مردم زمان رسول الله(صلی الله علیه و آله) بهترند. واضح‌تر بگویم؛ نبرد شام، مطلع تحقق وعده آخر زمانی ظهور است و من و تو دقیقاً در نقطه‌ای ایستاده‌ایم که با لطف خداوند و ائمه اطهار نقشی بر گردنمان نهاده شده است و باید به سرانجام برسانیمش با هم تا بار دیگر شاهد مظلومیت و غربت فرزندان زهرا ی مرضیه «سلام‌الله‌علیها» نباشیم؛ اگر بدانی صبرت چقدر در این زمان حساس در حفظ و صیانت از حریم آل الله قیمت دارد، لحظه به لحظه آنرا قدر می‌شماری.

معرکه شام میدان عجیبی است. بقول امام خامنه‌ای: «بحران سوریه الان مقابله جبهه کفر و استکبار و ارباب با تمام قوا، در برابر جبهه مقاومت و اسلام حقیقی است.» در واقع جنگ بین حق و باطل و این خاکریز نباید فرو بریزد؛ نباید خط مقدم نبرد بین حق(جبهه مقاومت) و باطل در شام است؛ تمام دنیا جمع شده‌اند؛ تمام استکبار، کفار، صهیونیست‌ها، مدعیان اسلام آمریکایی، وهابیون آدمکش بی‌شرف، همه و همه جبهه واحدی تشکیل داده‌اند و هدفشان شکست اسلام حقیقی و عاشورایی، رهبری ایران و شکست نهضت زمینه‌سازان



ظهور است و بس.

و در این فضای فتنه‌آلود، متأسفانه بسیاری از مسلمین ناآگاه و افراطی نیز همراه شده‌اند تا این غلم و این نهضت زمینه‌ساز را به شکست بکشاند که اگر این اتفاق بیفتد سال‌ها و شاید صدها سال دیگر باید شیعه خون دل بخورد تا تحقق وعده الهی را نزدیک ببیند. شام نقطه شروع حرکت ابناء ابوسفیان ملعون است و این خاکریز نباید فرو بریزد؛ این حرکت خطرناک و این تفکر آدمکش اربابی، پر و بال گرفته و حمام خون بین شیعیان و سایر مسلمین راه می‌اندازد و هیچ حرمتی از حرمین شریفین زینب کبری «سلام‌الله‌علیها» و خانم رقیه «سلام‌الله‌علیها» که هیچ، حرمت عتبات مقدسه کربلا، نجف، سامرا، کاظمین و را خواهد شکست.

جبهه جدیدی که از تفکر اسلام آمریکایی، صهیونیسم و ارباب از کشورهای مختلف از جمله افغانستان، پاکستان، آمریکا، اروپا، یمن، ترکیه، عربستان، قطر، آذربایجان، امارات، کویت، لیبی، فلسطین، مصر، اردن و به نام جهاد فی سبیل الله تشکیل شده است، هدف نهایی‌اش فقط و فقط جلوگیری از نهضت زمینه‌سازان ظهور و در نهایت مقابله با تحقق وعده الهی ظهور می‌باشد و هیچ ابایی هم از کشتن و مثله کردن و سر بریدن زنان و کودکان بی‌گناه شیعه ندارد، کما اینکه این اتفاق را الان به وفور می‌توان مشاهده کرد و من دیده‌ام.

مسئولیت سنگینی بر دشمنان گذاشته شده است و اگر نتوانیم از پسش براییم، شرمنده و خجل باید به حضور خداوند و نبی‌اش و ولی‌اش برسیم چرا که مقصریم.

کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا و بقول سید مرتضی آوینی: «این یعنی اینکه همه ما شب انتخابی خواهیم داشت که به صف عاشورائیان بپیوندیم و یا از معرکه جهاد بگریزیم و در خون ولی خدا شریک باشیم.»

إن شاء الله

در پناه حق و تا تحقق وعده الهی و یاری دولت ایشان خواهیم جنگید.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً

إن شاء الله

شرایط زن و شوهر برای فرزند خواندگی

فرزند مجازی

طفل را تا سن بلوغ وی فراهم کنند دادگاه مبادرت به صدور حکم سرپرستی دایمی نموده و مراتب به اداره ثبت احوال ابلاغ تا شناسنامه‌ای با مشخصات زوجین و طفل تحت سرپرستی صادر و به آنان تحویل شود. توضیح آنکه خروج از کشور طفلی که به سرپرستی آزمایشی واگذار شده منوط به موافقت دادستان محل خواهد بود.

◀◀ موارد فسخ حکم سرپرستی

۱. تقاضای دادستان از دادگاه در صورت سوء رفتار و عدم صلاحیت زوجین.
۲. تقاضای سرپرست به علت سوء رفتار کودک یا از دست دادن استطاعت مالی.
۳. توافق کودک با سرپرست پس از رسیدن به سن قانونی یا موافقت سرپرست با والدین واقعی کودک.

◀◀ نکات ضروری از این قانون

۱. باردار شدن زوجه یا تولد کودک در خانواده سرپرست موجب فسخ حکم سرپرستی نخواهد بود.
۲. چنانچه زوجین به دلایل پزشکی نتوانند صاحب فرزند شوند از بند ۱ و ۲ شرایط زوجین برای فرزند خواندگی معاف خواهند بود.
۳. وجوه و اموالی که زوجین به طفل تحت سرپرستی خود صلح نمودند در صورت فوت طفل به زوجین تملیک خواهد شد.
۴. متقاضیان فرزند خواندگی با رعایت این قانون و در صورت واجد شرایط بودن می‌توانند فرزندان متعددی را سرپرستی کنند.
۵. در فرزند خواندگی کودک از حیث احوال شخصیه وارث و وصیت تابع عادات و قواعد مذهبی پدر و مادر خواهد بود.
۶. دعوی مطروحه دعوی غیرمالی است.

خانواده واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسانی است و به تجربه ثابت شده کودک در محیط و فضای خانوادگی سالم بهتر رشد می‌کند و تکامل و تعالی می‌یابد. فرزندان که در محیط خالی از عشق و دلبستگی خانوادگی تربیت و بزرگ شوند در معرض بحران‌های عاطفی و روحی بسیاری قرار خواهند گرفت. بنابراین با وصف آنکه مؤسسات خیریه قانوناً موظف به نگهداری کودکان بی سرپرست هستند، مقنن با تصویب مقررات قانونی خاص سرپرستی کودکان بی سرپرست را تحت شرایطی به زوجین بدون فرزند واگذار می‌کند تا آنان در دامن پرمهر و عطوفت پدر و مادر مجازی خود پرورش یافته و بتوانند در آینده پذیرای مسئولیتی خطیر در جامعه اسلامی باشند.

◀◀ مفهوم فرزند خواندگی

- هر زن و شوهر مقیم ایران در صورت توافق با یکدیگر می‌توانند سرپرستی طفل صغیر را به‌عهده بگیرند مشروط بر آنکه منافع مادی و معنوی طفل را تأمین کنند.
- شرایط زوجین برای فرزند خواندگی
۱. پنج سال تمام از تاریخ ازدواج آنها گذشته و آنها در این مدت صاحب فرزندی نشده باشند.
 ۲. سن یکی از آنها حداقل ۳۰ سال تمام باشد.
 ۳. زوجین سابقه محکومیت کیفری مؤثر نداشته باشند.
 ۴. هیچ یک از زوجین محجور نباشند.
 ۵. زوجین صلاحیت اخلاقی داشته باشند.
 ۶. زوجین یا یکی از آنها امکان مالی برای نگهداری کودک بی‌سرپرست را داشته باشد.
 ۷. هیچیک از آنان مبتلا به بیماری واگیر صعب‌العلاج نباشند.
 ۸. معتاد به الکل، مواد مخدر و یا سایر اعتیادات مضر نباشد.

شرایط طفلی که به سرپرستی واگذار می‌شود

۱. سن طفل کمتر از ۱۲ سال باشد.
۲. هیچیک از والدین و یا جد پدری کودک شناخته نشده یا در قید حیات نباشد و یا آنکه از کودکانی باشند که به مؤسسات خیریه سپرده شده و سه سال تمام پدر و مادر یا جد پدری او مراجعه نکرده باشند.

دادگاه صالح و نحوه اعطای سرپرستی به زوجین متقاضی کودک

دادگاه صالح برای رسیدگی، دادگاه خانواده محل اقامت متقاضی است و دادگاه در دو مرحله به تقاضای فرزند خواندگی رسیدگی و مبادرت به صدور رأی می‌کند.





فروش و انتقال مال دیگری

خلع ید از متصرف

پرسش: اگر کسی از دادگاه حکم خلع ید گرفت ولی هنگام اجرا متوجه شد ملک در دست شخص دیگری است آیا این حکم در مورد این شخص هم اعتبار دارد؟

پاسخ: اگر عین مال در تصرف کسی غیر از محکوم علیه باشد این امر مانع اقدامات اجرایی نیست و ملک در دست هر شخصی باشد از او هم خلع ید می‌شود ولی اگر متصرف ملک مدعی حقی از عین یا منافع آن باشد و دلالی هم ارایه کند در این صورت مامور اجرای حکم به او یک هفته مهلت می‌دهد تا به دادگاه صالح رجوع کند و اگر ظرف ۱۵ روز از این تاریخ قرار دیر بر به تأخیر افتادن اجرای حکم به قسمت اجرا ارایه شود، عملیات اجرایی متوقف می‌شود والا دایره اجرا ادامه عملیات را پیگیری خواهد کرد و از ملک رفع تصرف خواهد کرد و اصولاً واگذاری ملک خلع ید شده به دیگری مانع اجرای حکم قطعی دادگاه نخواهد شد.

همچنین گفتنی است، وجود اموالی از محکوم علیه یا شخص ثالثی در ملکی که باید خلع ید شود مانع اجرای حکم نمی‌شود. اگر اموالی باشد که صاحب مال از بردن آن خودداری کند و به او دسترسی نباشد تا مراتب به وی اعلام شود مامور اجرا به صورت زیر اموال را صورتجلسه می‌کند.

اگر این اموال وجه نقد و طلا و زیور آلات و یا اوراق بهادار مانند چک باشد، این اموال به صندوق دادگستری یا بانک تحویل می‌شود ولی اگر اموال ضایع شدنی باشد و یا اشیایی باشد که بهای آن با هزینه نگهداری شان متناسب نباشد از سوی دادگاه به فروش رفته و حاصل فروش پس از کسر هزینه‌های مربوط به صندوق دادگستری سپرده می‌شود تا به صاحب آن داده شود.

در غیر این موارد مامور اجرا اموال را در همان محل یا محل مناسب دیگر محفوظ نگه می‌دارد و به شخصی به عنوان حافظ سپرده و از او رسید می‌گیرد.

نقشه ثبتی یا به علل دیگری که ایجاد کننده بنا یا مستحداثات از آن بی اطلاع بوده تجاوز واقع شده و میزان ضرر مالک هم با مقایسه با خسارتی که از خلع ید و قلع و قمع بنا متوجه طرف مقابل می‌شود جزئی است، می‌توان از تخریب ساختمان یا هر مستحداثه دیگری جلوگیری کرد.

جزیی یا کلی بودن خسارت بستگی به تشخیص دادگاه دارد چنان چه به نظر دادگاه خسارتی که از خلع ید و قلع بنا و مستحداثات متوجه طرف می‌شود جزئی باشد در صورتی که متجاوز قیمت زمین مورد تجاوز را طبق نظر کارشناس منتخب دادگاهپردازد، دادگاه حکم به پرداخت قیمت زمین به مقدار تجاوز شده و کلیه خسارات وارده به مالک خواهد داد.

همچنین دادگاه ضمن صدور حکم به پرداخت خسارت، حکم به اصلاح اسناد مالکیت طرفین را صادر خواهد کرد و پس از آن که حکم قطعی شد دادگاه موظف است مراتب را به اداره ثبت اسناد و املاک محل اعلام تا اسناد مالکیت طرفین اصلاح شود.

به نظر می‌رسد برای محاسبه و تعیین قیمت زمین تجاوز شده بالاترین قیمت زمین از زمان تجاوز تا تاریخ صدور حکم ملاک خواهد بود و اگر تجاوز به اراضی موجب کسر قیمت باقیمانده آن نیز شود محاسبه خواهد شد.

اگر کسی مال دیگری را غصب کند مکلف است عین مال را به صاحب آن برگرداند و الا با حکم دادگاه از او خلع ید می‌شود.

امروزه یکی از موضوعات مهم و پر تعداد مطروحه در دادگاه‌ها دعاوی تصرف نام دارد. بالطبع و بنابر حکم قانون و شرع اگر کسی مال دیگری را غصب کند مکلف است عین مال را به صاحب آن برگرداند و الا با حکم دادگاه از او خلع ید می‌شود. اگر شخصی به ملک دیگری تجاوز کند و در آن ساخت و ساز کند در این صورت هم باید پس از برگرداندن زمین به حالت اول عین زمین را به صاحب آن بازگرداند.

گاهی اتفاق می‌افتد که شخص بدون قصد خاصی و حتی بدون آنکه متوجه باشد به ملک دیگری تجاوز کرده و در آن ساخت و ساز می‌کند اما متعاقباً متوجه می‌شود که به ملک دیگری تجاوز کرده و باید از آن خلع ید کند. به ویژه این امر معمولاً در مورد آپارتمان‌ها در شهرهای بزرگ رخ می‌دهد. برای مثال فردی به میزان یک الی دو متر به ملک مجاور تجاوز می‌کند که اگر ملک رفع تجاوز شود مستلزم آن خواهد بود که چندین واحد آپارتمان تخریب شود.

در این گونه موارد هرگاه به دست بیاید که غاصب یا اشخاصی که قبل از او به ملک مجاور تجاوز کند قصد تجاوز نداشته و در اثر اشتباه در محاسبه ابعاد یا تشخیص موقعیت طبیعی ملک یا پیاده کردن

در روابط اجتماعی و خانوادگی، گاه چنان به کلیشه‌ها و افکار ذهنی‌مان معتاد می‌شویم که روی جزئیات وسواس به خرج می‌دهیم و اصل قضیه که زندگی کردن و شاد بودن هست، قربانی مسائل پیش پا افتاده می‌شوند

روزمرگی و پیامدهای مخرب آن

● ته‌مینه مهربانی

پیدا می‌کند. شادی، تحرک، نشاط، کار مفید، لذت یادگیری واقعی، کسب مهارت، مدیریت زمان و ارتباطات و میلیون‌ها موضوع و زمینه برای یادگیری و به کار بستن وجود دارند که اگر انسان ۲۰۰ سال هم عمر کند، باز هم نکات و موضوعات فراوانی وجود دارند که می‌توانند به زندگی او معنا و جهت بدهند.

اما متأسفانه ترس از تغییر، چسبیدن به آرا، افکار و کلیشه‌های غلط، تکرار هولناکی را رقم می‌زند که حاصل آن چیزی جز نابودی عمر، وقت، استعدادها و امکانات نیست.

روزمرگی یعنی درجا زدن و حتی پسرفت. شاید انسان به دلیل شرایط دشوار اقتصادی در سراسر دنیا نتواند شغلی را که دارد تغییر بدهد، اما قطعاً محکوم نیست در همان شغل هم دچار اعتیاد تکرار مکررات شود. در هر فضا و محیط بسته‌ای هم کسی نمی‌تواند ذهن انسان را به بند بکشد و در نتیجه با کمی خلاقیت می‌شود تغییر ایجاد کرد.

در روابط اجتماعی و خانوادگی، گاه چنان به کلیشه‌ها و افکار ذهنی‌مان معتاد می‌شویم که روی جزئیات وسواس به خرج می‌دهیم و اصل قضیه که زندگی کردن و شاد بودن هست، قربانی مسائل پیش پا افتاده می‌شوند.

متأسفانه رسانه‌ها، از جمله صدا و سیما هم در اثر تعدد نامعقول شبکه‌ها و ضرورت تولید آثار انبوه عجولانه، به این کلیشه‌ها و یکنواختی‌ها دامن می‌زنند و برای آموزش خلاقیت و کسب مهارت برنامه‌ریزی ندارند. از همه بدتر سطحی‌نگری و لمپنیسمی است که تحت عنوان سرگرمی‌سازی به خورد مخاطب داده می‌شود و او را از صرافت حداقل کسب مهارت برای ایجاد تغییر در زندگی هم می‌اندازد. متأسفانه این یکنواختی و عدم خلاقیت و نوآوری در سطوح مختلف تربیتی و آموزشی ما تبدیل به یک بیماری کهنه و ظاهراً لاعلاج شده است. در این نظام غلط، خلاقیت و خلافاً امید عادت بودن، به‌قدری اسباب شگفتی و ناراحتی متولیان امر، از جمله پدر و مادر و مربیان آموزشی و... می‌شود که همگی سعی در سرکوب کردن هر چه سریع‌تر کودکی دارند که «مثل بقیه نیست». برخورد والدین و مسئولان آموزشی با کودکان و جوانانی که «جرئت می‌کنند» مثل بقیه نباشند، از برخورد یک پزشک با سرطان بدتر است، چون سرطان ممکن است در

و جستجوگر خود معمولاً دشمن درجه یک روزمرگی و یکنواختی است، اما از آنجا که نه در نظام خانواده و نه در نظام آموزشی عریض و طولی که مهم‌ترین بخش دوره نوجوانی و جوانی خود را در آن سپری می‌کند، راه‌های درست مواجهه با یکنواختی و روزمرگی را آموزش نمی‌بیند، برای شکستن فضای کسالت‌بار و یکنواخت، دست به کارهایی می‌زند که نهایتاً به همان روزمرگی یا کشتن وقت و اتلاف سرمایه و انرژی ختم می‌شود. زندگی فقط زمانی معنای زنده بودن می‌یابد که خلاقیت به کمک انسان بیاید. یک ذهن خلاق در هر لحظه و ساعت از حیات هزاران نکته برای کشف

دکتر شریعتی با تعبیر زیبای روزمرگی به اعتقاد من توانسته است آثار مخرب روزمرگی را به زیباترین وجه بیان کند. با نگاهی به رفتار اغلب افراد، انسان تصور می‌کند زمان محدودی را به رایگان در اختیار آنان قرار داده‌اند که به هر نحو ممکن فقط آن را «بگذرانند». این بیماری مخصوصاً در بین کسانی که شغل روتین و ثابتی دارند و هر روز باید همان کارهای روز قبل را انجام بدهند، بیشتر به چشم می‌خورد و کم‌کم آدم‌ها تبدیل به مجموعه‌ای از روبات‌های بی‌روح و مغزی می‌شوند که «هر گونه تغییری» ناگهان کل سیستم آنها را به هم می‌ریزد. نسل جوان به دلیل شرایط سنی و روحیه تنوع‌طلب





طرز تهیه قشایف

با توجه به آغاز ماه مبارک رمضان در این شماره طرز تهیه شیرینی بسیار خوش طعم قشایف را آموزش خواهیم داد. این شیرینی در ماه رمضان در کشورهای عربی بسیار طرفدار دارد و در ترکیه به نام (تاش کاداییف) معروف است. می‌توانید مواد میانی این شیرینی را به دلخواه تغییر دهید و از کرم پاتیسیر یا انواع پنیر، گوشت و سبزیجات برای پر کردن قشایف استفاده کنید.

مواد لازم برای تهیه خمیر قشایف:

آرد: ۱ و یک دوم پیمانه
مایه خمیر: سه چهارم قاشق چایخوری
شکر: ۱ قاشق چایخوری
آب گرم: ۱ و یک دوم پیمانه
نمک: یک پنسه
روغن برای سرخ کردن: به میزان لازم

مواد میانی قشایف:

شکر: ۴ قاشق چایخوری

دارچین: ۲ قاشق چایخوری
گردوی خردشده: ۲۲۰ گرم

مواد لازم برای تهیه شربت قشایف:

شکر: ۲ و یک دوم پیمانه
گلاب: یک چهارم پیمانه
آب: ۱ و یک دوم پیمانه
هل: ۳ عدد
دارچین: ۳ شاخه
آب لیمو ترش: ۱ قاشق چایخوری



موقعیتی چشم دکتر را دور ببیند و بتواند به رشد خود ادامه بدهد، ولی والدین و مسئولان آموزشی با یک کودک یا جوان خلاق طوری برخورد می‌کنند که دیگر حتی برای یک بار هم که شده است هوس «جور دیگری بودن» و «جور دیگری رفتار کردن» به سرش نزنند.

این شیوه‌های غلط تربیتی و آموزشی بعدها افرادی پر خاشاک، عصبی، متوقع، عبوس و بی‌تحرك را پدید می‌آورد و چهره جامعه را خاکستری می‌کند. همین اعتیاد به یکنواختی و مقاومت در برابر تغییر است که کل چهره جامعه را بی‌تحرك، بی‌نشاط، بی‌رنگ و مرده می‌کند و اگر فردی هم باشد که ذره‌ای از خلاقیت و شور و نشاط بچگی را تا سنین میانسالی در برده باشد، در فضای یکنواخت، بی‌تحرك و سنگینی که او را احاطه کرده است، یا تن به جدالی دائمی می‌دهد یا یکسره تسلیم و هم‌رنگ جماعت می‌شود.

روزمرگی سم مهلکی است که اگر به جان جامعه‌ای بیفتد، دهه‌ها و قرن‌ها او را گرفتار سکون و سکوت می‌کند. در چنین فضایی از رشد، نشاط و پیشرفت خبری نیست و همه سعی می‌کنند مشقشان را از روی دست بغل دستی بنویسند و کمترین زحمتی برای رشد و یادگیری واقعی به خود ندهند، به همین دلیل ناگهان می‌بینیم همه یک شکل شده‌اند و حتی یک شکل هم حرف می‌زنند. در حالی که در یک جامعه سالم همه افراد تشخص و هویت خود را دارند و در عین حال که از هم متمایزند، یکدیگر را تحمل می‌کنند، به هم عشق می‌ورزند و چشم دیدن همدیگر را ندارند!

تنها راه مبارزه با سم روزمرگی، آموزش خلاقیت و کسب مهارت در خانواده‌ها، نظام‌های آموزشی، رسانه‌ها و سطح جامعه است. باید ترس از تغییر بریزد. باید کشف و یادگیری واقعی جای مدرک‌گرایی، عنوان و ادا و اطوار را بگیرد. باید به‌جای جمع‌آوری اطلاعات بر حکمت افراد افزوده شود و مهم‌تر از همه باید جای مجسمه‌های بی‌تحرك سنگین را حرکت و شادی بگیرد.



طرز تهیه:

برای تهیه این شیرینی لذیذ ابتدا مایه خمیر، شکر و یک چهارم پیمانه آب را با هم مخلوط کنید تا مایه خمیر و شکر در آب حل شود.

آرد و نمک را الک کنید و در کاسه‌ای بریزید. میان آرد را گود کنید و یک پیمانه آب و مخلوط مایه خمیر را در مرکز آن بریزید. سپس به آرامی آن‌ها را مخلوط کنید تا مخلوط کاملاً صاف و یک‌دست شود. روی خمیر را یک ساعت بپوشانید و در جای گرم قرار دهید تا خمیر عمل بیاید.

در یک تابه نجسب، مقداری روغن گرم کنید و حدود یک و یک دوم قاشق سوپ‌خوری از مواد را به شکل دایره بریزید (حدوداً به قطر ۷ سانتی متر). سپس صبر کنید تا زیر آن کمی طلایی شود و روی آن حباب‌هایی به وجود آید. اگر مخلوط سفت بود آب باقیمانده را به خمیر اضافه کنید. تمام خمیر را به همین ترتیب در روغن سرخ کنید دقت داشته باشید که تنها یک سمت خمیر در روغن سرخ می‌شود.

شیرین‌های قشایف آماده را در بشقابی بچینید و روی آن را بپوشانید. در این فاصله، مواد میانی را آماده کنید. تمام مواد میانی را با هم مخلوط کنید و یک قاشق سوپ‌خوری از آن را روی سمت نخسته و سرخ نشده خمیر قرار دهید. لایه خمیر را مانند قطاب روی هم آورید و با انگشت فشار دهید تا کاملاً به هم بچسبند. سپس قشایف را در روغن فراوان سرخ کنید تا دو طرف آن طلایی شود. شیرینی قشایف داغ را در شربت ولرم بیندازید و آن را داغ یا سرد سرو کنید.

طرز تهیه شربت:

مواد شربت را با هم مخلوط کنید و روی حرارت قرار دهید. بعد از جوش آمدن، حدود پنج دقیقه مخلوط را بجوشانید تا قوام بیاید. سپس مواد را از روی حرارت کنار بگذارید تا کمی خنک شود.

شوخی شهید همت با شهید باکری

در سال‌های دفاع مقدس، چای مرهم خستگی جسمی رزمندگان اسلام بود. در میان لشکرها رزمندگان لشکر عاشورا انس و الفت بیشتری با چای داشتند. روزی در محضر آقا مهدی باکری و شهید حاج ابراهیم همت (فرمانده لشکر ۲۷ حضرت محمد رسول الله «ص») بودیم که در آن صحبت از کنترل مناطق عملیاتی بود. حاج همت به آقا مهدی گفت: نگهبانان لشکر شما برای نیروهای سایر لشکرها سخت می‌گیرند و اجازه نمی‌دهند راحت عبور و مرور کنند مگر ترکی بلد باشند. آقای مهدی در پاسخ گفت: شما یقین دارید که آنها نگهبانان لشکر ما هستند؟ حاج همت گفت: من نه تنها نگهبانان لشکر شما را می‌شناسم حتی حد خط لشکر عاشورا را هم می‌شناسم. آقا مهدی با تعجب پرسید: چطور چگونه می‌شناسید؟ حاج همت گفت شناختن حد و حدود لشکر شما کاری ندارد اصلاً مشکلی نیست هر خط که از آن دود به هوا بلند شده باشد آن خط لشکر عاشوراست چون همیشه کتری‌های چای لشکر شما روی آتش می‌جوشد. همگی خندیدیم. (اسفندیار مبتکر سرابی)

ملائک دارند غفلت‌کش می‌دهند

الله اکبر، سر نماز هم بعضی دست بردار نبودند. به محض این که قامت می‌بستی، دستت از دنیا کوتاه می‌شد! نه راه پس داشتی نه راه پیش، بچ بچ کردن‌ها شروع می‌شد. مثلاً می‌خواستند طوری حرف بزنند که معصیت هم نکرده باشند و اگر بعد از نماز اعتراض کردی بگویند ما که با تو نبودیم! اما مگر می‌شد با آن تکه‌ها که می‌آمدند آدم حواسش جمع نماز باشد؟ مثلاً یکی می‌گفت: واقعا این که می‌گویند نماز معراج مؤمن است این نمازها را می‌گویند نه نماز من و تو را. دیگری پی حرفش را می‌گرفت که: من حاضرم هر چی عملیات رفته بدهم دو رکعت نماز او را بگیرم. و سومی: مگر می‌دهد پسر؟ و از این قماش حرف‌ها. و اگر تبسمی گوشه لبمان می‌نشست بنا می‌کردند به تفسیر کردن: ببین! ببین! الان ملائکه دارند غفلت‌کش می‌دهند. و این جا بود که دیگر نمی‌توانستیم جلوی خودمان را بگیریم و لبخند تبدیل به خنده می‌شد، خصوصاً آن جا که می‌گفتند: مگر ملائکه نامحرم نیستند؟ و خودش جواب می‌دادند: خوب با دستکش غفلت می‌دهند. **فرهنگ جبهه**



نماز شب با طعم طالبی

میوه‌ای به نام طالبی، نظرمان را به سمت یخدان معطوف کرد. به حمید گفتیم: عجب بویی می‌ده ... درب یخدان را باز کردیم و متوجه وجود تعداد زیادی طالبی سرد شده، شدیم... وقتی به خود آمدیم که تعداد زیادی از طالبی‌ها، با دست پاره شده بودند و به شیوه‌ای کاملاً مرگبار، خورده شده بودند. حمید گفت: بریم دیگه جا ندارم. ولی یادمان رفت آثار جرم را محو کنیم. برگشتیم، به آرامی بر پشت بام ... و ادامه‌ی خواب را اجرا کردیم. صبح، همه دنبال عوامل نفوذی‌ای بودند که به یخدان طالبی پاتک زده... من و حمید، از درب وارد شدیم، خندیدیم و من گفتیم: بابا این نماز شبم اونجور که شماها می‌گین، عطش نیماره ... الان خود ما دیشب برای نماز شب پاشدیم، اصلنم عطش نداریم...

گفتیم و انگار بلا گفتیم. همه به سمت ما هجوم آوردند و بعد از یک دادگاه فرمایشی (به طنز) ما دو نفر محکوم به نخوردن طالبی و حضور در هنگام صرف سایر رفا در مجلس طالبی خوردن شدیم. وقتی هوا گرم شده بود و خورشید وسط آسمان، خودنمایی می‌کرد، طالبی‌های سرد، تقسیم شد و ما دونفر، فقط شاهد خوردن دیگران بودیم و تقریباً همه با ولع می‌خوردند و از اینکه خیلی می‌چسبه، تعریف می‌کردند... (به قول ما مشه‌دی‌ها چیزک می‌دادند)

راوی: عماد سماوات

آن چه می‌خوانید، خاطره‌ای است از یکی از رزمندگان غواص در سال‌های دفاع مقدس. اوایل سال ۶۵ در پایگاهی بنام شهید شاکری که در حاشیه رود کارون نزدیک خرمشهر، قرار داشت، آموزش‌های ویژه‌ی غواصی ما شروع شد که به اقرار همه‌ی هم‌زمان، روزهای آموزش غواصی شهید شاکری، از بهترین و پرخطرترین روزهای جبهه بود.

شوخی ظریفی متداول بود که بچه‌ها، وقتی به هم می‌رسیدند، عنوان می‌کردند که بابا این نماز شب هم عجب عطشی میاره... و اونوقت شنونده هم طبعاً جملاتی شبیه به این را تکرار می‌کرد: پیف پیف، بوی ریا بلند شد... و متعاقب آن خنده و... شبی با حمید شریفی، تصمیم گرفتیم نماز شب بخونیم. به دلیل وجود پشه‌های حرفه‌ای و آموزش دیده، هرگز امکان خوابیدن در داخل فضای بسته نبود، به همین دلیل، شب‌ها بر بالای پشت بام محل اجتماعات، می‌خوابیدیم. نیمه‌ی شب، یکدیگر را بیدار کرده، به نرمی از نردبانی که قبلاً قطعه‌ی کامیونی شاید بوده، پایین آمدیم، وضو گرفتیم و ذکرگویان به داخل سالن اجتماعات یا همان حسینیه، وارد شدیم. سالتی بزرگ بود که شاید به منظور انبار، ساخته شده بود، ابتدای درب ورودی حسینیه، چادری برزنتی نصب شده بود که حکم کشش کن را داشت. یخدانی که معمولاً برای نگهداری یخ از آن استفاده می‌شد هم در همان چادر قرار داشت... وقتی وارد شدیم، رایحه‌ی مسحور کننده‌ی

برنده شماره قبل:

محمدعباسیان دلونی - مشهد مقدس

جدول...

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
													۱
													۲
													۳
													۴
													۵
													۶
													۷
													۸
													۹
													۱۰
													۱۱
													۱۲
													۱۳

طراح جدول: ابراهیم زارعی

حل جدول شماره گذشته:

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
ش	ا	ک	ن	ک	ا	و	ش	ی	ا	ت	ا	ک	۱
ک	ر	ه	ا	م	ر	ص	ا	ب	ا	ب	م	م	۲
م	و	د	ر	ا	ق	ی	ر	س	ی	ا	ب	س	۳
ه	ش	ت	و	ن	م	س	و	ا	ی	ا	ب	ب	۴
ب	ر	ی	ا	ر	ع	ش	ا	ن	ا	ت	ن	ا	۵
ا	ن	ی	س	م	ی	و	ف	ص	ن	ز	ن	ز	۶
ز	ک	ا	ت	ب	ا	ر	ی	ه	ک	ر	ک	ر	۷
س	ب	و	ل	ک	ع	ا	ق	ن	ا	ق	ا	ا	۸
ش	ک	ا	ن	ی	ک	و	ظ	ر	و	ر	ش	ش	۹
ت	ر	ب	ق	د	م	ر	ا	م	ن	ی	ت	ت	۱۰
ر	ب	ی	خ	ر	ا	خ	ف	ا	ن	ک	ن	ک	۱۱
د	ل	و	ا	ش	ه	ی	ک	ت	ا	ا	ا	ا	۱۲
ی	ن	م	ی	ل	و	ه	ا	ی	ه	ا	ی	ه	۱۳

۸. مالک گنج افسانه‌ای - پیک کاغذی - صورت
۹. لقبی اشارفی در انگلیس - همنشین آشغال - از تیم‌های فوتبال فرانسه
۱۰. دامنه - پیامبری الهی
۱۱. لبریز - تولد - بی‌گناه
۱۲. سرمربی استقلال خوزستان - دانشمند - باد
۱۳. فیلم درباره عملیات مرصاد - از حروف الفبای انگلیسی

- افقی**
۱. از فیلم‌سازان دفاع مقدس
 ۲. جواب داده شده - دریاها - تظاهر به نیکی
 ۳. یاری - تردید داشتن - عدد یک رقمی
 ۴. تکرارش بازی کودکانه است - ابتدا - از تک سلولی‌ها
 ۵. دریا - قدرت - پرآوازه
 ۶. تیغ - اولین جنگ مسلمانان با مشرکین - مرداب
 ۷. مسئول شهید پشتیبانی جنگ - آگاه باش - کمیاب
 ۸. آنان - نوعی پرنده - ظرف آشپزی
 ۹. مقدمه ورزش - قربانگاه حجاج - پنج آذری
 ۱۰. بوییدنی - از حبوب - حرف جحد
 ۱۱. دوستی - عذاب - اولین عملیات آبی خاکی رزمندگان
 ۱۲. ایده - نوعی ابزار - نژاد ایرانی‌ها
 ۱۳. از فیلم‌های جنگی سینمای ایران

- عمودی**
۱. از تیم‌های فوتبال ایتالیا - روحانی شهید لبنانی
 ۲. زندان - گذشته - سختی
 ۳. به مقصود رسیده - ضیا - دریا
 ۴. پر - دوستان
 ۵. نوعی کاغذ - رطوبت - چهارچوب عکس
 ۶. برگزیده - اسیر - عملیات کربلای پنج در این منطقه واقع شد
 ۷. از نام‌های پیامبر(ص) - سر - از مواد شیمیایی

اشتراک شش ماهه: ۶۶۰۰ تومان یکساله: ۱۳۲۰۰ تومان

اینجانب
 متقاضی نشریه شاهد جوان می‌باشم که حق اشتراک آن را:
 طی رسید بانکی پیوست به حساب سیبا به شماره ۰۱۰۴۴۷۳۰۸۵۰۰۴ نزد بانک ملی ایران،
 به نام معاونت فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران واریز کرده‌ام
 نشانی دقیق:

تلفن و کد شهرستان: کد پستی:
 تلفن همراه: امضا: تاریخ:

فرم اشتراک
 جوان

نشانی مجله: تهران صندوق پستی
 ۱۵۷۱۵/۱۹۴
 تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴

۲۱

شاهد جوان / شماره ۱۱۹

اگر با رویکردی مشفقانه - و نه مچ‌گیرانه! - از این پسرها و دخترها بپرسید علت انتخاب چنین کفش، لباس، آرایش و انجام این‌گونه اعمال جراحی چیست، پاسخ منطقی نخواهند داشت و فقط در یک جمله خواهند گفت «چون مد است!»

مد و مدگرایی

اسیر به روزبودن

• مونا قائمی

هوای آلوده موجب ایجاد عصبانیت‌ها، پرخاش‌ها و انواع بیماری‌های جسمی و روحی است، اما ما در برابر چنین حقیقت آشکاری چه می‌کنیم؟ به‌جای تشویق و حتی اجبار جامعه به تحرک و تمرکز مدارس و دانشگاه‌ها بر تحرک جسمی و ورزش، تلاش برای تشویق جامعه به استفاده از وسایلی چون دوچرخه برای نقل و انتقالات شهری، افزودن به فضای سبز و اموری از این قبیل با برنامه‌ریزی‌های غلط و مطابق میل سرمایه‌داران داخلی و بین‌المللی برای استفاده از ابزاری که حتی حداقل تحرک را هم نیاز ندارد، نسل جوان خود را به سمت تنبلی سوق می‌دهیم و با دست خودمان آنها را گرفتار رخوت جسمی و ذهنی می‌کنیم، اندک فضای سبز شهرها را به‌سرعت نابود می‌کنیم و به جای آنها ساختمان‌های سیمانی را بالا می‌بریم، با استدلال‌های عجیب و غریبی که نه ریشه در فطرت آدمی دارند و نه با آموزه‌های دینی ما سازگارند، جامعه را از داشتن طبیعی‌ترین لذت‌ها، از جمله رنگ‌های شاد، طبیعت، شادی و خنده محروم می‌کنیم و وقتی با پدیده گسترده تنبلی، چاقی، افسردگی، بیماری‌های ناشی از سوء تغذیه، آلودگی هوا، بی‌تحرکی و امثال آنها روبرو می‌شویم، از کمبود امکانات پزشکی و بیمارستانی، گسترش اعتیاد، بی‌انگیزگی، بی‌مسئولیتی، بی‌میلی به تشکیل خانواده، پرخاشگری و... شکایت می‌کنیم.

در این میان پیروی از مدهای ظاهراً خلق‌الساعه، اما در واقع دقیقاً برنامه‌ریزی شده توسط دشمنان خارجی و داخلی نیز از این قاعده مستثنی نیست. به فرمایش امیرالمؤمنین (ع) آن زمان که شما خواب هستید،

کار برون و یا بینی‌هایشان را عمل کنند، انواع عمل‌های جراحی گونه‌گذاری، تزییق ژل در لب و عمل شایع و جدید چال گونه را انجام بدهند و در مصرف لوازم آرایش در دنیا رکورد بزنند! اگر با رویکردی مشفقانه - و نه مچ‌گیرانه! - از این پسرها و دخترها بپرسید علت انتخاب چنین کفش، لباس، آرایش و انجام این‌گونه اعمال جراحی چیست، پاسخ منطقی نخواهند داشت و فقط در یک جمله خواهند گفت «چون مد است!» اما با نگاهی روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه به‌آسانی در خواهیم یافت این افراد در واقع در پی «دست و پا کردن» هویت اجتماعی برای خود هستند و همسان شدن با دیگران و از قافله مد و تمدن! عقب نماندن آسان‌ترین و دم‌دست‌ترین ابزارهاست. متأسفانه برخورد ما با مشکلات اجتماعی و فرهنگی و حتی جسمی بر خورد پیشگیرانه نیست. هر انسان عاقلی می‌داند چاقی و بی‌تحرکی بزرگ‌ترین عامل ایجاد بیماری‌های خطرناکی چون دیابت، عوارض قلبی، افسردگی و پیامدهای هولناک ناشی از آنهاست. هر انسان عاقلی می‌داند تنفس

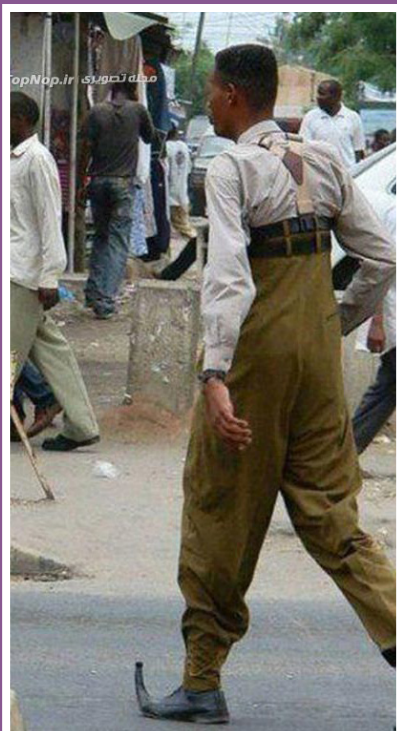
میل به زیبا جلوه کردن و مطلوب دیگران بودن امری فطری است. مشکل وقتی پیدا می‌شود که متولیان فرهنگی جامعه به جای مدیریت نیازهای طبیعی انسان و برنامه‌ریزی و جهت‌دهی صحیح، سعی در انکار و حتی سرکوب این میل باطنی داشته باشند.

تمایل به مدهای مختلف نیز ناشی از این احساس بشری است. هنگامی که متفکران، جامعه‌شناسان و هنرمندان فرهیخته از صحنه تحلیل و برنامه‌ریزی این پدیده ناگزیر کنار گذاشته می‌شوند و کار به دست ناشی‌ها می‌افتد، آن وقت پدیده‌ای که می‌تواند تبدیل به ابزاری برای تقویت خلاقیت، افزایش تولید، تربیت حس زیبایی‌شناسی و تصحیح سبک زندگی شود، به پدیده‌ای درست خلاف این فضا تبدیل می‌شود و جامعه را با معضلات بزرگی روبرو می‌کند.

نهایت ساده‌انگاری است اگر تصور کنیم چرا ناگهان تمام نوجوانان و حتی میانسالان یک روز صبح از خواب بیدار می‌شوند و تصمیم می‌گیرند با کفش‌های پوزه دراز و پاشنه‌های ۲۰ سانتی سر

زندگی به سبک دیگر...

۳۲



زیبایی، تناسب اندام، نشاط، انس با طبیعت، استفاده درست و مناسب از تکنولوژی، شور و امید فردی و اجتماعی، تحرک، پویایی و همه لذت‌های حلال حق مسلم یک انسان، به‌ویژه جوانان است و برای رسیدن به این اهداف، باید تفکر خلاق داشت.

است، منتهی به خلاقیت نیاز دارد. یک اندام متناسب و ورزیده تقریباً هر لباسی را زیبا جلوه خواهد داد و یک صورت سالم، زنده و روشن نیاز چندانی به آرایش، عمل جراحی و کشیدن پوست و هزاران گرفتاری که برای نسل جوان ایجاد شده است ندارد. جوانان باید همت کنند و یاد بگیرند. ذهنی که تناسب، ترکیب رنگ و زیبایی را آموخته و در زندگی خود تمرین کرده است، نه تنها پیروی از مدهای بی‌تناسب و زشت را برنمی‌تابد، بلکه تبدیل به منتقد جدی آنها خواهد شد و از آنجا که زیبایی و تناسب را بلد است، نقد او بی‌پایه و اساس نخواهد بود.

برای خلق یک مد مناسب و زیبا، فرد نیاز به نگاهی هنری دارد. طراحی، نقاشی، گل‌آرایی، رسیدن به طبیعت، پرورش گل و گیاه، شناسایی رنگ‌ها و ترکیبات آنها، ورزش و تحرک و دستیابی به اندامی مناسب و برازنده و استفاده از تخصص افراد زبده در زمینه مد و سایر پدیده‌های اجتماعی راه را برای تصحیح اشتباه‌کاری‌های فراوان و اجتناب از مصرف لجام‌گسیخته باز می‌کند. نسل جوان ما با کمال تأسف در این زمینه‌ها آموزش نمی‌بیند و به همین دلیل هم در مقابل پدیده مد موضع کاملاً انفعالی و افراط و تفریطی دارد.

بیاییم به‌جای برخورد سلبی با پدیده مد از آن به عنوان وسیله‌ای برای ارتقای خلاقیت، تولید و کشف استعدادها استفاده کنیم و متوجه باشیم اگر به آنچه که در دین ما به عنوان لذت‌های حلال شناخته می‌شوند - و کم هم نیستند - نپردازیم، افراد جامعه لامحاله به انحراف و کارهای حرام کشیده می‌شوند.

ریشه در نیازهای فردی و اجتماعی دارد و با برخورد سلبی، فقط گسترش بی‌رویه آن را تشدید می‌کنیم و نه تنها نمی‌توانیم آن را مدیریت کنیم، بلکه با ایجاد سرسختی و لجبازی، از آن معضلی می‌سازیم که به دلیل عمق و گستردگی، قابل مدیریت نیست.

شخصاً امیدی به شیوه‌های آموزشی برای بالا بردن کیفیت زندگی ندارم. همچنین تصور نمی‌کنم رسانه‌های همگانی ما، به‌ویژه صدا و سیما بتوانند تا صد سال دیگر هم تصمیمی برای آموزش صحیح سبک زندگی بگیرند. اساساً تا زمانی که مدیریت امور فرهنگی به دست نخبگان واقعی نیفتد و برنامه‌های واکنشی، ضرب‌الاجلی، بدون منطق و بی‌ریشه به جای برنامه‌های کارآمد فرهنگی در دستور کار قرار داشته باشند، نمی‌توان از این سیستم آموزشی و رسانه‌ای امیدی جز تخریب داشت، به همین دلیل به جوانان هشدار می‌دهم که اگر به فکر تصحیح تفکر و سبک زندگی خود نباشند، از این مقطع حیاتی زندگی، لذت و بهره کافی نخواهند برد و به‌ناگزیر میان‌سال و پیری دل‌پذیری را نیز تجربه خواهند کرد.

زیبایی، تناسب اندام، نشاط، انس با طبیعت، استفاده درست و مناسب از تکنولوژی، شور و امید فردی و اجتماعی، تحرک، پویایی و همه لذت‌های حلال حق مسلم یک انسان، به‌ویژه جوانان است و برای رسیدن به این اهداف، باید تفکر خلاق داشت. حالا که نظام‌های تربیتی، آموزشی و رسانه‌ای ما به این مهم نمی‌اندیشند و حتی خلاف آن عمل می‌کنند، باید خود جوانان دست به کار شوند. استفاده از مد مثل هر پدیده دیگری قابل مدیریت

دشمن بیدار است و برای مقابله با شما برنامه‌ریزی می‌کند. صاحبان فکر و اندیشه با بهره‌گیری از آخرین ترندهای علمی و جامعه‌شناختی، در واقع با رواج یک مد جامعه را تست می‌زنند. آنها خوب می‌دانند وقتی نسل جوان یک جامعه خود را قبول نداشته باشد و سعی کند با پیروی از مد، به هر شکل ممکن شبیه الگوهای شود که دشمن با استفاده از شگردهای رسانه‌ای برای او ساخته و پرداخته کرده است، هر نوع فکری را هم می‌شود مثل یک مد در میان آنان اشاعه داد. انسانی که فکر، اندیشه و حتی جسم خود را قبول ندارد و تصور می‌کند این «دیگران» که ماهیت آنها هم بسیار آشکار هست، در تمام زمینه‌ها از او بهترند و هنوز هم جهان اولی، دومی و سومی بودن ملت‌ها، نه از روی سوابق فرهنگی و تمدنی آنان که با میزان سرمایه‌شان سنجیده می‌شود و آنها هم این تقسیم‌بندی من در آوردی را قبول دارند و از عبارت «ما جهان سومی‌ها» به عنوان یک اظهار نظر فاضلانه و حتی گاهی عقیدتی سخن می‌گویند، بدیهی است که چگونه پوشیدن، چگونه سخن گفتن و چگونه اندیشیدن خود را از همان «دیگران» طلب می‌کنند و هر چه را که به «خوردشان بدهند» بی‌آنکه به حتی «لذذ بودن» آن بیندیشند - سالم و مقوی بودن پیشکش‌مان! - بدون لحظه‌ای تفکر قورت می‌دهند و به‌جای انسان‌های خلاق، هنرمند و پر تلاش تبدیل به دهان بازی می‌شوند که تنها هنرشان مصرف است و فرقی هم نمی‌کند چه چیزی را مصرف کنند.

چه باید کرد؟

پیروی از مد هم مثل هر پدیده فرهنگی دیگری





به رسم مهمان نوازی رمضان

منت آغوشی که برایم می‌گشایی.
 بهشت من یک لحظه رها شدن در آن آغوش
 بی‌ماند است. من تشنه آغوش توام .
 به رسم مهمان نوازی رمضان
 چشمه چشمه نور می‌ریزد و آسمان در آسمان
 اجابت گسترده می‌شود .
 او که بخواهد همه چیز شدنی است حتی پروانه
 شدن. حتی شکفته شدن یک غنچه و پاک شدن
 یک آلوده... و اینک آن آلوده منم .
 آلوده‌ای که از زشتی‌ها به تنگ آمده است .
 روسیاهی که جرات نگاه کردن به آسمان ندارد .
 شب زده‌ای که چشم از ماه می‌دوزد .
 خوابیده‌ای که از بیداری می‌هراسد .
 حکایت من حکایت دانش آموزی است بازیگوش و سر
 به هواس که با شنیدن نام امتحان تنش می‌لرزد. ...

اطمینان بخش وحی و من این‌همه لطف را
 فراموش کردم.
 بر من منت گذاشتی و ریزه‌خوار خوان سراسر
 هدایت و مهر رسولت کردی و من خویش را گم
 کردم. در قلبم جوانه ارادت اولیایت را رویاندی و
 من از آنان پیروی نکردم.
 ای آنکه بر من و همه اهل ایمان و رستگاری
 منت خویش را به کمال رساندی در این شبها
 و روزهایی که نسیم مهربانی‌ات همه جا را معطر
 کرده است بر منت بگذار و تا لحظه مرگ سایه
 هدایت را از سرم کم نکن. و باز بر من منت بگذار
 و در عالم جاودانگی از عقوبت آتش رهایم ساز .
 ای آنکه بر همه منت می‌نهی و هیچکس بر تو
 منت نمی‌نهد باز هم با منتی مرا شرمند کن با

بر من منت نهادی و از ظلمت به نورم راهنمایی
 کردی.
 کور بودم بینایی‌ام بخشیدی.
 تشنه بودم سیراب ساختی.
 خوار و کوچک بودم عزتم و بزرگی‌ام دادی .
 تنها بودم انیسم شدی.
 گمراه بودم هدایتی کردی .
 بر من منت نهادی و خدایم شدی تا بنده‌ات باشم
 و بندگی‌ات کنم اما شرمندم همانند مهمانی که
 از میزبانش سپاسگزار نباشد. همچون فرزندی که
 مادر را سپاس نگوید. مثل تشنه‌ای که از سیراب
 کننده‌اش تشکر نکند. مثل کویری که ممنون
 ابرهای باران‌آور نباشد.
 شرم منده‌ام که مرا ایمان بخشیدی و در کهف

کوه یعنی تو؛ ولی تو را نادیده انگاشتند و تحمل
 بی‌پاینت را بی‌شرافتان تاریخ، اینچنین به جولان
 نامردمی کشاندند.
 آسمان، تویی که وسعت دلت، زبانزد آب‌های زمین
 است.
 ای فرزند حماسه و رأفت! تو آن بهاری که دستان
 خورنیز خزان را یارای به خاک ریختن نیست.
 جاودانه‌ای؛ آن گونه که عشق خواهی تنید؛
 آن چنان که باران، رگ‌های خاک را.
 ایمان داریم که طلوع مبارکت را هرگز غروبی نیست.
 ای حسن بی‌نهایت!

از بازوان حیدری علی علیه السلام، تا لبخندهای
 معطر فاطمه علیهاالسلام نور ابدی توست که
 کوچه‌های جانمان را روشن کرده است.
 آسمان در آسمان، سپید پرواز توست که این چنین،
 قفس ستیزمان کرده است.
 ای حسن بی‌نهایت! طراوت پندارت را با کدام
 گلستان بگوییم که شکفته نشود؟
 وقار نگاهت را با کدام کوه بگوییم که سر به تعظیم
 خم نکند؟!
 تو از گفت‌گوی مهتاب آمده‌ای؛ با کلامی که
 خورشید می‌پاشد. در معطر صدایت، نفس تازه
 می‌کنیم و آینده‌های حضورت را به استقبال، شکوفه
 می‌پاشیم.

معصومه داودآبادی

ستاره باران در رمضان

طنین مهربانی و کرامت است. شانه‌های صبورش
 را زمین به تجربه می‌نشیند؛ آن چنان که سمفونی
 سکوتش را.
 او با نگاهی از جنس باران می‌آید و آب‌های آزاد
 جهان، ماهیان تشنه دلش را می‌زبان می‌شوند.
 هرگز غروب نمی‌کنی

دروازه‌های آسمان گشوده می‌شود و زمین، در
 ستاره باران میلادی بزرگ، به هلهله می‌نشیند.
 در نیمه راه برکت خیز رمضان، رایحه شکوفه‌های
 یاس است که کوچه‌های مدینه را آکنده است.
 حسن علیه السلام با چشمانی علوی می‌آید و افق،
 رسیدن ارجمندش را دف می‌کوبد. صدای آمدنش،





ضربت شمشیر، مرهم زخم هایش شد

او نیامده بود که بماند. پرنده‌ترین نسل آدم بود. چگونه می‌توانست در اسارت خاک بماند؟

زهرآلوده‌ترین شمشیر، به دستان شقی‌ترین انسان، انتظار او را می‌کشید، انتظار حیدر خیبرشکن را.

باید برود؛ پس ضربت شمشیر را مرهم زخم‌هایش می‌داند؛ اگرچه هیچ‌کس نتواند بفهمد معنای لبخند مولا در خضاب خون سرش و سرودن «فزت برب الکعبه» را. اگرچه هیچ‌کس نتواند لذت مرگ را در نظر مولا درک کند که مولا چرا انتظار مرگ را می‌کشید؟ حورا طوسی

کوفه، بر قامت مولا ایستاده بود؛ بی‌آنکه یک‌بار از خود پیرسد این کیست که مرا این چنین تاب آورده است؟!

این کیست که ناله یتیمان مرا پاسخ داده و نگذاشته هیچ تهی‌دستی بی‌پناه بماند؟!

کیست که از فانوس‌های روشن هدایتش، شهر روشن شده است و خطبه‌های آسمانی‌اش، بهشت را بشارت می‌دهد؟

مرد می‌آید؛ تنها و استوار، خود، تنها سایه‌سار وسعت خویش است.

مولود خانه خدا، محبوب خدا، به سوی خانه خدا قدم برمی‌دارد.

دیوارها، دستان ترک‌خورده‌شان را بالا آورده‌اند تا در هیاهوی رفتن او، تلاشی برای ماندنش کرده باشند. کوچه‌های آشنای کوفه، اشک می‌ریزند. مناجات عاشقانه مولا، ریشه‌های نورانی این کوچه‌های تاریک بود و قدم‌های مهربانش، فرش باشکوه خاک. شب‌های کوفه، حجله حجله از آفتاب حضور او نورانی می‌شد؛ وقتی انبان سخاوت بر دوش، دستان نیاز را سیراب می‌کرد. کوفه، دردهایش را بر شانه این مرد سبک می‌کرد و تنهایی‌هایش را با حضور او مأنوس بود.



تغذیه و تدابیر مربوط به ماه مبارک رمضان

پای سفره‌ی میهمانی خدا

۲۶

طبیعی در طبیعت یافت می‌شود خصوصاً نمک دریا یا جمع دریاها که به علت وجود مثلاً منیزیم باعث کاهش فشار خون می‌شوند.

۴. دیابتی‌ها می‌توانند روزه بگیرند و بسیار مفید است. ولی کسانی که کلیه‌هایشان مشکل دارد بسته به نوع آن باید با پزشک خود مشورت کنند. ۵. در ماه رمضانی که با گرمای طاقت فرسا روبرو باشیم رعایت این امور اجبار است:

- عدم پرخوری در سحر.
- عدم مصرف مواد غذایی خیلی شیرین، تند و شور.

- استفاده از مواد غذایی تفت (بی مزه) مانند کدو، کلم و امثالهم بسیار مهم است.

۶. هرگز مواد خوراکی پخته شده را همراه خام مصرف نکنید و سعی کنید دور از افطار تا قبل سحر، از مواد خام و میوه‌ها و تنقلات مفید بهره‌مند شوید.

۷. افراد لاغر در این ایام از چیزهایی که حرارت بدنشان را افزایش می‌دهد بهره‌مند مثل: رفتن در آفتاب، دوش آب سرد، غذاهایی که فلفل و ادویه و گرمی زیاد دارند، سرخ کردن‌ها و...

خود در هضم غذا، حدود یک الی دو ساعت بعد از غذا خوردن، حتماً بیدار باشید.

این مسأله در خوردن افطار و سحری باید مورد توجه قرار بگیرد لذا حداقل یک ساعت بعد از سحری نخوابید.

۳. اگر آب و نمک و روغن سفره ما سالم باشد اصلی‌ترین موارد رعایت شده است.

آب: آب باید بدون کلر و مواد افزودنی باشد مانند آب باران، آب چشمه، آب قنات، آب چاه عمیق.

روغن: همین بس که مردم عزیز ما بدانند روغن خوب و بد فرقی‌شان این است که روغن خوب هرگز با حرارت دادن حالت چسبندگی به خود نمی‌گیرد و روی کاشی و گاز آشپزخانه نمی‌چسبد ولی متأسفانه می‌بینم تقریباً همه روغن‌های بازار این چنین هستند و وقتی وارد بدن انسان می‌شود به علت وجود گرما در بدن ما چون این روغن‌ها صنعتی هستند سفت می‌شوند و باعث بسته شدن عروق و ایجاد کبد چرب می‌شوند.

روغن‌های خوب و سالم عبارتند:

روغن کنجد، روغن زیتون و روغن محلی نمک: نوعی از آن مورد تأیید است که بصورت

ماه رمضان به عنوان ماه میهمانی خدا شناخته می‌شود. ماهی که روزه‌داران طی آن به خصوص در روزهای طولانی تابستان دست از خوردن و آشامیدن می‌کشند و همین ممکن است در صورتی که ناآگاهانه سپری شود، مشکلاتی ایجاد کند. برای دانستن اینکه چگونه می‌توان سلامت خود را در ایام روزه‌داری حفظ کنید، دانستن این نکات ضروری است.

۱. قبل از شروع ماه رمضان با گرفتن روزه‌های مستحبی یا قضا، بدن خود را برای یک ماه روزه داری، کم‌کم آماده کنید یا این‌که نزدیک ماه رمضان صبحانه را کامل میل کنید ولی ناهار نخورید یا ناهار را خیلی سبک میل کرده و خوردن آن را به تأخیر بیندازید تا اینکه ناهار کم‌کم به طرف عصر کشیده شود و معده عادت کند.

۲. با توجه به این که معده انسان در طی خواب، فعالیت ندارد ولی روزه در طی خواب به فعالیت خود ادامه می‌دهد بنابراین هیچ گاه با شکم پر نباید خوابید؛ چرا که این امر باعث فساد غذا در معده و عدم هضم صحیح می‌شود. باید بسته به نوع غذایی که میل می‌کنید و با توجه به توان معده

امام صادق (ع) فرمودند: پیامبر خدا به هنگام افطار، با حلوائی آغاز می‌کرد و بدان روزه می‌گشود و اگر نمی‌یافت با چند خرما و اگر نیز یافت نمی‌شد، با آب نیم‌گرم

ولرم بگیرند و از انجام فعالیت شدید خودداری کنند.

نکات قابل ملاحظه در افطار

۱. امام صادق (ع) فرمودند: پیامبر خدا به هنگام افطار، با حلوائی آغاز می‌کرد و بدان روزه می‌گشود و اگر نمی‌یافت با چند خرما و اگر نیز یافت نمی‌شد، با آب نیم‌گرم. آنگاه می‌فرمودند این موارد معده و جگر را پاک می‌کند و سر درد را از میان می‌برد. رسول خدا (ص) فرمودند: اگر کسی از شما روزه بود، با خرما روزه بگشاید و اگر خرما ندید با آب، چرا که آب پاک کننده است.

با نمک افطار باز کنید و سپس شروع افطار آب جوشیده ولرم همراه با خرما یا عسل میل کنید. آب ولرم، اخلاطی که در طول روز در معده جمع شده‌اند را می‌شوید و شستشوی ابتدایی معده و مجاری گوارشی از دهان تا معده انجام می‌شود.

۲. بدلیل حرارت بالای معده در اثر گرسنگی زیاد، وارد نمودن آب یخ و سرد در ابتدا باعث تغییر ناگهانی حرارت معده و قبض یکباره معده و سردی شدید معده و ضعف معده می‌شود، همچنین مصرف آب خیلی گرم و جوش هم می‌تواند موجب افزایش حرارت معده شود. بهترین وجه شروع، با آب ولرم است و غذاهای سهل الهضم و شیرین، چرا که به علت نیاز کبد، طبیعت بدن تمایل زیادی به جذب فوری شیرینی دارد.

اگر خدای ناکرده در چنین شرایطی آب یخ را بخورید چون در معده توقف نمی‌کند، مستقیم وارد روده شده که می‌تواند حتی باعث مرگ ناگهانی بدنبال رفleks عصبی شود.

در این موارد برای اینکه بتوانید آب را در معده نگه دارید حتما حداقل تکه‌ای نان قبل از آن میل کنید لذا برای رفع تشنگی نیز سعی نکنید، که عطش خود را به یک باره و با نوشیدنی زیاد از بین ببرید که در این صورت تشنگی بر طرف نخواهد شد. برای رفع تشنگی، نصف لیوان آب را جرعه جرعه بنوشید و سپس مقداری نان میل نمایید سپس نصف دیگر لیوان را به صورت جرعه جرعه و آهسته بنوشید.

۳. در افطار از غذاهای سهل الهضم و ترجیحاً شیرین همچون فرنی‌ها، حلیم و آش‌ها استفاده کنید.

۴. برای صرف شام، بهتر است در همان وعده غذایی افطار به حد سیری افطاری میل شود، مگر آن که با یک فاصله زمانی شام میل کنید که در آن صورت باید مراعات نمایید تا با شکم پر نخواهید. ۵. افراد لاغر در فاصله افطار تا سحر، باید از مواد غذایی و میوه‌های آبدار استفاده کنند.

۶. طبق عادت غلط نان و پنیر و سبزی نباید در رأس افطار میل شود.

۷. هرگز از زولبیا و بامیه‌های موجود در بازار که از روغن‌های صنعتی تهیه می‌شوند، استفاده نکنید.

سحر از نان سیوس‌دار استفاده کنید و حتی سیوس گندم بخريد و يك يا دو قاشق غذاخوری داخل آب خورشت ریخته و همراه نان بخورید.

۴. اگر مقداری گوشت بخورید به صورت سیرابی، کله پاچه، آبگوشت و خورشت‌های گوسفندی مانند قیمه خیلی خوب است و باعث می‌شود تا در طی روز گرسنه نشوید. غذای چرب طبیعی جلوگیری از تشنگی نیز می‌کند.

۵. برای جلوگیری از ایجاد ضعف، برنج حتی الامکان نخورید یا کم بخورید.

۶. مربای هر چیز که با عسل پخته شده بخورید و یا بعد از سحر می‌توانید یک فنجان شربت ولرم عسل میل نمایید.

۷. در پایان غذا با مقداری نمک طعام دریا خیلی جزئی دهان خود را بشوید.

۸. هیچ وقت مخصوصاً در سحرها از نوشیدنی‌های کارخانه‌ای به ویژه نوشابه‌های گازدار نخورید.

۹. هرگز از گوشت‌های با طبیعت سرد مانند ماهی در سحر استفاده نکنید که طی روز ضعف فراوان خواهید داشت!

۱۰. در وعده سحر، همراه با غذای سحر از مواد غذایی خام و ناپخته همچون کاهو یا میوه استفاده نکنید.

۱۱. خوردن ماست در کنار هرگونه غذای دارای گوشت قورمز یا سفید ممنوع است. چرا که گوشت، ماست را فاسد و روده‌ها را هلاک می‌کند. همانگونه که میوه، شیر را فاسد و معده را هلاک می‌کند، اگر هوس ماست کردید دور از افطار در طول شب بخورید و یا در زمانی که موقع سحری گوشت در غذای شما نباشد می‌توانید ماست بخورید.

۱۲. خوردن سحری بسیار مهم است و حتماً باید خورده شود، به خصوص برای افراد لاغر خوردن سحری اجباری است چون گرسنگی زیاد باعث گرمی زیاد می‌شود و معده را مجبور می‌کند که رطوبت و اخلاط مفید بدن را هضم کرده و در بدن منتشر نماید و چون این موارد خاصیت غذایی کمتری دارند پخش شدن آنها در بدن موجب بروز عوارض و بیماری می‌شود. لذا خوردن سحری لازم و واجب است حتی چند لقمه.

۱۳. افراد چاق علاوه بر روزه گرفتن اگر از غذاهای لاغر کننده و کم رطوبت استفاده کنند به لاغر شدن سریعتر آنها کمک می‌کند.

نکات قابل ملاحظه در طی روز

در طی روز به دلیل گرسنگی، حرارت بدن بالا می‌رود و پوست گرم‌تر شده که باعث لاغری و آب شدن چربی می‌شود، این امر برای افراد چاق مفید است، ولی افراد لاغر باید از هر چیزی که باعث گرم‌تر شدن آنها می‌گردد، پرهیز کنند، در طی روز جلوی آفتاب نروند و محیط خود را خنک نگه دارند، همچنین دوش آب سرد باعث گرم‌تر شدن بدن می‌گردد و باید برای خنک شدن، دوش آب



و بر عکس از غذاهایی که همراه با آب بیشتری هستند، لعاب بیشتری دارند و رطوبت بخشی بیشتری برای بدن دارند استفاده کنند مثل خورشت کدو، فرنی، شیر طبیعی، میوه‌های مرطوب مثل هلو و استفاده از دوش آب ولرم

نکات قابل ملاحظه در سحر

۱. بهتر است سحری را با آب شروع نکنیم اما کسانی که عطش دارند و گرم مزاج هستند و با مصرف آب اشتها باز می‌کنند اشکالی ندارد. همراه با غذا خوردن نیز نباید آب نوشید.

۲. مصرف مواد شیرین در اولویت است مثل خرما، حلوا و هر چیز شیرین طبیعی رسول خدا(ص) فرمودند: خرما چه خوش سحری‌ای است

اما اگر فرد دیابت (مرض قند) داشت چه کند؟ همه شیرینی‌هایش را با عسل ببزد و در سحر استفاده کند مثلاً مربا با عسل، کمپوت با عسل، شربت با عسل، حلوا با عسل یا شیر توت، حتی فسنجان با عسل

۳. برای جلوگیری از ضعف، حتماً در وعده غذایی

هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد گرما به طور مستقیم روی قلب اثر می‌گذارد. اما گرم‌زدگی و کاهش فشار خون می‌تواند به قلب آسیب برساند، اگر به طور دائم در معرض گرما هستید باید خیلی مراقب خودتان باشید

توصیه‌هایی برای فصل گرم

دور زدن بیماری‌های تابستانی

از ساعت ۱۰ صبح تا ۳ بعدازظهر از خانه خارج نشوید. از فعالیت زیاد در زیر نور آفتاب به شدت پرهیز کنید. اگر متوجه افزایش درجه حرارت بدن خود شدید سریع به یک محل خنک با تهویه مناسب رفته و آب خنک بنوشید.

مراقب چشمان خود باشید

گرمای تابستان می‌تواند عوارض فراوانی برای چشمان شما به همراه داشته باشد. شایع‌ترین اتفاق خشکی، آلرژی و عفونت‌های چشمی است. حرارت بالا و رطوبت رشد باکتری‌ها را تسهیل می‌کند. همچنین در تابستان معمولاً گرد و خاک زیادی در هوا وجود دارد و می‌تواند خطر ابتلا به عفونت‌های چشمی را افزایش دهد، در نتیجه باید از چشمان خود در برابر سوزش و التهاب حفاظت کنید.

علائم:

- سرخی
- اشک ریزش
- احساس وجود شن در چشم
- ترشحات چسبنک (در صورت عفونت ملتحمه چشم)

راه حل

وقتی بیرون از منزل هستید حتماً از عینک استفاده کنید. با دستان نشسته به هیچ‌عنوان چشمان خود را نمالید. حتماً به چشمان خود آب خنک بپاشید یا از اشک مصنوعی استفاده کنید. اگر مشکل تان حل نشد در اولین فرصت به چشم‌پزشک مراجعه کنید چون در این شرایط خوددرمانی ممکن است عواقب خطرناکی به دنبال داشته باشد.

دستگاه گوارش تان را نجات دهید

گاستروانتریت حاد (التهاب و عفونت شدید و حاد معده و روده) اتفاقی رایج در ماه‌های گرم سال است. در هوای گرم غذاها سریع‌تر فاسد می‌شوند و اگر کسی از همه جایی خبر چنین غذایی را بخورد به سرعت بیمار و در اصطلاح خودمان مسموم می‌شود. این مشکل اکثراً به واسطه ویروس‌ها و انگل‌ها ایجاد می‌شود که باعث التهاب و عفونت دستگاه گوارش شده و عملکرد آن را مختل می‌کند.

علائم:

- دل درد و دل پیچه
- تب و بدن درد به خصوص در ناحیه پاها
- ضعف
- تهوع و استفراغ

راه حل

تا حد امکان از خوردن غذاهای چرب و تند و تیز و پرخوری پرهیز کنید. از خوردن میوه‌های قاق شده‌ای که مدت طولانی به همان حال مانده‌اند، خودداری کنید. این قضیه در مورد انواع سالاد هم

تابستان با وجود اینکه فصلی نوستالژیک برای ما به شمار می‌آید و به طعم هندوانه و بستنی و دریا و تفریح است، اما در عین حال فصلی است که در صورت عدم مراقبت ممکن است با بیماری‌های خاص همراه باشد.

محققان می‌گویند در تابستان فعالیت میکروب‌ها (باکتری‌ها، ویروس‌ها، انگل‌ها، قارچ‌ها و) به شدت افزایش می‌یابد. هوای گرم رشد و فعالیت آنها را تشدید کرده و همین مسئله خطر ابتلا به بیماری‌های مختلف در قلب، کبد، کلیه، پوست، چشم و مغز را افزایش می‌دهد. اگر به سلامت‌تان در فصل گرما علاقه‌مند هستید این نوشته را از دست ندهید.



وخیم شده و حیات بیمار را به خطر بیندازد.

از قلب غافل نشوید

هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد گرما به طور مستقیم روی قلب اثر می‌گذارد. اما گرم‌زدگی و کاهش فشار خون می‌تواند به قلب آسیب برساند، اگر به طور دائم در معرض گرما هستید باید خیلی مراقب خودتان باشید. حرارت زیاد می‌تواند مکانیسم تعادلی املاح بدن را به هم زده و به گرم‌زدگی منجر شود. گرم‌زدگی می‌تواند هم روی مغزو هم روی قلب تأثیر منفی داشته باشد. در این حالت فشار خون افت کرده و باعث می‌شود قلب شدیدتر کار کرده تا بتواند افت فشارخون را جبران کند. اگر گرم‌زدگی به موقع درمان نشود ممکن است

علائم:

- سردرد و سرگیجه
- افزایش درجه حرارت پوست
- خشکی شدید پوست به دلیل کم‌آبی
- تب و خواب‌آلودگی
- لرز
- تنگی نفس

راه حل

مصرف مایعات را افزایش دهید. اگر کار مهمی ندارید



صدق می‌کند. در این فصل از خوردن غذاهای خام خودداری کرده و از غذاهای پخته یا آبپز استفاده کنید. توجه ویژه‌ای به سلامت شخصی خود داشته باشید؛ دست‌های خود را بشوید و همیشه آنها را تمیز نگه دارید.

پوست را بیوشانید

عرق کردن بیش از حد و رطوبت بالا در برخی مناطق آب و هوایی، محتوای چربی پوست را افزایش می‌دهد. همین مسئله می‌تواند باعث بروز مشکلاتی مانند آکنه‌های درشت و دردناک، التهاب و سوزش پوست و بر اثر گرما و عفونت‌های باکتریایی و قارچی شود. مشکلات دیگری که ممکن است در فصل گرما برای پوست ما رخ دهد شامل آفتاب‌سوختگی شدید و التهاب آلرژیک است که باعث برجستگی و افزایش ضخامت دردناک پوست در مناطق آفتاب‌سوخته می‌شود. این مشکلات همگی به خاطر قرار گرفتن طولانی مدت و بی حفاظ پوست در برابر آفتاب سوزان تابستان رخ می‌دهد. در نتیجه حساسیت پوست افزایش یافته و بیش از پیش مستعد تیره شدن می‌شود.

متأسفانه مردان معمولاً نسبت به تیره و برنزه شدن سریع پوست خود بی تفاوت هستند اما این بی توجهی می‌تواند منجر به ایجاد برجستگی‌های تیره و بسیار بدرنگ روی پوست صورت شود. غیر از این عفونت‌های قارچی در نواحی کشاله ران، زیر بغل و قسمت پایینی کمر در تابستان در آقایان بسیار رایج است که علت عرق کردن بیش از حد است که در صورت باقی ماندن روی پوست محیط بسیار مناسبی برای رشد انواع باکتری و قارچ فراهم می‌آورد. به همه اینها بوی بد بدن بر اثر عرق کردن بیش از حد را هم بیفزایید.

علائم:

- آکنه را همه می‌شناسند. یک برجستگی که اغلب پراز چرک است و بیشتر روی قسمت پایین صورت، بالای کمر و قفسه سینه ظاهر می‌شود. التیام آکنه طولانی است و اگر به موقع درمان نشود ممکن است علائمی تیره و بدمنظره از خود به جا بگذارد.
- برجستگی‌های نامتقارن، بدرنگ (اغلب به رنگ روشن) روی قسمت‌های فوقانی کمر، گردن و قفسه سینه. علت عفونت قارچی است.
- التهاب سرخ رنگ، حساسیت و خارش شدید روی پوست به ویژه در کشاله ران، زیر بغل، بین انگشتان پا و چین‌های گردن. علت این مشکلات هم عفونت قارچی است.

راه حل

استحمام منظم در پیشگیری از آکنه بسیار موثر است به خصوص اگر بعد از فعالیت شدید، بدن را با یک محصول حاوی سالیسیلیک یا بنزویل پراکساید شست و شو دهید. حتماً کرم ضد آفتاب بدون روغن بزنید و هر ۳ تا ۴ ساعت آن را تجدید کنید تا دچار سوختگی و برنزه شدن پوست نشوید.

و تند خودداری کنید.

کبد و کلیه را حفاظت کنید

کم‌آبی (دهیدراتاسیون) در تابستان اتفاق رایج و بسیار خطرناکی است که به دلیل تعریق زیاد رخ می‌دهد. این مسئله باعث کاهش مایعات بدن و در نتیجه وارد شدن فشار زیاد به کلیه‌ها می‌شود. این ماجرا به خصوص در افرادی که دچار مشکلات کلیوی هستند، می‌تواند فوق‌العاده خطرناک باشد چون در این زمان از سال مشکلاتشان ممکن است به شدت وخیم شود.

به دلیل وضعیت خاص آب و هوا احتمال ابتلا به حصبه هم افزایش می‌یابد؛ بیماری‌ای که از طریق آب و غذای آلوده منتقل می‌شود. این بیماری به‌طور مستقیم روی کلیه اثر می‌گذارد و اگر درمان نشود عفونت به کلیه‌ها و مثانه هم سرایت خواهد کرد. بیماری بسیار رایج دیگر هیپاتیت A یا E است که برخلاف انواع بسیار خطرناک B و C، یک بیماری گوارشی است که به واسطه آب و غذای آلوده منتقل می‌شود. ویروس هیپاتیت از طریق جریان خون وارد کبد شده و باعث عفونت آن می‌شود. بسیاری از علائم هیپاتیت A و حصبه شبیه هم است و باعث زرد شدن پوست می‌شود اما بعد از گذشت مدتی علائم اختصاصی هر کدام بروز می‌کند.

علائم:

- تب
- درد شکمی
- حالت تهوع و استفراغ
- ضعف
- بی‌اشتهایی

راه حل

همیشه با خودتان یک بطری آب معدنی همراه داشته باشید. مصرف محصولات پروبیوتیک با تقویت سیستم ایمنی جلوی رشد باکتری‌های مضر را می‌گیرد. موز سرشار از مواد معدنی و ویتامین هاست و از ابتلا به اسهال جلوگیری می‌کند.

برای پیشگیری از عفونت‌های قارچی باید در روز دو تا سه بار دوش بگیرید، در نواحی مستعد عفونت که قبلاً ذکر شد پودرهای ضد قارچ بزنید و لباس‌های سبک و گشاد نخی بپوشید. کلاه لبه دار بگذارید، لباس آستین بلند بپوشید، عینک آفتابی بزنید و در رژیم غذایی خود مصرف مواد غذایی حاوی آنتی اکسیدان را مدنظر داشته باشید.

استحکامات مغز را تقویت کنید

محققان بخش قلب دانشگاه دهلی نشان داده‌اند ۲ جزء اصلی هوا یعنی گرما و رطوبت می‌تواند هورمون‌های ایجاد افسردگی مغز را فعال کند. به این حالت اختلال موثر تابستانی می‌گویند. همچنین به دلیل طولانی تر شدن روزها ریتم تنظیم خواب هم در بدن به هم می‌ریزد. در نتیجه خواب فرد دچار اختلال شده و فرد دچار افسردگی تابستانی می‌شود. شدت اضطراب و تحریک پذیری افراد در مناطق گرم و مرطوب هنگام تابستان به شدت افزایش می‌یابد. گرمای بیش از حد با فشار زیاد به مکانیسم‌های فکری، امکان تصمیم‌گیری درست را از شما سلب می‌کند.

علائم:

- حساسیت عاطفی بیش از حد
- بی‌خوابی
- کاهش اشتها
- افسردگی و انزوا

راه حل

اگر به این مسئله توجه کنید که گرما علت اصطلاحاً بدحالی شماست. در نتیجه لازم است برای خودتان محیطی فراهم کنید که در عین تأمین آرامش ذهنی، به لحاظ فیزیکی نیز برای شما آرامش بخش باشد؛ جایی که خنک باشد و تهویه مناسبی داشته باشد. باید در الگوی زندگی و برنامه روزمره خود تغییراتی ایجاد کنید. مثلاً وسط روز از خانه خارج نشوید، مصرف مایعات به ویژه آب خنک را افزایش دهید. میوه بخورید و تا حد امکان از خوردن غذاهای داغ



(آبشار زمرد) حویق



(بقعه نرگس خاتون) چوبر



دشت شقایق تالش



کاخ سردار امجد پارک شهر

شهر دشت های شقایق

تالش آنجایی که دشت شقایق اش رشادت مردانش را گواهی می دهد و جنگل هایش میزبان قدم های بزرگ مردانی همچون میرزا کوچک خان بوده است. شهری که ساکنانش یکدیگر را برادر می خوانند و تفاوتی نمی بینند که سنی باشند یا شیعه بلکه همه مسلمان هستند. در این شماره سعی کردیم به معرفی شهرستان همیشه سبز تالش و اماکن گردشگری این شهرستان بپردازیم.

شهرستان تالش با مساحتی حدود ۲۳۷۳ کیلومتر مربع در شمال غرب گیلان قرار دارد و حدوداً یک چهارم خاک استان گیلان را تشکیل می دهد. این شهرستان نام خود را از قوم تالش گرفته که به استناد منابع و شواهد بسیار، بازمانده اقوام کادوس باستان هستند و از زمان مادها در این منطقه ساکن شده اند. شهرستان تالش از غرب به استان اردبیل، از شمال به آستارا و از جنوب به رضوانشهر و ماسال و از شرق به دریای خزر و انزلی محدود شده و شامل شهرهای پره سر، ماسال، رضوانشهر و عنبران است. کشف آثار تمدن ۴۵۰۰ ساله در ییلاقات تالش جلوه های بیشتری به این منطقه خوش آب و هوا داده است. این شهرستان یکی از زیباترین شهرهای طبیعی جهان از نظر آب و هوا و پوشش گیاهی و حیوانات ساکن در جنگلهاست و از این نظر شهرت جهانی دارد. همه ساله جهانگردان زیادی با انگیزه استفاده از فضاها و نمادهای طبیعی تالش به این شهر سفر می کنند.

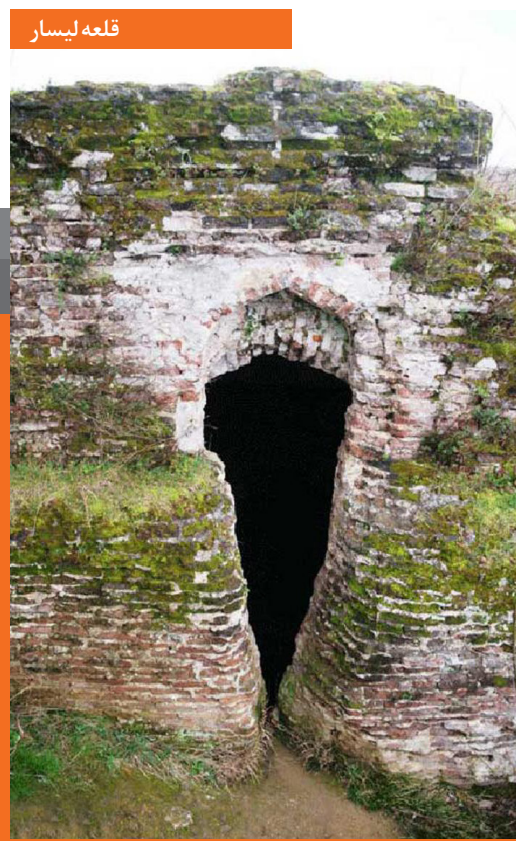
زبان مردم تالش، تالشی است و از زمان های دور به این زبان تکلم می کنند. زبان تالشی بیشتر از زبان فارسی به زبان پهلوی قدیم (زبان ایرانیان باستان) نزدیک است. زبان ترکی آذربایجانی نیز در تالش استفاده می شود.

جاذبه های گردشگری (طبیعی و تاریخی - مذهبی)

دشت شقایق، پارک جنگلی سیاهداران، سورتمه ریلی، ییلاقات باستانی و تاریخی مریان و آق اولر، ییلاق سوباتان لیسار، ساحل زیبای قروق، بقعه شاد میلرزان خطبه سرا، دژ سلسال لیسار، پارک جنگلی و ساحل گیسوم اسالم، ییلاق اسبومار و ساحل جوکندان، ییلاق توریستی کرمان و گردنه الماس اسالم، (آبشار زمرد) حویق، (بقعه نرگس خاتون) چوبر، بقعه ی بابا اسماعیل، تره طول، بقعه ی سید نیکی، دریاچه ی سراگاه، کاخ سردار امجد در پارک شهر، قوشه جد، مسجد آق اولر، بازار هفتگی هشتپر، رودخانه کرگان رود، حمام قدیمی مریان، آبشار ورزان، آتشکده ایسپیه مزگت



سورتمه ریلی



قلعه لیسار



بقعه شاه میلرزان



بازار هفتگی هشتپر



حمام قدیمی مریان



شکست انحصار آمریکا؛ ربات جراحی «سینا» رونمایی شد کاهش دوره نقاهت بیمار

انجام گرفته است، گفت: این دستگاه تا مرحله تست‌های حیوانی پیش رفته و اکنون در حال اخذ مجوزهای لازم است تا وارد تست‌های انسانی شود.

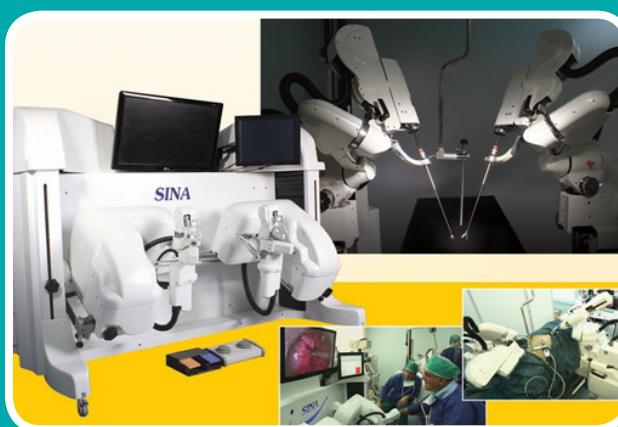
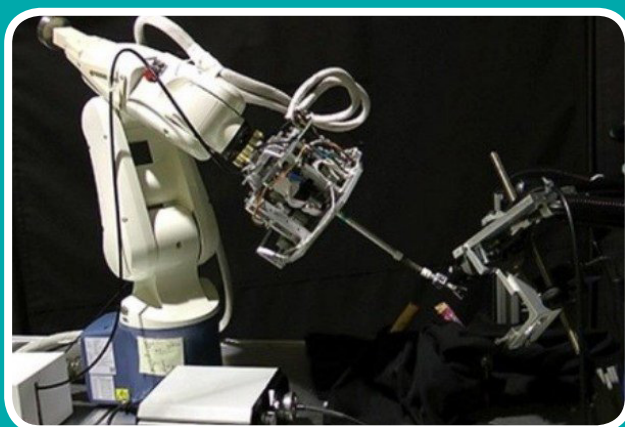
فرهمنده اظهار داشت: برای ورود به جراحی‌های بالینی ابتدا باید بر روی جسد انسان و بعد بر روی انسان زنده مورد تست قرار گیرد تا بتوانیم آن را بعد از انجام این

را مشاهده و از طریق یک پدال نمای جراحی را کنترل کند.

مدیر طرح ربات جراحی سینا همچنین افزود: نیروهایی که به ابزار جراحی وارد و به بدن بیمار منتقل می‌شوند با استفاده از ربات‌های کوچک این دستگاه قابل اندازه‌گیری هستند و در نهایت جراحی با دقت و کیفیت بالاتری انجام می‌شود.

در حاشیه نمایشگاه اینوتکس ۲۰۱۵، ربات جراحی سینا که یک سیستم پیشرفته جراحی از راه دور است، رونمایی شد.

ربات جراحی سینا که به نام ابوعلی سینا نام‌گذاری شده و با ربات داوینچی آمریکایی برابری می‌کند، با حضور معاون علمی و فناوری ریاست جمهوری، معاون نوآوری و تجاری‌سازی فناوری، مدیرکل تجاری‌سازی



تست‌ها به بیمارستان‌ها ارائه کنیم.

وی افزود: ربات جراحی سینا بیشتر برای اعمال جراحی ناحیه شکمی مورد استفاده قرار می‌گیرد و یکی از متداول‌ترین زمینه استفاده از آن جراحی پروستات است. به گفته مدیر طرح ربات جراحی سینا، ما تنها کشوری هستیم که بعد از آمریکا توانسته‌ایم به این فناوری دست یابیم.

ساخت ربات جراحی سینا با همکاری دکتر میرباقری، دانشگاه صنعتی شریف و دانشگاه علوم پزشکی تهران انجام گرفته است.

فرهمنده تصریح کرد: با استفاده از ربات جراحی سینا میزان آسیب به بافت‌های سالم به هنگام جراحی به حداقل می‌رسد. از این رو بیمار آسیب کمتری خواهد دید.

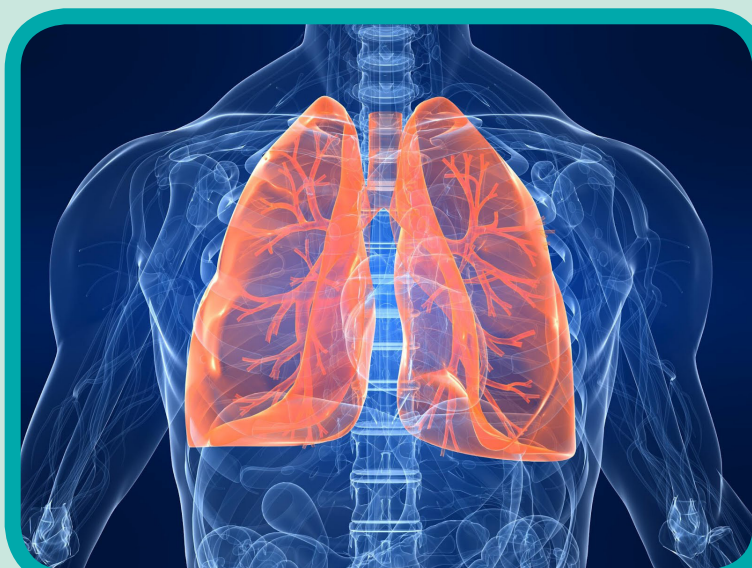
وی خاطرنشان کرد: همچنین اگر عمل جراحی با استفاده از این دستگاه انجام گیرد، دوره نقاهت بیمار و خون‌ریزی به هنگام جراحی کاهش پیدا می‌کند.

مدیر طرح ربات جراحی سینا با بیان اینکه تاکنون دو تست حیوانی بر روی دو گوسفند

فناوری و نوآوری معاونت علمی، رئیس مرکز همکاری‌های فناوری ریاست جمهوری رونمایی شد.

فرزام فرهمنده، مدیر طرح ربات جراحی سینا در جمع خبرنگاران گفت: ربات جراحی سینا دارای یک کنسول جراحی است که جراح در پشت آن قرار می‌گیرد و با استفاده از دو بازوی رباتیک قادر به کنترل و هدایت جراحی است.

وی ادامه داد: جراح در کنار این ابزارها می‌تواند با استفاده از یک مانیتور تصویر وی



برای نخستین بار در جهان صورت گرفت؛ ساخت دریچه قلب هیبریدی توسط ۲ دانشمند ایرانی

دو دانشمند ایرانی دانشگاه کالیفرنیا دریچه قلب هیبریدی متشکل از فلز و بافت مهندسی شده ساخته‌اند که می‌تواند امید تازه‌ای برای درمان بیماری‌های قلبی به شمار آید.

به گزارش خبرگزاری مهر، آرش خردور و حمید علوی دو دانشمند ایرانی دانشگاه کالیفرنیا در اروین (UCI) هستند که این فناوری جدید پزشکی را ارایه کرده‌اند.

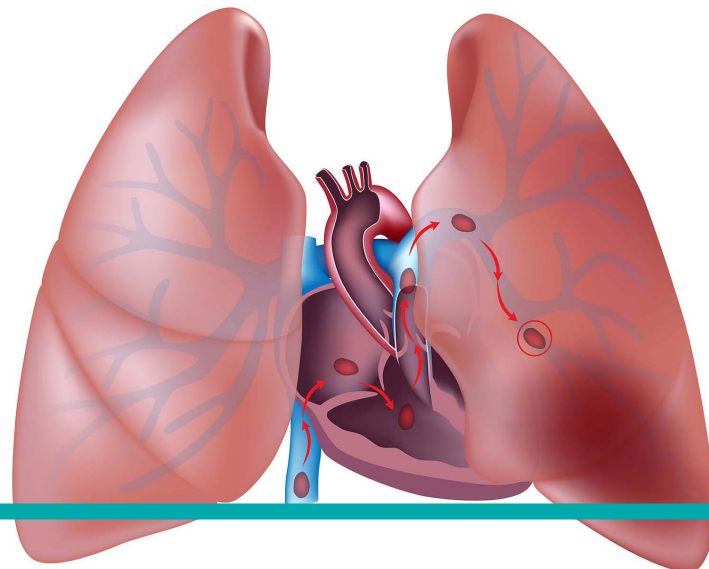
از آنجا که این دریچه قلب هیبریدی از ویژگی مهمی همچون پایداری و طول عمر زیادی برخوردار است، می‌توان آن را به عنوان جایگزینی مناسب برای دریچه‌های مصنوعی فعلی به شمار آورد.

در فناوری‌هایی که در سال‌های اخیر در این عرصه ارایه شده است، از سلول‌های بیمار برای تولید دریچه‌های قلب مبتنی بر مهندسی بافت استفاده می‌شود. این دریچه‌ها بر روی داربست زیست تجزیه پذیر ساخته می‌شود که پس از نصب در جای خود به تدریج در مایعات بدن حل می‌شوند. مطالعات پزشکی نشان داده که این فرآیند می‌تواند اختلالاتی در عملکرد دریچه قلب مصنوعی ایجاد کند اما در ابتکار عمل دو دانشمند ایرانی دانشگاه کالیفرنیا این نواقص برطرف شده است.

برای این منظور آنها به فکر طراحی و ساخت دریچه هیبریدی افتادند که در ساختار آن از آلیاژ نیکل و آلومینیوم استفاده شده است. بخش دیگری از این ساختار نیز بافت‌های مهندسی شده را تشکیل می‌دهد.

دکتر خردور در این خصوص می‌گوید: «در پروژه‌ای که آن را پیش برده‌ایم، تصمیم گرفتیم که از داربست غیر زیست تجزیه پذیر استفاده کنیم. مزیت این روش در آن است که داربست در دریچه باقی می‌ماند تا نه تنها بر استحکام و کارایی آن بیفزاید، بلکه این کار را بدون ایجاد کوچکترین اختلالی در عملکرد دریچه انجام می‌دهد.»

این دو دانشمند جوان برای اطمینان خاطر حاصل کردن از عملکرد بی نقص فناوری جدیدشان آن را در یک شبیه ساز جریان خون مورد آزمایش قرار داده و از عملکرد بی نقص آن که با ضریب دقت ۷۵ درصد بوده مطمئن شده‌اند.



در دانشگاه تهران؛

دستگاه مهندسی بافت ریه ساخته شد

محققان در دانشگاه تهران موفق شدند تا دستگاهی که شرایط بدن را برای مهندسی بافت ریه در آزمایشگاه فراهم می‌کند بسازند.

علی دریاب، مدیر علمی مرکز پژوهش و فناوری نوین در مهندسی علوم زیستی دانشگاه تهران در خصوص دستگاه «میلی پایو راکتور مهندسی بافت ریه» با بیان اینکه این پروژه در حال اجراست، به خبرگزاری مهر گفت: سالانه افراد زیادی بر اثر نبود پیوند ریه جان خود را از دست می‌دهند. از این رو پیوند ریه با استفاده از سلول‌های بدن بیمار یک امر مهم در ایران و دیگر کشورها به شمار می‌رود.

وی افزود: آمارها نشان می‌دهد که در آمریکا ۴۰۰ هزار نفر و در ایران چهار هزار نفر (آمار به صورت غیر رسمی است) بر اثر نبود پیوند ریه جان خود را از دست می‌دهند و این موضوع در هر صورت رو به افزایش است.

دریاب اظهار داشت: یکی از روش‌هایی که می‌توان از افزایش این آمار جلوگیری کرد این است که با استفاده از سلول‌های فرد بیمار بتوان ریه را به بدن خودش پیوند زد که در این زمینه تحقیقات فراوانی شده است. مدیر علمی مرکز پژوهش و فناوری نوین در مهندسی علوم زیستی دانشگاه تهران گفت: محققان در این مرکز تلاش کردند که دستگاه پایو راکتور مهندسی بافت ریه را طراحی و بسازند تا از این طریق پیوند ریه با استفاده از مهندسی بافت با اطمینان بیشتری انجام گیرد.

دریاب با بیان اینکه در مهندسی بافت یک قسمت از بافت آسیب دیده بدن را جایگزین بافت طبیعی می‌کنیم، گفت: با این روش نیاز به دستگاهی است تا شرایط بدن را مهیا کند. پایوراکتورها دستگاه‌هایی هستند که در زمینه مهندسی بافت نقش اساسی و کلیدی را ایفا می‌کنند و شرایط کنترل شده شبیه شرایط بدن را برای رشد بهتر سلول‌ها در بستری که ما انتخاب کرده‌ایم فراهم می‌کند تا بعد از این آزمایشات با اطمینان به پیوند ریه در بدن انسان بپردازیم.

به گفته وی، پایو راکتور توانایی ایجاد شرایطی کنترل شده شبیه بدن انسان را برای محققان در شرایط آزمایشگاه با پارامترهای مهندسی، پارامترهای شرایط فیزیولوژی و بیولوژی ایجاد می‌کند. وی با تأکید بر اینکه این کار در فاز بالینی وارد نشده عنوان کرد: با به نتیجه رسیدن این روش برای پیوند که در سال‌های آتی شاهد اجرایی شدن آن خواهیم بود، امیدواریم بتوانیم قدم مثبتی در علم پیوند برداریم.

این طرح با همکاری دکتر قاسم عمو عابدینی انجام شده است.

اگر به این اصل مهم روانشناسی باور داشته باشیم که انرژی افراد مهمترین دلیل جاذبه و دافعه آنهاست آن وقت همیشه دوست دارید با انرژی مثبت با دیگران برخورد کنیم.

همراه با سید کاظم احمدزاده، مجری و تهیه کننده «دوستت دارم مادر»

○ نیره رضایی مطلق

اشک‌ها و لبخندهای پنهان

تفکیک‌شان مفهومی ندارد. این تفکیک را شاید بتوان بین ورزش و معارف قائل شد ولی به عنوان مثال فرهنگ آپارتمان‌نشینی باید دینی باشد. در اینجا هم نباید اجتماع از دین تفکیک شود چون دین من اجتماعی است. و تمام موضوعات اجتماعی مانند ارتباط با همسایه، مشتری، خانواده و ... در دین ما هم وجود دارد.

یکی از ویژگی‌های اجرای شما ایجاد فضای مفرح است. خودتان چگونه اجرای شاد و مخاطب پسند را در یک برنامه مذهبی گنجانده‌اید؟

اگر به این اصل مهم روانشناسی باور داشته باشیم که انرژی افراد مهمترین دلیل جاذبه و دافعه آنهاست آن وقت همیشه دوست دارید با انرژی مثبت با دیگران برخورد کنیم. بسیاری از استادان فن بیان و کسانی که مشغول تدریس سخنوری هستند، معتقدند که سیگنالی باید در آوای فرد باشد. اگر این موضوع رعایت شود، به جایی می‌رسیم که شخصی مثل حاج آقا قرائتی ۳۲ سال است که سخنرانی می‌کند اما مردم هنوز هم پای صحبت‌های ایشان با علاقه

سیدکاظم احمدزاده به عنوان یکی از مجریان تلویزیون برای همه ما شناخته شده است و اغلب ما، بیش از دو دهه است که او را از برنامه تأثیرگذاری به نام جشن رمضان می‌شناسیم. به همین دلیل است که اجراهای او همیشه ما را به یاد شبهای ماه رمضان و مناسبت‌های مذهبی می‌اندازد، یاد شب‌هایی که پای تلویزیون نشستیم و او با زبان و بیانی صمیمانه و خودمانی با ما حرف زده است. احمدزاده از معدود مجریانی است که همه ما با اجراهایش هم گریسته‌ایم و هم لبخند زده‌ایم و اجرای صمیمی و مناسب او سبب شده او را همواره در برنامه‌های مناسبی و مذهبی به یاد بیاوریم. با این حال او تفاوت چندانی با چهره‌ای که در اجراهایش به ما نشان می‌دهد، ندارد و همان قدر ساده و صمیمی از خودش، اجراها و خاطراتش حرف می‌زند که گویی با یک دوست صحبت می‌کند و همیشه با همان چهره لبخند بر لب و مهربانی است که او را در تلویزیون دیده‌ایم. برنامه «دوستت دارم مادر» از جمله برنامه‌هایی است که او در ۲۰ قسمت ۶۰ دقیقه‌ای اجرا و تهیه کنندگی‌اش را برعهده داشت. برنامه‌ای با موضوع تکریم مقام مادر که از چند هفته قبل از ولادت حضرت فاطمه(س) در شبکه پنج تولید و پخش شد. این برنامه البته با عنوان «دوستت دارم پدر» نیز در ایام ولادت امیر مومنان حضرت علی (ع) هم روی آنتن رفت. احمدزاده در این برنامه با دعوت از چهره‌های مطرح حوزه‌های مختلف و گفت‌وگوهای متفاوت با آنها توانست نظر مخاطب را جلب کند. با او درباره ساختار و محتوای دو برنامه «دوستت دارم مادر» و «دوستت دارم پدر» گفت و گو کرده‌ایم.

بین گروه اجتماعی و گروه معارف گروه اجتماعی خیلی قابل قبول نیست چون باید فرهنگمان اجتماعی و امور اجتماعی‌مان فرهنگی باشد، همچنین باید اجتماع ما دینی و دین ما اجتماعی باشد. اینها به هم مربوط هستند؛ در نتیجه

شما از جمله مجریانی هستید که همواره با برنامه‌هایی با فضای معنوی شناخته شده‌اید. برای یک مجری اجرای چنین برنامه‌هایی با برنامه‌های معمولی چه تفاوت‌هایی می‌تواند داشته باشد؟

طبیعی است موضوعاتی که در یک برنامه مذهبی و معارفی مطرح می‌شود باید ارزشی و اخلاقی باشد و مخاطب خود را پیدا کند. چنین برنامه‌هایی که در تلویزیون ما بیشتر بر حضور مهمان و گفتگوی طرفین استوار است گاهی حالت موعظه و اندرز پیدا می‌کند اما در کنار آن نیز باید اجراهای متفاوت که بیشتر گزارش را در بر می‌گیرد را هم در نظر گرفت تا مخاطب علاقه‌مند شنیدن و دیدن یک برنامه معارفی شود. با این حال من چندان اعتقادی به جدا کردن موضوعات دینی و مذهبی از دیگر برنامه‌ها ندارم.

یعنی معتقدید که نباید بین موضوعات تفکیکی قائل شد؟

در برخی موضوعات این طبقه‌بندی جواب می‌دهد اما به نظرم تفکیک





می‌نشینند. به نظرم اینکه یک مجری بتواند در میان اجرای عادی‌اش هر چند دقیقه یک بار، خنده را به مخاطبان‌شان هدیه دهد او یک هنرمند بی‌نظیر است.

اما متأسفانه تیپ اشخاص مذهبی ما به گونه‌ای معرفی شده که انگار خنده برای آنها رفتاری غریبه است درست است و حتی برعکس آن هم صادق است، یعنی اگر مجری‌ای بخندد و شاد باشد انگار که با دین غریبه است. در حالی که باید هم به پوسته و هم به مغز یک میوه توجه شود. این دو باید با یکدیگر همخوانی داشته باشند. مردم ما بسیار هوشمند هستند و این موضوع را خیلی راحت متوجه می‌شوند. کسانی را که این قدر باهوش‌اند نمی‌توان به راحتی خنداند یا گریاند و به آسانی بر آنان تأثیر گذاشت. و برای اینکه این تأثیرگذاری رخ دهد باید خودمان به حرفی که می‌زنیم اعتقاد داشته باشیم.

از اجرای برنامه «دوستت دارم مادر» و «دوستت دارم پدر» بگوئید و اینکه چطور شد طرح شما پذیرفته شد؟

مدتها بود که دوست داشتم برای ولادت حضرت زهرا(س) و روز زن برنامه‌ای متفاوت تولید کنم برنامه‌ای در شان حضرت فاطمه(س) و جایگاه مادر باشد. به هر حال می‌دانستم که در این مناسبت سیما باید یک برنامه روی آنتن بیرد و با خودم گفتم به جای برنامه‌های روتین تولیدی که اجزای آن یک مجری و دکور با یک کارشناس مذهبی است برنامه‌ای را تهیه کنیم که در نوع خود تازه باشد. برای همین طرح یک برنامه گفت‌وگو محور را به شبکه ارائه دادیم و قرار شد اسمش هم کمی متفاوت باشد. «دوستت دارم مادر» را انتخاب کردیم چون این تنها جمله‌ای است که از زبان همه ما جاری می‌شود.

این برنامه با حضور چهره‌های شاخص در بخش‌های فرهنگی، هنری، ورزشی و... روی آنتن می‌رود. خوب قبلاً هم این نوع برنامه‌ها را دیده بودیم. چه کار کردید که برنامه‌تان با نمونه‌های قبلی متفاوت باشد؟

ایجاد جذابیت اولین فکری است که به ذهن ما رسید. اول رفتیم سراغ عنصر غافلگیری و قرار شد مادران مهمانان بدون این که خودشان مطلع شوند به برنامه بیایند. خود این غافلگیری فضا را برای جذابیت بیشتر برنامه و طرح پرسش‌های متفاوت‌تر آماده می‌کرد. سوای کنجکاوی مخاطب برای دانستن بیشتر از زندگی شخصی مهمانان و شنیدن حرف‌های جدید و متفاوت از زبان آدم‌های محبوب‌شان گاهی می‌دیدیم که بعضی از مهمانان شاید ماه‌ها به دلایل مختلف مادرشان را ندیده بودند و حضور آنها در این برنامه تلنگری در آنها ایجاد می‌کرد که برای مخاطب جذاب بود.

مهمترین برگ برنده من در این برنامه ارتباط خوبی که با مهمانان داشتم بود. آنها به من اعتماد داشتند و می‌دانستند هدف از آوردن آنها به این برنامه ارزش نهادن به شخصیت آنهاست و قطعاً سوالاتی خواهم پرسید که کرامت انسانی او را حفظ کند.

فکر می‌کنم مخاطب هنوز اجرای شما را در جشن رمضان به یاد دارد، خودتان چه حسی نسبت به آن سال‌ها دارید؟

جشن رمضان شروع‌کننده برنامه‌های بسیار خوبی مانند مسأله مهریه، آزادسازی زندانیان جرایم غیرعمد و... بود. یادآوری این که در برنامه‌هایم چه اتفاقات خوبی افتاده همیشه به من آرامش می‌دهد. ضمن اینکه باز هم این کار را در برنامه‌های دیگر دنبال کردیم چه در ایام ماه مبارک رمضان و چه در مناسبت‌های دیگر. همیشه با برنامه‌ها و گزارش‌هایمان زندگی می‌کنم و نمی‌توانم از تلخی‌ها و شیرینی‌هایش را فراموش کنم. در برنامه‌ای که ماه رمضان و محرم امسال تهیه کردم هم خانواده‌ای را پیدا می‌کردیم که هیچ سرپناهی نداشتند و یا حتی قدرت خرید نان را هم نداشتند. هر کدام از رنج‌های کودکان، زنان و مردان این سرزمین می‌تواند موضوع یک مستند باشد. تلخ و گزنده اما واقعی که باید تلنگری برای ما باشد.

البته بخش‌های تولیدی و نماآهنگ‌ها هم از تخت و یکنواخت شدن گفتگوها جلوگیری کرد؟

بله. در فاصله پیش تولید کار شروع به ساخت نماآهنگ‌ها کردیم و البته بخشی را هم باید برای افرادی که مادرشان را از دست داده اند اختصاص می‌دادیم که همه را با برنامه ریزی حساب شده و دقیق تهیه کردیم.

درمورد سوالاتی که از مهمانان می‌پرسیدید چقدر از قبل طراحی شده بود و برایش وقت گذاشته شده بود؟

بدیهی است که هر مهمانی را که به برنامه دعوت می‌کردیم با یک هدف مشخص بود و می‌دانستیم که این فرد چه خصوصیات و چهره اجتماعی دارد برای همین از قبل تحقیقاتی را انجام می‌دادیم و طوری بود که هر نوع اطلاعات درباره علایق و افکارش را بدست می‌آوردیم و بعد از آن من با شناخت کامل مقابل او می‌نشستم.

اگر بخواهید مقایسه‌ای بکنید اجرای این برنامه با دیگر برنامه‌هایی که اجرا کرده بودید چه تفاوتی داشت؟ آیا مهارت‌های خاصی را به کار بردید؟

«ایران برگر» فیلم متفاوتی نیست، فیلم یک کمدی اسلپ استیک پر شخصیت است که نمونه های مشابه آن بارها در سینمای ایران و جهان دیده شده است اما این به معنای تکراری یا نازل بودن این اثر نیست

نقدی بر فیلم ایران برگر :

ساعت شلوغی!

○ یاسمن خلیلی فرد

شروع خوبی ندارد. شروع فیلمنامه مخاطب را به یاد کمدی های شبانه تلویزیون می اندازد و در ابتدا با آن که فیلمساز سعی بر معرفی شخصیت ها و مکان بروز رویدادها دارد اما داستان درجا می زند و کسل کننده به نظر می رسد. با پیشروی داستان و معرفی شخصیت های اصلی و کشمکش اصلی به تدریج مخاطب با فیلمنامه همراه می شود و از آن لذت می برد.

بودن این اثر نیست. «ایران برگر» فیلم خوش ساختی است.

فیلم بر مبنای الگوی فیلمنامه ی کلاسیک و روایت خطی ساخته شده و خوشبختانه فیلمساز در ساخت آن از اسلوب ها و قواعد این نوع از فیلمنامه ها پیروی می کند و به بیراهه نمی رود؛ به همین جهت «ایران برگر» از بابت فیلمنامه

«ایران برگر» یک کمدی اسلپ استیک است با تعداد زیادی بازیگر. کارگردانی چنین فیلمی دشوار است و خوب از آب درآمدن آن دشوارتر و مسعود جعفری جوزانی به خوبی از پس این امر دشوار برآمده است. انتخاب بازیگران فیلم هوشمندانه است. پیداست که قصد کارگردان از انتخاب این بازیگران تنها شکل دهی یک ویتترین پر و پیمان برای فیلمش نبوده است و انتخاب هر یک از این



همان طور که در ابتدای نقد نیز تأکید شد، «ایران برگر» فیلمنامه ی خوبی دارد با داستانی که جدید و مبتکرانه نیست. گرچه فیلمساز کوشیده است تا با بردن داستان خود به فضای روستایی (مثلاً ناشناخته) و بهره گیری از لهجه ای متفاوت و ترسیم درگیری های قومی کار خود را از افتادن به ورطه تکرار و کلیشه دور کند اما این اتفاق رخ

لطمه چندانی نمی خورد. دیالوگ نویسی فیلم نیز از ویژگی های مهم آن است. شوخی های کلامی در فیلم به کرات مشاهده می شود. این شوخی ها گاه ساده و ظاهری اند و گاه عمیق و پرمعنا اما هرگز به سمت لودگی نمی روند و در پس بسیاری از آن ها مفاهیم عمیقی نهفته است. اما یکی از اشکالات فیلم آن است که فیلمنامه

بازیگران بر اساس موقعیت نقش ها و روابط آن ها با یک دیگر بوده است.

«ایران برگر» فیلم متفاوتی نیست، فیلم یک کمدی اسلپ استیک پر شخصیت است که نمونه های مشابه آن بارها در سینمای ایران و جهان دیده شده است اما این به معنای تکراری یا نازل

استفاده از برخی «تقابل» ها در فیلم آن را به آثار افسورد نزدیک می کنند. تقابل میان سنت و مدرنیته از عناصریست که به وضوح در فیلم دیده می شود

گیرد. بازیگران زن فیلم همگی در جای درست خود قرار دارند، خصوصاً سحر جعفری جوزانی و فریبا متخصص (ننه حیات) که هر دو از پرسونای همیشگی خود فاصله می گیرند. نکته مهم آن که، اکثر بازیگران فیلم در حفظ راکورد و ثابت نگاه داشتن لهجه در کلیه ی صحنه ها خوب عمل کرده اند که البته این امر نیز ناشی از دقت نظر کارگردان و نکته سنجی اوست. با این حال لهجه ی حمید گودرزی (سهراب) در برخی صحنه ها لنگ می زند و نوساناتی دارد.

پایان فیلم نشان از دنباله دار بودن کشمکش ها دارد. با آن که در ظاهر ازدواج سهراب و ماهگل قرار است خاتمه بخش مشکلات دیرینه ی دو خانواده و نمادی از صلح و آشتی باشد اما پس از این اتفاق و پادرمیانی های نورالله به نظر می رسد مشکلات هم چنان ادامه دارند و فیلم برخلاف تصور مخاطب پایان خوشی ندارد. خوشبختانه فیلم به حاشیه ها رانده نمی شود و در بیان مفاهیم نهفته خود دست به شعارزدگی

می کنند. ورود مشاورها (نیوشا ضیغمی و سیاوش چراغی پور) خود ایجادگر نوعی تقابل بارز در فیلم است. تقابل میان زن مدرن و شهری که با ماشین بنز وارد روستا می شود و زن فتح اله (محسن تنابنده) با بازی شهره لرستانی که به زن شهری حسادت می ورزد و او را رقیبی سرسخت می پندارد علاوه بر ایجاد کردن موقعیت های کمیک در فیلم تا حد زیادی به واقعیت های موجود در جامعه ایرانی اشاره می کند. در نهایت آزادی خواهی زنان و گرایش یافتن آن ها به عقاید و باورهای فمینیستی نشان از تأثیر زن مدرن بر زن روستایی دارد.

همچنین مضمون برگزاری «انتخابات» در روستایی در ناکجآباد به عنوان امری پوچگرایانه و بی منطق به افسورد شدن فضای فیلم کمک کرده است. گویی در ناکجآبادی که آش شله قلمکاری از اقسام آدم ها، باورها و طبقات اجتماعیست، قرار است اتفاقی بی مورد و غیرمنطقی رخ دهد که توجیهی برای وقوع آن وجود ندارد و این از محاسن

نمی دهد و در نهایت، داستان فیلم همان داستان قدیمی عشق دختر و پسر دو خان از دو خانواده بزرگ است که دشمنی دیرینه با هم دارند. البته همان طور که گفته شد، فیلمنامه نسبتاً قوی است و فیلمنامه نویس به جای آن که قصه را محدود به عشق دختر و پسر جوان کند، از این آغاز به منظور دستیابی به اهداف پیچیده تری استفاده می کند؛ به این شکل که «اختلافات ریشه دار میان دو خانواده» به عنوان مانع اصلی رسیدن دو دل داده به یک دیگر مطرح می شود و داستان عاشقانه را کنار می زند و خود به خط سیر اصلی داستان تبدیل می شود. با این حال نمی توان تشابهات بینامتنی میان «ایران برگر» را با بسیاری از فیلم ها و قصه های دیگر نادیده گرفت؛ از جمله اشاره ی گلدرشت فیلمساز به علاقه ی ماهگل (سحر جعفری جوزانی) به «رومئو ژولیت» که با قرار داده شدن پوسترهای این فیلم روی دیوار اتاق دختر و تماشای فیلم توسط او خودنمایی می کند و حتی تراس اتاق دختر که مجاور به خیابان است یادآور ملاقات های رومئو ژولیتی است.



و اغراق نمی زند. به موضوعات فرامتنی فیلم بیش از اندازه پرداخته نمی شود و همین امر موجب می گردد که فیلم به عنوان اثری ملی پذیرفتنی و خوشایند باشد و نظر مثبت بیشتر تماشاگران را به خود جلب کند.

منبع: سلام سینما

فیلمنامه است. تمامی المان های آن دست در دست هم می دهند تا فیلمساز را به فضای مطلوب او که همان فضای «غیرواقعی» و «افسورد» است برسانند.

محسن تنابنده یکی از بهترین انتخاب هاست که در تقابل مطبوعی با علی نصیریان (امراه) قرار می

استفاده از برخی «تقابل» ها در فیلم آن را به آثار افسورد نزدیک می کنند. تقابل میان سنت و مدرنیته از عناصریست که به وضوح در فیلم دیده می شود. به عنوان مثال در روستایی که خان های آن علی رغم نفوذشان راه و روش درست اداره روستا را نمی دانند و سواد نصفه و نیمه ای دارند همه از لپ تاپ و دوربین و اینترنت استفاده



ائتلاف عربستان و اسرائیل علیه مذاکرات لوزان

ائتلاف نامبارک

۳۸

مشترک نیز می‌طلبند.»

یک مقام بلندپایه امنیتی در تل آویو می‌گوید، ضرورت، ائتلاف‌ها را به وجود می‌آورد. ضرورت برای ما و بویژه سعودی‌ها و دیگر کشورهای حاشیه خلیج فارس نظیر بحرین، قطر، امارات متحده عربی، اردن و مصر به وجود آمده است تا علیه ایران در یک صف قرار بگیریم، ایرانی که یک قدرت تهاجمی و توسعه طلب است.

روزنامه انگلیسی ایندپندنت نوشت: عربستان و اسرائیل برای مقابله با ایران ائتلافی نامحسوب تشکیل دادند.

وزرای خارجه ایران، آمریکا و پنج عضو دیگر قدرت‌های جهانی از جمله انگلیس کمتر از ۲۴ ساعت وقت دارند تا در مذاکراتی فشرده به نتیجه‌ای دست یابند که می‌تواند چشم‌انداز خاورمیانه را برای چندین سال آینده تغییر دهد. مقامات آمریکایی می‌گویند، مذاکرات در لوزان بر سر برنامه هسته‌ای ایران که ضرب الاجلی برای رسیدن به یک توافق اصولی است. وانگ یی وزیر خارجه چین، محتاطانه ابراز خوش بینی کرد. فرانک والتر اشتاینمایر، همتای آلمانی او نیز گفت، برخی پیشرفت‌ها به دست آمده است و البته موانعی نیز در ساعت‌های آخر باقی مانده است.

ولسی با وجود ابراز بیم و امید برخی مقامات درباره چشم‌انداز مذاکرات، عربستان و اسرائیل دو رژیم واقع در خاورمیانه، تحولات در لوزان را با نگرانی بسیار عمیقی دنبال می‌کنند. این دو به گونه‌ای به

کشور در سازمان ملل متحد در این نشست حضور داشته است.

از آنجایی که عربستان سعودی دولت اسرائیل را تا کنون به رسمیت نشناخته است، دیدار مقامات دو کشور توجه محافل رسانه‌ای را به شدت به خود جلب کرده است. بنا به گفته خبرنگار بلومبرگ "دو کشور متخاصم" اسرائیل و عربستان سعودی برای مقابله با "دشمنی مشترک" یعنی ایران به یکدیگر نزدیک شده‌اند.

بنا به این گزارش از اوایل سال ۲۰۱۴ تا کنون مقام‌های دو کشور دست‌کم ۵ دیدار محرمانه با یکدیگر داشته‌اند. دیدارهای دو جانبه مقامات اسرائیلی و سعودی در ۱۷ ماه گذشته در کشورهای هند، ایتالیا و جمهوری چک صورت گرفته است.

شیمون شاپیرا، یکی از مقامات اسرائیلی شرکت کننده در این نشست به خبرنگار بلومبرگ گفت: «ما متوجه مشکلات مشترکی شده‌ایم که پاسخ‌های

پس از انتشار مکرر اخبار غیر رسمی در مورد همکاری دو کشور عربستان سعودی و رژیم اشغالگر قدس در مسائل منطقه‌ای، اخباری رسمی در این زمینه منتشر شد. بر اساس گزارش شبکه خبری بلومبرگ، مقام‌هایی از رژیم صهیونیستی و عربستان سعودی در ماه‌های گذشته چندین دیدار محرمانه با یکدیگر داشته‌اند. گفته می‌شود که هدف از این دیدارها جلوگیری از گسترش نفوذ ایران در منطقه بوده است. مقامات این دو کشور در روز پنج‌شنبه ۴ ژوئن در اندیشکده شورای روابط خارجی در واشنگتن با یکدیگر دیدار و گفت‌وگو داشته‌اند.

به گفته خبرنگار بلومبرگ در این دیدار انوار ماجد اشکی، یکی از نظامیان ارشد بازنشسته ارتش عربستان حضور داشته است. ماجد اشکی پیشتر نیز مشاور بندربن سلطان، رئیس شورای امنیت ملی و سفیر سابق عربستان در آمریکا بوده است.

از سوی اسرائیل نیز دور گولد، نماینده پیشین این

همکاری بین اسرائیل و برخی دولت‌های
عرب در منطقه در حال گسترش است که این
می‌تواند پاسخی به گسترش نفوذ ایران در
عراق، لبنان، سوریه و اخیراً یمن باشد

ناوگان هوایی ساقط شده و نیز سوختگیری هوایی
برای ناوگان هوایی اسرائیل است.

همچنین در سال گذشته، شاهزاده ترکی، علناً با ژنرال
آموس یادلین، رئیس سابق اطلاعات ارتش اسرائیل در
بروکسل دیدار کرد. ژنرال آموس گیلعد، مدیر سابق
بخش سیاسی وزارت جنگ اسرائیل گفت، اسرائیل
در پشت صحنه با دولت‌های سنی همکاری می‌کند.
وی در ادامه افزود، همه چیز زیرزمینی است. اعراب
هرگز این همکاری را به طور علنی نخواهند پذیرفت،
اما آنها به اندازه کافی باهوش هستند که در زمینه‌های
مشترک همکاری کنند.

روبرت امرسون، یک تحلیلگر امنیتی می‌گوید،
احساس خشم علیه نتانیاهو در میان دموکرات‌ها
در آمریکا، بسیار عمیق است. تا زمان برگزاری
انتخابات بعدی، نتانیاهو می‌تواند تنها امیدوار باشد
که جمهوریخواهان تلاش خواهند کرد هر توافقی با
ایران را در کنگره مسدود کنند. اما در حال حاضر،
اسرائیل مجبور است تا به یک بازی منطقه‌ای در
خاورمیانه دست بزند. هر چند جمهوریخواهان
برای دستیابی به تعداد اعضای کنگره که برای
متوقف کردن برداشته شدن تحریم‌ها نیاز است، با
دشواری‌هایی مواجه هستند. سخنرانی نتانیاهو در
کنگره به عنوان نوعی لجاجت با باراک اوباما رئیس
جمهوری آمریکا در نظر گرفته شد و بسیاری از
اعضای سیاهپوست کنگره را عصبانی کرده است.
جیمز کلایبوم، از نمایندگان سیاهپوست دستیار
رهبر اقلیت در کنگره گفت، این کار نتانیاهو تحقیر
کردن اولین رئیس جمهوری سیاهپوست آمریکا
بود.

اطلاعاتی عربستان و سفیر این کشور در واشنگتن
و لندن هشدار داد، توافق با ایران می‌تواند منجر به
اشاعه هسته‌ای شود. وی گفت، هر چیزی که آنها
(ایرانی‌ها) در این مذاکرات به دست آوردند، ما نیز
همان را می‌خواهیم. وی افزود: اگر ایران توانایی
غنی‌سازی اورانیوم تا هر سطحی که بخواهد را
داشته باشد، فقط عربستان سعودی نیست که آن را
می‌خواهد. همه جهان درهای خود را برای پیمودن
این مسیر باز خواهند کرد.

مقامات اسرائیلی در گذشته به طور غیرعلنی ادعا
کرده بودند که اگر جنگنده‌های اسرائیلی نیاز به عبور
از حریم هوایی عربستان برای حمله به اهدافی در
ایران را داشته باشند، پادشاهی عربستان چشم خود را
بر روی نقض حریم هوایی‌اش خواهد بست، هر چند
در صورتی که اسرائیل مذاکرات برای تشکیل دولت
فلسطینی را آغاز کند، عربستانی‌ها علاقه بیشتری به
اسرائیلی‌ها نشان می‌دهند.

براساس گزارش‌ها، یک دیپلمات غربی مستقر در
بروکسل می‌گوید، مقامات سعودی به طور کامل در
همه موضوعات مربوط به ایران با اسرائیل هماهنگ
هستند.

گفته می‌شود که دو ماه پیش، مقامات سرویس
اطلاعاتی اسرائیل، موساد و مقامات سعودی برای
تبادل اطلاعات درباره ایران با یکدیگر دیدار کردند
و ادعاهایی وجود داشت مبنی بر این که عربستان
سعودی برای همکاری با هر مأموریتی علیه تهران
اعلام آمادگی کرده است که می‌توان در این زمینه
تدارک دیدن استفاده از بالگردهایی برای نجات هر

سمت یکدیگر حرکت کرده‌اند که نتیجه آن ایجاد یک
ائتلاف ناخوشایند میان ریاض و تل‌آویو شده است.

اسرائیل و عربستان، همواره ادعا می‌کنند که هدف
تهران دستیابی به یک زرادخانه هسته‌ای بدون توجه
به تعهداتی است که باید به آن عمل کند و این که
دست ایران با برداشته شدن تحریم‌های اقتصادی
به عنوان بخشی از توافقنامه تقویت خواهد شد. هر
دوی آنها ایران دارای تسلیحات هسته‌ای را به عنوان
یک تهدید مستقیم برای بقای خودشان می‌دانند و به
همین دلیل معتقدند باید ایران مهار شود.

همکاری بین اسرائیل و برخی دولت‌های عرب
در منطقه در حال گسترش است که این می‌تواند
پاسخی به گسترش نفوذ ایران در عراق، لبنان، سوریه
و اخیراً یمن باشد. دولت آمریکا با شور و شوق به
دنبال مذاکرات هسته‌ای با ایران است و دست خود
را برای همکاری با این کشور برای مقابله با گروه
داعش در عراق و سوریه به سمت تهران دراز کرده
است، این وضعیت بیش از پیش در نزدیکتر شدن
اسرائیل و عربستان به یکدیگر تأثیر داشته است. در
زمان برگزاری انتخابات اسرائیل، برخی مقامات از
جمله مشاوران بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر این رژیم
علاقمند بودند تا امتیازات استراتژیک تفاهم مخفیانه
خود با بلوک سنی در منطقه را برشمارند.

یک مقام بلندپایه امنیتی در تل‌آویو می‌گوید،
ضرورت، ائتلاف‌ها را به وجود می‌آورد. ضرورت برای
ما و بویژه سعودی‌ها و دیگر کشورهای حاشیه خلیج
فارس نظیر بحرین، قطر، امارات متحده عربی، اردن
و مصر به وجود آمده است تا علیه ایران در یک
صف قرار بگیریم. ایرانی که یک قدرت تهاجمی و
توسعه طلب است. ما فکر می‌کنیم توافق هسته‌ای
که ایرانی‌ها ممکن است جامعه بین‌المللی را ترغیب
به امضای آن کنند، همه ما را در منطقه آسیب پذیر
کند و به همین دلیل، این نوع همکاری منطقه‌ای به
نظر می‌رسد.

بنیامین نتانیاهو بر خطری تأکید کرد که در نتیجه
بندهای احتمالی مورد توافق در لوزان توسط گروه
پنج به علاوه یک با ایران بر منطقه تحمیل می‌شود
و توافق با ایران را بدتر از آنچه دانست که تصور
می‌کرد. ایران همچنین در اظهارات خود درباره
محور ایران، لوزان، یمن هشدار داد. عربستان
سعودی رهبری محور را با تشکیل یک ائتلاف
سنی علیه شورشیان حوثی مورد حمایت ایران در
یمن به عهده گرفته است و با جنگنده‌های هوایی
در حال حاضر یمن را بمباران می‌کند.

شاهزاده ترکی الفیصل، رئیس سابق سرویس





آنجا که عشق معنا پیدا می کند

تأیید نهاده شد و جسم پاکش در ۱۵ مرداد ۱۳۶۲ عملیات والفجر ۲ منطقه حاج عمران مظلومانه بر زمین ماند و روح با عظمتش به معراج پرکشید! گر چه تا این تاریخ نیز ایشان در زمره شهدای مفقودالجسد است.

وی که بارها در جبهه‌های نبرد مجروح شده بود و اغلب تا سر حد شهادت نیز پیش رفته بود، در حقیقت شهید زنده‌ای بود که همواره به دنبال شهادت عاشقانه تلاش می کرد . در ادامه ۱۰ خاطره از زندگی این شهید بزرگوار را با هم می خوانیم:

هنرستان

یک گوشه‌ی هنرستان کتابخانه راه انداخته بود؛ کتاب خانه که نه! یک جایی که بشود کتاب رد و بدل کرد، بیشتر هم کتاب‌های انقلابی و مذهبی. بعد هم نماز جماعت راه انداخت، گاهی هم بین نمازها حرف می زد. خبرش بعد مدتی به ساواک هم رسید.

اعلامیه‌ها و عکس‌های امام

مادر نشسته بود وسط حیاط، رخت می شست. مرتضی آمد تو. گفت «یا الله، مادر چند تا نقاش آوردم، خونه رو ببینند. یه چادر بنداز سرت.» با لباس شخصی بودند. خانه را گشتند. حسابی هم گشتند. چیزی پیدا نکردند. مصطفی همان روز صبح عکس‌ها و اعلامیه‌ها را با خودش برده بود. وقت رفتن گفتند «مراقب جوون‌هاتون باشین یه عده به اسم اسلام گولشون می زنن. توی کارهای سیاسی می اندازنشون. خراب کار می شن.»

دشمن بعثی به مبارزه پرداخت و از مهمترین علل شش ماه مقاومت مستمر نیروها در این خط وجود این روحانی عزیز و دلسوز بود که به آنها روحیه می داد سخنرانی می کرد و یا مراسم دعا برگزار می نمود.

ایشان با تجربه‌ای که از کار در جبهه‌های کردستان داشت سلاح بر دوش به تبلیغ و تقویت روحی رزمندگان می پرداخت و با برگزاری جلسات دعا و مجالس وعظ و ارشاد، نقش مؤثری در افزایش سطح آگاهی و رشد معنوی رزمندگان ایفا می کرد. او در عملیات محرم، والفجر ۱ و والفجر ۲ شرکت داشت و تا لحظه شهادت هرگز جبهه را ترک نکرد و فرمان امام عظیم الشان (قدس سره) را در هر حال بر هر چیزی مقدم می دانست .

ایشان در کمتر از ۳ سال سطوح فرماندهی رزمی را تا سطح قرارگاه طی کرد، که این مهم ناشی از همت و تلاش پشتکار و اخلاص در عمل این شهید عزیز بود .

پس از ازدواج صدق و تلاش این روحانی عارف و فرمانده شجاع در عملیات والفجر ۲ به نقطه اوج رسید و عاشقانه ردای شهادت پوشید و به وصال محبوب نایل شد . بدین سان بر پرونده افتخار آفرین دنیوی یکی دیگر از سربازان سلحشور سپاه امام زمان (عج) با شکوهی هر چه تمامتر مهر

آنجا که عشق معنا پیدا می کند

«پایش را که از ماشین پایین گذاشت، چشمش افتاد به حجله‌ی رسول، درست سر خیابان. بغض کرد. عروس را از ماشین پیاده کرد. همه کف می زدند. کل می کشیدند. بلندگو را گرفت دستش. انگار شب قبل از عملیات است و دارد برای بچه‌ها اتمام حجت می کند. اشک همه را در آورد. گفت «امشب شب عروسی من نیست. عروسی من وقتی که توی خون خودم غلت بزنم.»

شهید روحانی مصطفی رادانی پور در سال ۱۳۳۷ در یکی از خانه‌های قدیمی منطقه‌ی مستضعف‌نشین (پشت مسجد امام) در شهر اصفهان متولد شد. پدرش از راه کارگری و مادرش از طریق قالی بافی مخارج زندگی خود را تامین و آبرومندانه زندگی می کردند و از عشق و محبت سرشاری نسبت به ائمه اطهار(ع) و حضرت زهرا(س) برخوردار بودند، تا آنجا که با همان درآمد ناچیز جلسات روضه‌خوانی ماهانه در منزلشان برگزار می شد.

با شروع جنگ تحمیلی، شهید رادانی پور به همراه عده‌ای از همزمان خود از کردستان وارد جنوب شد و با نیروهای اعزامی از اصفهان (سپاه منطقه ۲) که در نزدیکی آبادان جبهه دارخوین مستقر بودند شروع به فعالیت کرد. ایشان مدت‌ها با رزمندگان اسلام در خطی که به خط شیر معروف بود علیه



می‌دوید ضجه می‌زد. یابن الحسن می‌بسن الحسن می‌گفت. صبح که می‌شد، ندبه می‌خواند. بیابان تمامی نداشت. اشک بچه‌ها هم.

آخرین رمضان

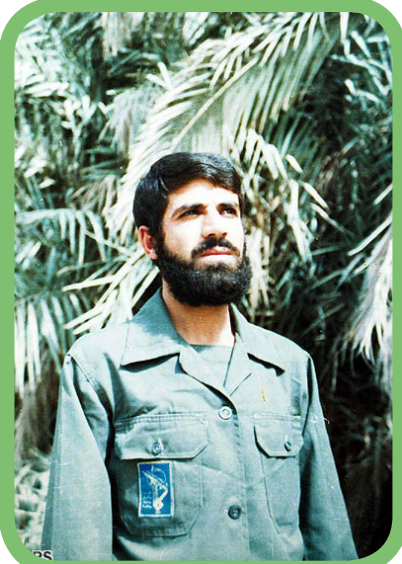
ماه رمضان را خانه آمده بود. به علی می‌گفت «امسال ماه رمضان از خدا اهدی الحسنین را خواستیم؛ یا شهادت یا زیارت». هر شب با موتور علی می‌رفتند دعای ابو حمزه. هر سی شب! وقتی دعا را می‌خواندند، توی حال خودش نبود. ناله می‌زد. داد می‌کشید. استغفار می‌کرد. از حال می‌رفت. از دعا که بر می‌گشتند، گوشه‌ی حیاط، می‌ایستاد نماز شب می‌خواند. زیر انداز هم نمی‌انداخت. هنوز دستش خوب نشده بود؛ نمی‌توانست خوب قنوت بگیرد. با همان حال، العفو می‌گفت. گریه می‌کرد. می‌گفت «ماه رمضان که تموم بشه، من هم تموم میشم».

عقد

تا آن روز امام را ندیده بودم. دل توی دلم نبود. منتظر بودیم تا نوبتمان بشود. روی پا بند نمی‌شدم. در اتاق که وا شد، هر دو از جا پریدیم. نفهمیدم چه طوری خودم را رساندم. گوشه‌ی چادرم را انداختم روی دست امام. بعد دست امام را سفت گرفتم. می‌بوسیدم، به سر و صورتم می‌کشیدم. امام من را نگاه می‌کرد. سرم را انداخته بودم پایین، ولی سنگینی نگاهش را حس می‌کردم. خطبه‌ی عقد را که خواندند، مصطفی گفت «آقا ما رو نصیحت کنین». امام برگشت به من نگاه کرد و گفت «از خدا می‌خوام که بهت صبر بده».

شب عروسی

پایش را که از ماشین پایین گذاشت، چشمش افتاد به حجله‌ی رسول، درست سر خیابان. بغض کرد. صورتش داغ شد. انگار غم عالم ریخت توی دلش.



دیده بان

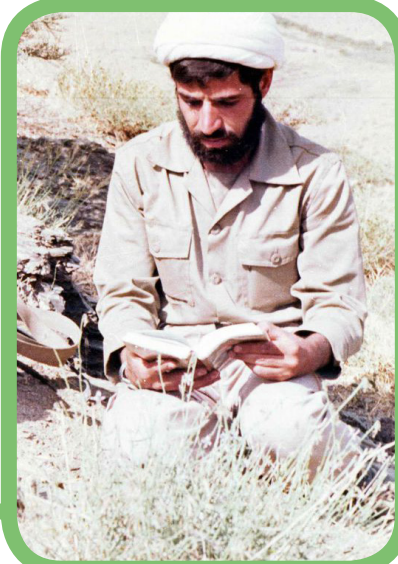
گلوله‌ی توپخانه‌ی خودی، درست صد متری سنگر، روی یک لوله‌ی نفت خورده بود و آتش بود که هوا می‌رفت. دیده بان قهر کرده بود. نمی‌آمد توی سنگر. از دست خودش، ازدست مصطفی، از دست همه دلگیر بود. می‌گفت «من دیگه دیده‌بانی نمیدم. از اولش هم گفتم بلد نیستیم. حالا بفرما. اگه یه خورده این ورتر خورده بود، می‌افتاد رو سر بچه‌ها. من چی کار باید می‌کردم؟» مصطفی می‌گفت «کوتاه بیا. دیگه کاریش نمی‌شه کرد. اگه تو نیایی کسی رو نداریم جات واسته. خواست خدا بوده. تو که کم نداشتی».

نبرد تا آخرین نفس

تیر خورده بود. مهماتش تمام شده بود. افتاده بود کنار جاده. بلندش کردم. انداختمش روی شانه‌ام. از زمین و آسمان آتش می‌ریخت. دولا شده بودم که تیر نخورد. تمام راه را دولا دولا دویدم. می‌گفت «ندار بدون اسلحه بمونم. من رو یه گوشه بذار. برو برام مهمات جور کن». ترکش خورده بود توی کمرش. خون ریزی‌اش شدید شده بود، اما چیزی به من نگفته بود. بهداری هم نمی‌توانست کاری بکند. باید می‌رفت عقب بیمارستان صحرایی. حمایلش را پر از گلوله کرد. آرپی جی را گرفت توی دستش. خودش را کشید جلو. چند تا تانک را نشانه گرفت. به هیچ کدام نخورد. گرد و خاک بلند شد. نمی‌توانست جایش را عوض کند. خاکریز را زیر آتش گرفتند. بی هوش شده بود. بردندش عقب. خودش متوجه نشده بود.

مرد زاهد شب

شب جمعه، دعای کمیل می‌خواند. اشک همه را در می‌آورد. بلند می‌شد. راه می‌افتاد توی بیابان؛ پای برهنه. روی رمل‌ها می‌دوید. گریه می‌کرد. امام زمان را صدا می‌زد. بچه‌ها هم دنبالش زار می‌زدند. می‌افتاد. بی هوش می‌شد. به هوش که می‌آمد، می‌خندید. جان می‌گرفت. دوباره بلند می‌شد.



عروس را از ماشین پیاده کرد. همه کف می‌زدند. کل می‌کشیدند. داد می‌زد «مگه شما نمی‌دونید؟ امشب شب سال رسوله». تو حال خودش نبود. بلند گو را گرفت دستش. انگار شب قبل از عملیات است و دارد برای بچه‌ها اتمام حجت می‌کند. اشک همه را در آورد. می‌گفت «امشب شب عروسی من نیست. عروسی من وقتی که توی خون خودم غلت بزنم».

پاکت‌های هدیه

ماشین آمده بود دم در، دنبالش. پوتین‌هایش را واکنس زده بودم. ساکش رایسته بودم. تازه سه روز بود که مرد زندگیم شده بود. تند تند اشک‌های صورتم را با پشت دست پاک می‌کردم. مادر آمد. گریه می‌کرد. مادر حالا زود نبود بری؟ آخه تازه روز سومه. علی آقا گوشه‌ی حیاط گریه می‌کرد. خودش هم گریه‌ش گرفته بود. دستم را گذاشت توی دست مادر، نگاهش را دزدید. سرش را انداخت پایین و گفت «دل‌م می‌خواد دختر خوبی برای مادرم باشی».

دستم را کشید، برد گوشه‌ی حیاط. گفت «این پاکت‌ها را به آدرس‌هایی که روشون نوشته‌م برسون. وقت نشد خودم برسومشون زحمتش می‌افته گردن تو». پول‌هایی که برای کادوی عروسی جمع شده بود، تقسیم کرده بود. هر پاکت برای یک خانواده شهید.

نیود

بعد از نماز استخاره کردیم و زدیم به تپه‌ی برهانی. حاج حسین بچه‌ها را فرستاد بروند جنازه‌ها را بیاورند. سری اول صد و پانزده شهید آوردیم. مصطفی نبود. فردا صبح بیست و پنج شهید دیگر آوردیم. باز هم نبود. منطقه دست عراقی‌ها بود. چند بار دیگر هم عملیات شد، ولی مصطفی برنگشت که برنگشت. جنگ که تمام شد، رفتیم دنبالشان روی تپه‌ی برهانی؛ توی همان شیار. همه جای تپه را گشتیم؛ نبود! سه نفر همراهش پیدا شدند، ولی از خودش خبری نشد.



فلای بورد

پرش روی آب

یک، دو، سه...

استفاده کرده باشد تا پس از آن به وی مجوز استفاده از دستگاه پیشرفته داده شود. فرق این دو دستگاه فقط در کیت الکترونیکی گاز یا همان EMK (Electronic Magnetic Kit) است که حرفه‌ای‌های این ورزش کیت الکترونیکی را به فلای بورد خود اضافه کرده و نازل‌های تعادل دهنده دست را حذف می‌کنند. به طور طبیعی برای استفاده کردن از این وسیله ورزشی به دو نفر نیاز است؛ نفر اول که دستگاه فلای بورد به او متصل می‌شود و به عنوان Rider است و دومین نفر که سوار بر جت اسکی بوده و به عنوان اپراتور حضور دارد. لازم به ذکر است افرادی که از کیت گاز یا همان کیت الکترونیکی استفاده می‌کنند دیگر نیازی به اپراتور نداشته و خود به تنهایی با در دست داشتن ماشه گاز، مقدار توان و فشار آب خروجی را کنترل می‌کنند.

اجزای تشکیل دهنده فلای بورد

۱. تخته یا همان بورد دستگاه
۲. یک جفت کفش ویکبورد
۳. یک شلنگ
۴. دو جفت بست شلنگ
۵. یک زانوبی
۶. یک کانکتور برای اتصال زانوبی به جت اسکی
۷. یک نازل به شکل Y که به زیر تخته متصل می‌شود.
۸. تسمه نگه دارنده شلنگ که به دماغه جت اسکی متصل است.
۹. یک جفت نازل دستی به همراه شلنگ

آموزش و یادگیری

یادگیری این ورزش مانند تمامی ورزش‌های دیگر نیازمند سعی و ممارست است. افرادی که برای اولین بار قصد محک زدن جسارت و توانایی خود را در این رشته مفرح و مهیج دارند، می‌بایست با یک مربی باتجربه و ماهر همراه بوده و پس از ده دقیقه آشنایی با دستورات ایمنی و علائم اختصاری، وارد آب شوند. لازم به ذکر است که در تمامی این مراحل مربی بر روی جت اسکی حضور داشته و به مقدار لازم پمپاژ آب به درون شلنگ را کنترل می‌کند. استفاده از کلاه ایمنی، جلیقه نجات و لباس مناسب از ملزومات است.

پس از چند دقیقه سعی و تلاش شما می‌توانید مانند یک دلفین در زیر آب حرکت کنید و یا در هوا بر نیروی جاذبه غلبه کرده، پرواز کنید. نازل‌های زیر فلای بورد حدود ۹۱ درصد نیروی رانش را به شما انتقال می‌دهد، که شما برای به کارگیری آن باید زانوها و پاها را بچرخانید. نازل‌های متصل به دست‌های شما درست مثل باتوم‌های اسکی بوده و پایداری شما را فراهم می‌کند.

فلای بورد یک نوع وسیله ورزشی آبی است که با اتصال به جت اسکی نیروی محرکه خود را از آب پمپاژ شده توسط جت دریافت و به درون شلنگ فلای بورد انتقال نموده که این حرکت باعث بلند شدن این وسیله از سطح آب می‌شود. در این حالت شما می‌توانید مانند یک پرنده روی آب تا ارتفاع ۱۵ متری پرواز نمایید و همانند دلفین از شنا و شیرجه زدن در آب لذت ببرید

تاریخچه فلای بورد

علاقه به شکستن محدودیت‌ها و چارچوب‌ها همواره جزئی جدانشدنی از ضمیر انسان بوده است. جزئی که همیشه او را به سمت رسیدن به دست نیافتنی‌ها سوق داده است. یکی از وجوه تمایز انسان با سایر موجودات و مخلوقات، تخیل و رویاپردازی اوست. وجه تمایزی که انسان را در مسیر پیشرفت و دستاوردهای متعدد قرار داده، باعث شده که بتواند به رویاهای قدیمی خود جامه عمل بپوشاند. رویاهایی که در ظاهر محال و دست نیافتنی مثل پرواز که از بدو خلقت همراه انسان بوده و در نهایت توسط برداران رایت به حقیقت پیوست و امروز به امری عادی تبدیل شده است.

بازی در آب و آزاد بودن در آن، شیرجه زدن و بیرون آمدن و فراز و فرود به مانند دلفینی که با آسودگی خیال در آب شیطنت می‌کند هم از آن دسته رویاهای دور و درازی بود که توسط فرانکی زاپاتاای فرانسوی رنگ حقیقت به خود گرفت.

کمپانی Zapata Racing، در بهار سال ۲۰۱۱ شروع به گسترش فلای بورد کرد. قدرت و دوام آن‌ها در تجربه ساخت جت‌های مسابقه‌ای بود. زمان برای آن‌ها به شدت سپری می‌شد. پس از ساخت چندین نمونه بالاخره موفق شدند که از آب خارج شده و در هوا پایدار بمانند که آن را مدیون

نیروی محرکه انتقال یافته به پا و پایدارکننده‌های دستی بودند.

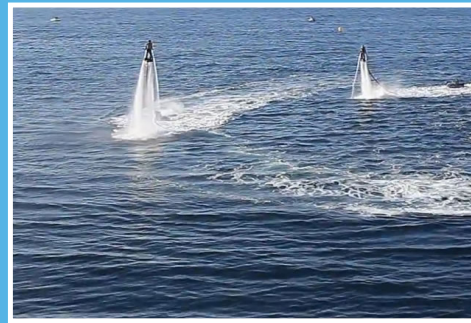
سپس یک ماه تمام کار کردند تا بتوانند معایب آن را برطرف کرده و طی مسابقات جهانی جت اسکی ۲۰۱۱ در کشور چین آن را به مردم معرفی کنند. آن‌ها یک کلیپ ویدیویی به سایت You tube که میلیون‌ها بیننده دارد ارسال کردند که در طی ۲۱ روز توانست نظر خیلی از مردم دنیا را به خود جلب کند. هم چنین بسیاری از برنامه‌های رادیو و تلویزیون آن را نشان دادند و نمایش‌های بسیاری در مناطق با پرستیژ دنیا مثل وگاس انجام شد. آنچه رقبای آن‌ها در عرض یک سال انجام می‌دادند، شرکت زاپاتا ظرف چند روز به نتیجه رساند. اولین ورزش فلای بورد در ماه می سال ۲۰۱۱ وارد بازار شد که با عنوان Fly Board V۱ نامگذاری شد. ورزش بعدی در سال ۲۰۱۲، نام Fly Board V۲ و ورزش سوم در بهار ۲۰۱۲ نام Fly Board V۳ را به خود اختصاص داد.

انواع و اجزای فلای بورد

فلای بورد دو نوع است: فلای بورد مبتدی و فلای بورد پیشرفته. هر فرد در ابتدا باید حدود بیست ساعت از فلای بورد مبتدی



۴۲



خیلی باشکوه تر از پیش شکل گرفت و در آن هفتاد شرکت کننده از ۲۱ کشور جهان حضور به هم رساندند. بالاخره پس از سه روز رقابت داخل آب، آقای سوکسان تونقای از تایلند اول، کوپریگز از آمریکا دوم، بن مرل از آمریکا سوم و دیمون ریپی آمریکایی چهارم شدند.

سومین دوره این مسابقات هم در دبئی امارات برگزار شد که مجدداً سوکسان تونقای تایلندی توانست به مقام قهرمانی برسد.

فلائی بورد در ایران

این ورزش مهیج در بهار سال ۱۳۹۱ وارد کشور ایران شد و مهرماه ۱۳۹۲ در مسابقات شکوری جت اسکی توسط فدراسیون انجمن های ورزشی و انجمن جت اسکی و جت بت کشور به طور رسمی به مردم معرفی شد. پس از آن نیز با اجرای یک نمایش هماهنگ در اختتامیه مسابقات کاپ آزاد جت اسکی در جزیره کیش نظر مردم را بیش از پیش به خود جلب کرد. علاقه مندان به ورزش فلائی بوردینگ می توانند با مراجعه به انجمن جت اسکی و جت بت کشور، در کمیته فلائی بوردینگ ثبت نام به عمل آورده و از برنامه های آموزشی این ورزش مطلع شوند. علاقه مندان به این ورزش مهیج که در تهران ساکن هستند هم برای گذراندن کلاس های آموزشی تئوری به انجمن جت اسکی و جت بت کشور مراجعه کرده و پس از آن برای کلاس های عملی به دفتر این انجمن در استان مازندران شهرستان نوشهر مراجعه کنند.

خطرات فلائی بورد

این ورزش نیز مانند تمامی ورزش های مهیج می تواند با رعایت نکردن مسائل ایمنی خطر آفرین بوده، افراد را دچار آسیب دیدگی های جدی کند. لذا حائز اهمیت است که ورزشکاران، این دوره های آموزشی را زیر نظر انجمن جت اسکی و جت بت کشور پشت سر نهاده تا ضمن رعایت نکات ایمنی با این رشته آشنا شوند.

۳. افرادی که عارضه های قلبی دارند.
۴. افرادی که دچار عارضه هایی در ناحیه کمر هستند.
۵. افرادی که داروهای خواب آور استفاده می کنند.
۶. افرادی که صرع و غش دارند.

محدودیت ها

حداقل توان لازم جت اسکی برای اتصال به فلائی بورد ۲۱۱ اسب بخار و حداکثر توان پیشنهادی ۳۰۰ اسب بخار است. هر چه توان جت اسکی بالاتر باشد افراد با اوزان بالاتر هم می توانند از آن استفاده کنند. حداکثر وزن افراد باید کمتر از ۱۲۳ کیلوگرم باشد.

همان طور که خودتان می دانید این ورزش تلفیقی از هیجان و لذت ورزش های جت اسکی، اسکی روی آب، اسکی روی برف و شیرجه است. افرادی که مایل به اجاره دادن این وسیله ورزشی در کلوب های دریای هستند، باید دارای گواهینامه راندن جت اسکی بوده، دوره مربیگری فلائی بورد را به خوبی پشت سر گذاشته و کمی هم در مورد احیای غریق اطلاعات داشته باشند تا مجوزهای لازم برای آن ها صادر شود.
* کلیه افراد بالای ۲۸ سال می توانند از دستگاه استفاده کنند؛ مادامی که در سلامتی کامل به سر برده و نکات ایمنی را رعایت کنند.

مکان های قابل استفاده فلائی بورد

این وسیله ورزشی مفرح قابل استفاده در استخرها، کلوب های دریایی، اسکله های تفریحی و دریاچه ها می باشد. برای آموزش دوره های مبتدی، حداقل عمق مورد نیاز دو و نیم متر می باشد. چنان چه قصد گذراندن دوره های پیشرفته و شیرجه زدن به داخل آب را داشتید حداقل عمق باید ۴ الی ۶ متر باشد.

این افراد سراغ فلائی بوردینگ نروند

۱. افرادی که دچار عارضه های در کتف هایشان هستند.
۲. افرادی که عضوی از بدنشان را گچ گرفته اند.

حداقل عمق بین ۵، ۶ متر لازم است. حداکثر ارتفاعی که با این وسیله ورزشی می توان از سطح آب داشت ۱۵ متر و حداکثر سرعت افقی بر روی سطح آب ۱۱ کیلومتر در ساعت است. همچنین حداقل قد برای استفاده از دستگاه یک متر و سی و پنج سانتیمتر است.

مسابقات جهانی فلائی بوردینگ

اولین دوره مسابقات فلائی بوردینگ جهانی در ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ در دوحه قطر برگزار شد که در آن پنجاه شرکت کننده از هفده کشور جهان حضور داشتند. پس از دو روز رقابت، سرانجام استفان پراباس فرانسوی به مقام نخست دست یافت و پیتر برگلاند سوئدی و تری آندریوس آمریکایی به ترتیب دوم و سوم شدند. دومین دوره مسابقات جهانی در ۱۲ نوامبر ۲۰۱۲ مجدداً در همان دوحه قطر انجام شد که این بار



گفتگو با مادر شهیدان خالقی پور

صبر و صبوری

ابالفضل (ع) پهن می کردیم. در مناسبت ها و تولد قربانی می کردیم. داود بچه آرام و تپلی بود. از همان کودکی ساکت و متفکر بود. بیشتر از سنش می فهمید.

- رسول چه شخصیتی داشت؟

رسول برعکس داود شلوغ، سرزنده و شاد بود. بین داود و رسول ۲ سال اختلاف سنی بود و ۴ سال بعد از رسول علیرضا به دنیا آمد.

- از کودکی علیرضا بگویند؟

علیرضا بچه زرنگ و ساعی بود همیشه دوست داشت چیزی را ابتکار کند و نوآفرین بود.

- از حضور خانواده خالقی پور در جریانات انقلاب بفرمایید؟

خدا رو شکر می کنیم خانواده ما از اول در کنار انقلاب بود و جز افتخارات ما این بود که قبل از انقلاب حاج آقا در مجالس مردانه در همه جا واقعیات را بیان می کرد. از طرف ساواک به حاج آقا اخطار داده بودند که زیانت را نگذار.

اوایل انقلاب بود یک ماشین پیکان داشتیم صبح بچه ها را آماده می کردیم و یک سفره نان می گذاشتیم در ماشین و می رفتیم جلو دانشگاه تهران و در راهپیمایی ها و تظاهرات شرکت می کردیم. بچه ها را می بردیم و به بحث های سیاسی گوش می دادند و خوب متوجه جریانات انقلاب بودند.

بچه ها و حاج آقا در راه انقلاب بودند تا ۵ آذر روز تشکیل بسیج به فرمان حضرت امام (ره)، ظهر بود داود از مدرسه آمد اخبار را شنیده بود گفت: «بابا پاشو برویم مسجد امام حسن (ع) اسممون رو بنویسیم حضرت امام فرمودند بسیج بیست میلیونی رو تشکیل بدید.» آن روز همه رفتیم و ثبت نام کردیم خدا را شکر از روز اول بسیج تا الان بسیجی هستیم.

بچه ها در مدرسه بودند و در فعالیت های بسیج شرکت می کردند. در گوشه خانه یک دستگاه تکثیر گذاشته بودند که از قبل انقلاب نامه ها و اعلامیه های امام را تکثیر و پخش می کردند.

- اولین کسی که از خانواده خالقی پور به جبهه اعزام شد چه کسی بود؟

سال ۱۳۶۰ بود که حاج آقا به پادگان الله اکبر اسلام آباد غرب از طرف هلال احمر به عنوان رزمنده اعزام شد. اواخر سال ۶۰ بود که تعطیلات شروع شد و هنوز در جبهه بود. آن زمان داود یک نوجوان ۱۵ ساله بود، گفت: «مادر تابستان بچه ها از ستاد دانش آموزی برای جبهه اعزام دارند، من می خواهم جبهه بروم.» موافقت کردم و او را راهی

نام های داود در ۴۴/۰۳/۰۱، رسول ۱۳۴۶/۱۰/۱۰ و علیرضا ۱۳۵۰/۱۰/۱۶ به دنیا آمدند و به شهادت رسیدند، امیرحسین در سال ۶۵/۰۱/۱۲ به دنیا آمد و تک دخترم متولد ۵۶/۰۷/۲۲ است.

- پرورش چنین فرزندی با این چنین بینش مستلزم وجود خانواده انقلابی و جهادی است، حاج آقا خالقی پور در انقلاب و دوران دفاع مقدس حضور داشته اند؟

مادر شهید: حاج آقا جز انقلابیون بود و از سال ۶۰ تا ۶۷ در منطقه بودند. ۲ سال از طرف ستاد مرکزی به لبنان اعزام شدند و در شهر بعلبک فعالیت داشت. اما متأسفانه چون ایشان دچار عارضه قلبی شدند و جراحی کردند یک سری از خاطرات را به یاد نمی آورند. البته گوششان هم در لبنان در اثر اصابت خمپاره در نزدیکی شان دچار مشکل شده است.

- صحبتتان را با بررسی کودکی داود و بیان ویژگی های ایشان در همان کودکی آغاز کنیم.

مادر شهیدان: به دلیل اینکه دو فرزند اولم را از دست داده بودیم، زمانی که داود به دنیا آمد برای خانواده خیلی عزیز بود. برای تولدش سفره حضرت

سرزمین ما پر از شیرزانی است که جهاد را با صبرشان به تصویر کشیدند و صبر در مقابلشان سر تعظیم فرود آورد. زانی بزرگ که اسوه شان پایداری عمه سادات زینب کبری (سلام الله علیها) است. و چه زیبا این بانوان ایثار و مقاومت در دامن خود شیرمردانی را پرورش دادند که با خونشان نهال انقلاب را آبیاری کردند. در این شماره گفتگویی داشتیم با پدر و مادر شهیدان خالقی پور. این گفتگو بهانه ای بود تا با یادآوری رشادت های این قهرمانان، تاریخ شفاهی جنگ را به تاریخ نسپاریم.

- در ابتدا از شما بزرگواران می خواهیم خودتان را معرفی کنید

مادر شهیدان: بسم الله الرحمن الرحیم بنده مادر فروغ منهی متولد ۱۳۲۷ در زنجان هستم. پدر شهیدان: محمود خالقی پور در سال ۱۳۰۶ در زنجان به دنیا آمدم.

- در چه سالی ازدواج کردید و حاصل این زندگی مشترک چند فرزند بود؟

مادر شهید: اواخر سال ۱۳۴۱ ازدواج کردیم. ۶ پسر و یک دختر حاصل زندگی ماست. دو فرزند اولم که در سال های ۴۱ و ۴۲ به دنیا آمدند، در همان سنین کودکی از دنیا رفتند. ۳ پسر دیگرم که به

آمدم از زیر قرآن ردش کنم، گفتم: «خدا یا تو می‌دونی من هیچکس را جز این بچه‌ها ندارم اما اگر خونس به انقلاب، اسلام و مملکت ذره‌ای کمک کند، راضیم به رزائک». همچنین بغلم کرد، بوسید و گفت: «آفرین مادر، خاطر من جمع شد».

«حاج خانم؟» گفتم: «من چکار کنم؟» گفت: «هیچی برو وضو بگیر بیا دو رکعت نماز حاجت بخون». آمدم دو رکعت نماز خواندم اینقدر این نماز قشنگ بود. بعد از نماز بلوزی که گرفته بودم ببرم مشهد، تنم کردم، می‌خواستم روحیه‌ام عوض بشود و دشمن‌ها فکر نکنند من ناراحتم.

داود مفقودالاثر ماند، روز عید ساعت ۱ بعد از ظهر حضرت امام داشت صحبت می‌کرد من و بچه‌ها دور تلویزیون نشسته بودیم گوش می‌کردیم. در را زدند، رسول رفت در را باز کرد. برگشت گفت: «مامان یکی از دوستای داود با شما کار دارد». رفتم این بچه تا من را دید هول شد. سلام داد دستش را دراز کرد یک پلاک بدون زنجیر را به من داد گفت: «حاج خانم داود را آوردند فرودگاه، داود شیمیایی شده بود زنجیر در بدنش دهن شده نتوانستم در بیارم چیچی کردم پلاک را آوردم». خداحافظی کرد و رفت.

رو به قبله ایستادم گفتم: «خدا یا قبول کن و به ما هم صبر بده». بچه‌ها ناراحت شدند و گریه کردند. بعد از ظهر برادرم و برادر حاج آقا مطلع شدند و می‌خواستند به حاج آقا اطلاع بدهند.

حاج آقا در لبنان بودند و تنها جایی که به تلفن دسترسی داشتند پایگاهی در سوریه بود ما صبح زنگ زده بودیم قرار شد تا بعد از ظهر حاج آقا را احضار کنند.

حاج آقا که آمد پایگاه سوریه پای تلفن، برادر من نتوانست با او صحبت کند و بغض کرده بود. گفتم بیچاره را زهره ترک کردید. گوشی را گرفتم

اذان که می‌گفتند به شهادت رسید. جنازه‌اش ۱۰ روز در منطقه ماند. نیروهای ما عقب کشیدند، آنجا را شیمیایی زدند. تمام بدن این بچه پر از ترکش و شیمیایی شده بود.

– چه کسی خبر شهادت را به شما داد؟

در همان زمان رسول اصرار داشت برای ایام عید با قطار به اهواز برود برای انتقال مجروحین. گفتم: «رسول جان، برای عید قرار است پدر و داود بیایند برویم مشهد». ولی با اصرار زیاد از من اجازه گرفت. یک روز مانده بود به عید رسول باید اعزام می‌شد. ولی شب قبلش به او خبر دادند که داود شهید شده به من چیزی نگفت. می‌دیدم مدام در انباری رفت و آمد داشت و چیزی زیر لباسش پنهان می‌کند. عکس و وصیتنامه داود بود، می‌برد برای تکثیر. ظهر یکی از خانم‌های رزمنده که دوستم بود مهمان خانه ما بود. علیرضا را فرستادم مسجد که به رسول یادآوری کند که از قطار جا نماند. رسول برگشت خانه و گفت: «مامان من نمیرم». گفتم: «چرا؟» گفت: «مدیرمان اجازه نداده».

بلند شدم گوشی را بردارم با مدیرشان صحبت کنم، ممانعت کرد. گوشی را گرفتم و ایشان گفتند: «حاج خانم شما در جریان نیستید؟» گفتم: «نه، امروز رسول هم قرار است برود». گفت: «بله می‌خواست بره. اما داودتون شهید شده مفقودالاثر است».

اول خیلی برام سخت بود، گوشی از دستم افتاد. آن خانم مهمان ما انگار فرشته بود، برگشت گفت:

کردم. به دهگلان کردستان اعزام شد و ۳ ماه آنجا بود. و مهر ماه برگشت و به مدرسه رفت.

حاج آقا جبهه بود و داود هم مدرسه می‌رفت و در پادگان امام حسین(ع) فعالیت می‌کرد و در ایام تعطیلات به جبهه اعزام می‌شد. اوضاع به همین منوال گذشت تا اواخر مهر ماه یا اوایل آبان ماه ۱۳۶۲ بود که حاج آقا از طرف ستاد مرکزی به لبنان اعزام شد. داود در عملیات والفجر مقدماتی، والفجر ۱، والفجر ۲ حضور داشت. اوایل دی ماه بود که داود دوباره قصد رفتن داشت، گفتم: «بابات دم رفتن چی گفت؟» حاج آقا دم رفتن گفته بود: داود جان امکان داره من دیر بیام یا اصلاً نیام و تو پسر بزرگ خانواده هستی. بچه‌ها را به تو می‌سپارم». داود گفت: ما مادری مثل تو داریم و هیچ غم و غصه‌ای نداریم و بهت افتخار می‌کنیم. شما تنها نیستید خدا همیشه با شماست اجازه بدید من برم. من عددی نیستیم که خدا ما رو قبول کنه اما می‌خواهم آماده باشید که اگر جنازه من و بابا را آوردن در این خونه با استقامت باشید که دشمن‌ها کور شوند. گفتم: «چشم».

آمدم از زیر قرآن ردش کنم، گفتم: «خدا یا تو می‌دونی من هیچکس را جز این بچه‌ها ندارم اما اگر خونس به انقلاب، اسلام و مملکت ذره‌ای کمک کند، راضیم به رزائک». همچنین بغلم کرد، بوسید و گفت: «آفرین مادر، خاطر من جمع شد». آبی که می‌خواستم پشت سرش بریزم را از دستم گرفت و ریخت پای گلدون، گفت: «خودت گفتی اسراف حرام است».

روز ۱۳۶۲/۱۲/۲۲ در عملیات خیبر زمانی که خبر شهادت حاج ابراهیم همت را به بچه‌ها دادند، رزمنده‌ها با تمام توانشان جنگیدند و یک ساعت بعد داود به شهادت رسید. از خبر شهادت شهید همت دیوانه شده بود. داود تیربارچی بود و یک خمپاره به سنگرشان خورده بود، دوستش در جا شهید شده بود روی پای داود می‌افتد در پای دیگرش خمپاره رفته بود و از نزدیک‌های زانوش در آمده بود.

فرمانده‌اش گفت چون آتش زیاد بود کسی نتوانسته بود برود کمک و در همان حال تکبیر گویان، یا مهدی گویان





نمیشی؟ گفت: مادر هیچکی نیست چیه، چرا منو دوست نداری؟ گفتم: چرا دوست ندارم. گفت: تو داداش رو دوست داشتی معلومه. گفتم: چرا؟ گفت: من ۳ بار رفتم پایگاه ابوذر منو قبول نمی‌کنن، میگن کوچیکی. ۳ بار شناسنامه شو عوض کرده بود دائم فتوکی می‌کرد و می‌نوشت ولی قبول نمی‌کردند. بغلم کرد گفت مامان تو رو خدا اگر تو راضی باشی منو قبول می‌کنند. فردا

صبح رفت و اومد، قدش هم بلند بود، پرید بالا و گفت مامان قربونت برم من فردا عازم. فردا رفتم مسجد امام حسن(ع) برای راهی کردن علیرضا. جمعیت زیادی بود یک خانم اومد گفت حاج خانم اون خبرنگارها با شما کار دارند گفتند خانم خالقی پور کجاست؟ رفتم. گفت همسرتون جبهه است؟ گفتم: بله، گفت: پسر تون جبهه است؟ گفتم: بله. گفت: یکی از پسر اتون هم شهید شده؟ گفتم: ماشاءالله آدرس ما رو خوب می‌دونید. گفت: پرسیدم. الان بگید برای چی اومدید مادر؟ گفتم: اومدم پسر سومم رو راهی کنم. گفت: باز داری؟ گفتم: بله. گفت: چندتا؟ امیرحسین ۲ سال و نیم سن داشت که نشون دادم و گفتم همین. بعد موند و نگاه کرد گفت ناراحت نیستی الان هیچکی خونه تون نیست؟ گفتم: چرا خیلی ناراحتم گفت: پس چرا می‌گذاری برونند؟ گفتم: اونطوری ناراحت نیستم که شما می‌گید. ای کاش به اندازه تعداد موهای سرم داشتم و در این راه پر هدف فدا می‌کردم چرا تموم شد چرا همین ۳ تا. گفت مادر ۱ بار دیگه بگو. بعدش خداحافظی کرد و گریه کرد. بعدها فهمیدم شهید آوینی بود که با من مصاحبه می‌کرد.

در همان عملیات علیرضا هم از ناحیه ریه‌ها و پاهاش شیمیایی شد. یک هفته گم شد. نگفت شیمیایی شدم صدش در نمی‌آمد، پاهاش زخم بود ۱ کیسه دارو دستش بود. گفتم: علی جان چی شده؟ گفت: سرما خوردم. دو روز بعد رسول از منطقه مثل قرقی آمد. گفت مادر نیا جلو تو بچه شیر میدی شیمیایی میشه. لباس‌ها و فانوسش را گذاشت تو چغیه و برد سوزوند.

بعد حاج آقا زنگ زد گفت از بچه‌ها چه خبر؟ گفتم علیرضا بیمارستان بستری شده، که ایشان باز هم برگشت.

نوشته مامان سریع الرضا بود اول با من تشر و با دعوا گفت منو تنها می‌داری بعد اومدم به گوشه نشستیم، دلش سوخت گفت: حالا چی بذارم ببری؟ می‌گه اینو که گفت جیگر من سوخت برای مادرم. با اون ناراحتیش و تنهایی نخواست دل من بشکند. و راهی شد.

اون موقع من جوان بودم ۳۴ سالم بود که داود شهید شد. رفت ساکش را آورد دیدم یک قرآن و یک کتاب معراج السعاده گذاشته و چند لنگه جوراب سوراخ و پیرهنش که دکمه نداشت. گفتم: می‌خواستی این‌ها رو ببری؟ براش یک ساک جمع کردم و راهی شد. در همان عملیات باتلاق درست شده بود و بچه‌ها در باتلاق گیر کرده بودند بعد بچه‌ها اومدن اسلحه‌ها رو با چغیه بستن چندتا از بچه‌ها را از اون باتلاق نجات دادند و کشیده بودند بیرون، رسول هم تا کمر اونجا بود. اونجا رو بردن بیمارستان. کسی که شاهد این بود که رسول در باتلاق گیر کرده روز سالگرد داود با ما تماس گرفت و گفت: من با آقا رسول دوست بودم من داشتم می‌اومدم خونه دیدم بچه‌ها به عده رفتن تو باتلاق گیر کرده بودن رسول شما هم اونجا بود. حالا می‌خوام بگم دومین شهیدتون هم خدا قبول کرد. تنم لرزید نشستیم. نمی‌توانستم کاری کنم. ۳ روز بعد از سالگرد داود، رسول آمد. درسش را خواند تا عملیات کربلای ۵ دوباره به منطقه رفت. در این عملیات رسول از ناحیه دستش ۲ تیر مستقیم خورده بود، که رسول برگشت خونه. حاجی هم زخمی برگشت یک ماهی ماند بعد دوباره رفت تا آخرای سال ۶۶. بعد از رفتن حاجی و رسول، علی یقه منو گرفت که منم می‌خوام برم جبهه. علی همیشه حرفش رو به کرسی می‌نشوند اونم اون موقع ۱۴ سال و ۷ ماهش بود. گفتم: علی جان هیچکی توی خونه به جز تو نیست چرا متوجه

گفتم: «حاج آقا رزمنده خسته نباشید؟ می‌خوام یک خبر بهت بدم، با مشیت محکم با اسرائیلی‌ها بجنگ. خدا به ما یک امانت داده بود به ما هم کمک کرده بود در بزرگ کردنش کوشا باشیم الان امانتش را گرفت.» گفت: «یه خورده واضح‌تر بگو.» گفتم: «داود به شهادت رسید.» بنده خدا یه مکث کرد بعد انا لله انا الیه راجعون گفت. به من گفت ما عددی نیستیم و دشمن اسلام زیاده یه کاری نکنید دشمن شاد بشیم. مواظب خودتون باشید. پنجم عید بود و هواپیمایی نبود که حاجی به ایران برگردد. آن زمان آقای محتشمی سفیر ایران در سوریه بود و در جریان یک بمب گذاری دستش مجروح شد که به واسطه انتقال ایشان، حاج آقا هم همراهشان آمدند. پنجم فروردین سال ۱۳۶۳ داود را در قطعه ۷ بهشت زهرا به خاک سپردیم.

- بعد از این اتفاق رفتن رسول به تأخیر افتاد؟

بله. تقریباً نزدیک سالگرد داود بود که عملیات بدر داشت شروع می‌شد. دیدم رسول مدام میاد خونه و برمی‌گرده. تو خاطرات خودش نوشته بود: «آدمم دیدم مادر دارد دور لحاف می‌دوزد. بعد رفتم انباری برای خودم یه ساک گذاشتم یه خورده لباس گذاشتم نمی‌توانستم به مامان بگم، آدمم به مامان بگم اما جرات نمی‌کردم، بابام هم منطقه بود. بالاخره یک دفعه اومد می‌خواستیم لای در رو باز کنم بدوم گفتم: مامان بچه‌ها فردا عازم هستن منم می‌خوام برم. گفتم و در رفتم. مامان از پشت سر گفت بیا بیا ببینم چه خبره؟ تو دیوونه‌ای، سالگرد برادرته می‌خوای منو دست تنها بذاری؟ می‌خوام سالگرد بگیریم کجا میری؟ گفتم: بچه‌ها هستن سالگرد بگیرن.» گفت: مامان بچه‌ها هستن بابا هم میاد. اونجا

رسول راضی نبود هر دو برادر در یک گردان باشند. یک روز قبل از اعزام به علیرضا گفت امروز تو خونه می‌مونی تا مادر سیر تو رو ببینه. علیرضا حرف رسول رو قشنگ گوش کرد صبح تا شب خونه ماند لباساشو جمع می‌کرد، اتو می‌کرد، کتاب جمع می‌کرد و توی خونه آواز می‌خوند

می‌دود و یا زهرا یا زهرا میگه. بعد شروع کرد به خواندن زیارت وارث. چند جمله رو نخونده خمپاره بعدی خورد اونم یه یا الله گفت دیگه منم بیهوش شدم. نگو با همون خمپاره جفتشون شهید شدند. جفتشون شب ۱۳۶۷/۰۵/۰۵ در شلمچه به شهادت رسیدند. نیروهای ما عقب نشینی کردن ۴۰ روز جنازه‌ها موند. حاج آقا ۴۰ روز با هواپیما می‌رفت از این شهر به اون شهر. می‌گفتند گم شدن. گفت برم ببینم تو کما هستی یا بیمارستان‌ها. بعد ۴۰ روز محرم بود دوستای رسول اومدن دسته انصارالحسین اومدن از اینجا رد بشن. یکی شون گفت خاک تو سر ما حاج خانم رسول یه بچه ای از مسجد امام حسن(ع) تو منطقه می‌موند ۴۰ روزه از این بچه‌ها خبر نداریم فردا نه پس فردا ما یک اکیپ تشکیل میدیم می‌خوایم بریم حاج اقا رو آماده کن کارت جنگی شو بذار که بریم. حاجی رو بردن رفته بودن دیده بودن بین اهواز و خرمشهر یک معراج بود. گفته بودند ۳۵ شهید آوردن جنازه‌ها رو بردن و مبادله کردن دیده بودند تو این لیست اسم بچه‌ها هم هست .

۵ مرداد شهید شدن ۸ شهریور اونها رو آوردن با روز سالگرد شهید رجایی و باهنر بود. اون روز دفنشون کردند.

- کدوم قطعه؟

همون بغل داود قطعه ۲۷ ردیف ۱۳ قبر ۲۹ و ۳۰ .

رسول این دفعه نمیدانید باید تو گردان ما یک خالقی پور باشه دوستاش منو آوردن. گفتم خدا هر چی بخواد همون میشه، تو کلت به خدا باشه.

عملیات مرصاد رسول فرمانده بوده، قطع نامه که صادر شد نشسته بودند در چادر چایی می‌خوردند رسول یک دفعه سرشو گذاشت رو دوش علی و گفت بچه‌ها، موندن ما دیگه صلاح نیست. خدایا تمام عمر ما را فدای یک لحظه عمر امام بکن. گفت و چشاش پر از اشک شد، چرخید و رفت. شب عملیات علی یک تفنگ داشت که برایش دوربین نصب کرده بود.

شب عملیات علی و دامادمون سید جواد جعفری رفته بودند تو عمق خاک عراق در پادگان زید. سیدجواد گفته بود علی برگردیم. علی گفته بود اجازه بده شکارمو بزنم که علی از ناحیه ران تیر خورد. با صدای داد زدن سید جواد، رسول آمده بود علی رو به کول گرفت. چون قد علی از رسول بلندتر بود پاهای علی را سید جواد گرفته بود. در حال حرکت علی می‌گفت: آخه ما چکار کردیم چرا ما شهید نشدیم چرا قسمت ما نشد، بازم نشد. رسول گفته بود: پات داره خونریزی می‌کنه ساکت باش. خدا رو چه دیدی یه وقت دیدی دوتایی شهید شدیم. علی این رو که شنید خوشحال شد و خونی که به صورتش بود از پشت به صورت رسول مالید. جفتشون صورتشون خونی شد. از اون ور یک منور زدن همه جا روشن شد همون لحظه یک خمپاره خورد درجا علیرضا از پشت رسول افتاد و شهید شد. سیدجواد زخمی شد از ناحیه سر و می‌گفت: من وقتی افتادم احساس می‌کردم رسول

۱ ماه گذشت رسول دوباره رفت منطقه، ۱ ماه بعدش علی باز گیر داد من باید برم. گفتم: علی جان تو مریضی. گفت: مادر اگر نذاری برم فردای قیامت در مقابل حضرت زهرا(س) یقہات رو می‌گیرم. گریه کردم و گفتم من تو این دنیا خیلی سوختم اونجا هم می‌خواهی منو به آتش ببری.

باباش داشت می‌رفت مسجد و غروب بود. پاهای باباش رو بغل کرد گفت بابا فقط این دفعه فقط این بار . این که گفت باباش هیچی نگفت. باباش که قبول کرد اینقد خوشحال شد. فردا اعزام شد. آن زمان رسول گردان مالک بود و علیرضا گردان مقداد، علیرضا می‌خواست به گردان مالک منتقل بشه، رسول راضی نبود هر دو برادر در یک گردان باشند. یک روز قبل از اعزام به علیرضا گفت امروز تو خونه می‌مونی تا مادر سیر تو رو ببینه. علیرضا حرف رسول رو قشنگ گوش کرد صبح تا شب خونه ماند لباساشو جمع می‌کرد، اتو می‌کرد، کتاب جمع می‌کرد و توی خونه آواز می‌خوند: چندین جوان مه جبین خوابیده‌اند زیر زمین. « با من شوخی می‌کرد، می‌گفت: منو سیر دیدی؟ کبابم می‌کرد و من نمیدونستم. یک روزی برای تشیع جنازه دوستش اومده بود روز بعد که می‌خواست راهی بشه دلم خیلی گرفت. گفتم: من چه گناهی کردم همه میرید به فکر من نیستید این صدای مارش که می‌شنوم تمام وجودم میسوزه من کلافه میشم اذیت میشم.

گفت: مامان من قول میدم تند تند خبر میدم بهت. گفتم: اصلا نمیخواهم از زیر قرآن ردت کنم. گفت: دیگه اونو خودت میدونی مونده به لطف من میرم. دیدم راه افتاد رفتم از پله از پشت پیرهنشو گرفتم کشیدم گفتم داری میری؟ گفت: خوب خودت گفتی. برگشت اومد از زیر قرآن ردش کردم از پله ها داشت می‌رفت گفت مامان ماشاءالله خیلی میدونی، اما نمیدونم چرا قبول نمیکنی. وقتی جبهه و جنگ هست رو بچه‌ها حساب باز نکن، بعد جبهه و جنگ هر چی برات موند همونه. به آخرین پله که رسید گفت تو یه پسر داری اونم امیرحسینه. رو ما حساب باز نکن. اینو گفت و من مات و مبهوت مانده بودم که این چی میگه . در رو بست و رفت.

رفت بعد از ۲ روز رسول زنگ زد و گفت: دیدی علیرضا کار خودشو کرد گفت نیمای ولی اومده گردان ما. علی زود گوشی رو گرفت گفت مامان من نمی‌اومدم ولی دوستای رسول گفتن



مقدار مگاپیکسل بالاتر در دوربین دستگاه، به معنای کیفیت بهتر تصویر نیست. حتی جالب است بدانید در برخی موارد، مگاپیکسل بیشتر حتی به معنای ثبت جزئیات بیشتر در تصویر هم نیست! یک معیار بسیار بهتر برای تخمین سطح کیفیت دوربین دستگاه، توجه داشتن به اندازه‌ی سنسور دوربین است

ویژگی مبهم گوشی‌های هوشمند

آنجا که نباید فریب اسمارت‌ها را خورد

این مسأله را در نظر داشته باشید که اگر همه‌ی شرایط یکسان باشد، سنسور دوربین بزرگ‌تر، کیفیت بهتری در تصاویر در قیاس با نمونه‌ی کوچک‌تر ارائه می‌کند.

به بیان دیگر، صرفاً بخاطر اینکه مثلاً اکسپریا زد ۳ از دوربین

۲۰.۷ مگاپیکسلی بهره می‌برد تصور

نکنید الزاماً کیفیت بهتری در قیاس با گلکسی نوت ۴ که به دوربین ۱۶ مگاپیکسلی مجهز شده در اختیاران خواهد گذاشت. در حقیقت براساس آزمایش‌های صورت گرفته، کیفیت کلی تصاویر ثبت شده توسط گلکسی نوت ۴ بهتر از اکسپریا زد ۳ است.

۳. هسته‌های بیشتر پردازنده

اغلب فعالان فناوری می‌دانند که تعداد هسته‌های پردازنده تنها قسمتی از ماجراست و فاکتور اصلی در عملکرد دستگاه به شمار نخواهد آمد. جای تردید نیست که چیپ ۲ هسته‌ای ۸۸ قرار گرفته در آیفون ۶ و آیفون ۶ پلاس بسیار قدرتمند هستند. بنابراین دفعه‌ی بعدی که یک گوشی هوشمند ۸ هسته‌ی پردازشی دیدید، تنها تصور نکنید که این بازی اعداد است و چون ۸ از ۲ بزرگ‌تر است پس این دستگاه قدرتمندتر خواهد بود. یکی از دلایل این مسأله، ناتوانی پلتفرم‌ها و سیستم‌عامل‌ها در استفاده‌ی صحیح و کامل از توان بیش از دو هسته‌ی پردازشی است و این مسأله نه تنها در خصوص پلتفرم و اپلیکیشن‌های پیش فرض، بلکه در خصوص برنامه‌های توسعه داده شده توسط توسعه‌دهندگان غیررسمی نیز صدق می‌کند.

جدای از محدودیت‌های پلتفرم، موارد بسیار دیگری نظیر نوع معماری، فرکانس کاری و لیتوگرافی پردازنده نیز در سطح عملکرد دستگاه اثر قابل توجهی دارند.

۴. پشتیبانی از دو سیم‌کارت

اغلب گوشی‌های هوشمند موجود در بازار غرب تنها با یک ورودی سیم‌کارت فروخته می‌شوند اما در اغلب نقاط دنیا و به خصوص کشورها و بازارهای در حال توسعه نظیر ایران، با شرایط متفاوتی روبرو هستیم. در چنین بازارهایی معمولاً مصرف‌کننده آزاد است میان مدل تک سیم‌کارت و دو سیم‌کارت به انتخاب بپردازد. گزینه‌ی دو سیم‌کارت همیشه به‌خاطر ارائه‌ی انعطاف بیشتر در مدیریت اپراتورهای مختلف و در نتیجه مدیریت بهتر هزینه‌ها و مخاطبین برای کاربر اغواکننده است. متأسفانه بارها به افرادی برخورد کرده‌ایم که هیچ اطلاعی از محدودیت‌های فناوری محبوب دو سیم‌کارت که اغلب دستگاه‌ها به استفاده از آن می‌پردازند ندارند.

داشته باشید.

اول از همه آنکه، اسپیکر دوگانه و مجزا الزاماً به معنای دو کانال صوتی متفاوت نیست. کانال‌های صوتی جداگانه یکی از الزامات صدای استریو است که باید حتماً آن را در نظر بگیرید. اما حتی زمانی که یک گوشی هوشمند صوت را از دو کانال مجزا نیز هدایت کند، باید بدانید که برای ایجاد حالت استریو، محل قرارگیری این اسپیکرها نیز اهمیت کاملاً حیاتی دارد. به بیان دیگر، اگر هر دو اسپیکر به اصطلاح استریوی دستگاه در یک سمت قرار گرفته باشند، هیچ چیز از تجربه‌ی صدای استریو بدست نخواهید آورد. البته برخی از گوشی‌های هوشمند به اسپیکرهای استریو قدرتمند در قسمت بالا و پایین مجهز می‌شوند که صدای خروجی فوق‌العاده‌ای را ارائه می‌کنند و از این قاعده مستثنی هستند.

۲. مگاپیکسل‌های دوربین

مقدار مگاپیکسل بالاتر در دوربین دستگاه، به معنای کیفیت بهتر تصویر نیست. حتی جالب است بدانید در برخی موارد، مگاپیکسل بیشتر حتی به معنای ثبت جزئیات بیشتر در تصویر هم نیست! یک معیار بسیار بهتر برای تخمین سطح کیفیت دوربین دستگاه، توجه داشتن به اندازه‌ی سنسور دوربین است که درون گوشی‌ها قرار گرفته.

حالا دیگر گوشی‌های هوشمند موجود در بازار آن قدر به هم شبیه هستند که تفاوت قائل شدن بین آنها کار ساده‌ای نیست. اما در این میان تفاوت‌هایی در جزئیات وجود دارد که می‌تواند بر کلیات هم تأثیر بگذارد. با توجه به تعداد بسیار زیاد گوشی‌های هوشمند موجود در بازار که البته بسیاری از آن‌ها چندان هم تفاوتی با یکدیگر ندارند، این وظیفه بر قسمت بازاریابی شرکت‌ها محول خواهد شد که منافع سازنده را پیش برده و موجب فروش دستگاه‌ها شوند. این مسأله به وضعیتی ختم می‌شود که در آن به خانواده و دوستان هشدار می‌دهیم که هرآنچه سازنده در محتوای تبلیغاتی خود به آن‌ها می‌گوید را چشم‌پسته باور نکنند.

در اغلب موارد، هدف صحبت ما نمایشی از حقایق اصلی است که اگر تخصص کافی در این حیطه نداشته باشید و قادر به تشخیص تفاوت‌های مهم نباشید، می‌تواند موجب سوءتفاهم و فریب خوردن شما شود.

۱. اسپیکرهای استریو دوگانه

گاهی اوقات سازندگان تصمیم می‌گیرند با جای دادن دو اسپیکر «استریوی» جداگانه در دستگاه به اغوا کردن مشتری بپردازند. در این خصوص لازم است حتماً چند نکته را در ذهن

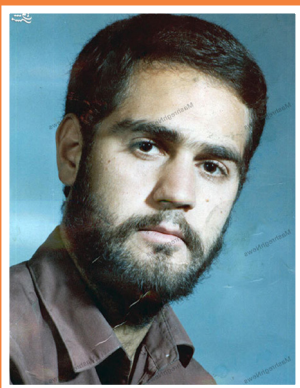




صفحه اصلی | دوستان | آرشیو | تماس با ما | عناوین مطالب

نام و فامیلی حسرت برانگیز یک مرد

«مهدی عاشق الحسینی» به تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۳۹ شمسی در «مشهد مقدس» متولد شد. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس «بسیج مستضعفین»، مدتی با کسوت بسیجی در جبهه‌های نبرد حاضر شد و سپس به سپاه پاسداران پیوست و در «لشکر ویژه شهدا» به مجاهدات خود ادامه دارد.



«مهدی عاشق الحسینی»، سرانجام در اول تیرماه ۱۳۶۳ شمسی، هم زمان با لیالی قدر، طی عملیاتی در «مهاباد» بال در بال ملائک گشود.

از این پاسدار شهید که نام فامیلی حسرت برانگیزش بسیار به یاد ماندنی است، وصیت‌نامه‌ای به جا مانده است که شما را به خواندن آن توصیه می‌کنیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

درود بر رهبر کبیر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی، سلام و درود بر شهدا و رزمندگان از کربلا تا انقلاب مهدی (سلام الله علیهم)، سلام و درود بر ملت پایدار و سازش‌ناپذیر ایران در مقابل ابر قدرت شرف و غرور. «لَتَبْلُوَنَّ

فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ» یعنی این که حتماً به وسیله اموال‌تان و جان‌تان آزمایش می‌شوید. هم چنان که این آیهی شریف می‌فرماید کسانی که ایمان به خدا آورده‌اند حتماً به وسیله‌ی اموال‌شان و جان‌شان آزمایش می‌شوند. پس معلوم می‌شود که با نماز و روزه انسان تنها به بهشت نمی‌رود بلکه با این اموال که جمع‌آوری کرده، این‌ها را با اندازه‌ای که در توان دارد در راه خدا انفاق و یا به جبهه‌های حق علیه باطل در راه خدا و برای رضای خدا بدهد. آن هم فقط برای رضای خدا. دیگر نباید برای ریا باشد. باید اجرش را هم در روز قیامت از همان جا بگیرد. دوم، شما حتماً به وسیله جان‌تان که خیلی عزیز هست آزمایش می‌شوید. یعنی کسانی می‌توانند باید به جبهه‌ها بیایند که مخلصانه در جبهه‌ها کار کنند و حتی از شهادت هم نهراسند، نه این که بنشینند در خانه و بگویند ما به جبهه کمک می‌کنیم. باید هم کمک کرد و هم به جبهه آمد. اگر از این دو امتحان اموال و جان قبول شد، بعد خاطرات جمع باشد که خداوند از شما راضی است. این را هم بدانید که شیطان لعین ابلیس در کمین است که هر فرد از افراد بشر را نگذارد خبری از او سر بزند و اگر سر زد سعی او این است که آن را خراب کند و به آخر نرساند تا بهره نبرد. مثلاً آن امر خیر را به عجب و ریا می‌اندازد و این را هم بداند که شیطان‌های جنی و انسی همیشه و در همه جا با شما صحبت می‌کنند. شیطان انسی همان کسانی هستند که همیشه نق می‌زنند و کارشان احتکار کردن و تهمت زدن و فحش دادن به امام و روحانیون و یاران امام است که شما باید این‌ها را از خودتان دور کنید که اگر شما این‌ها را از خودتان دور نکنید شما را فاسد می‌کنند، حالا می‌خواهد هرکس باشد، اعم از عمه، پسر عمه یا فرزند یا هرکس می‌خواهد باشد. این شیطان‌های انسی از منافق بدترند هم چنان که منافق از کفار بدتر است. این شیطان‌های انسی از منافق هم بدتر است چون این‌ها ناآگاهانه دارند گوش به حرف آمریکا و شوروی می‌دهند و هر چه آن‌ها می‌گویند این‌ها عمل می‌کنند و خودشان هم خبر ندارند. ما این همه شهید داریم می‌دهیم، این‌ها دارند داد و فریاد برای شکم می‌زنند. این‌ها کسانی هستند که خداوند آن‌ها را به خودشان وا گذاشته است.



بصورت خلاصه، اولین چیزی که در خصوص دستگاه‌های مجهز به دو سیم‌کارت در حالت آماده به کار باید بدانید این است که هنگام استفاده از شبکه‌ی داده یا برقراری تماس با یکی از این سیم‌کارت‌ها، دومین سیم‌کارت در حالت آماده به کار منتظر خواهد ماند که به عبارت دیگر یعنی خارج از دسترس خواهد بود. مورد دوم اینکه، در اغلب موارد ورودی سیم‌کارت دوم تنها قادر به پشتیبانی از شبکه‌ی مخابراتی نسل دوم یا GSM ۲G است و در آن خبری از اینترنت پرسرعت یا سایر مزیت‌ها نخواهد بود. در مجموع اگر از کسانی هستید که دائماً در حال پاسخگویی به تماس بوده و انتظار دارید از هر دو سیم‌کارت بصورت همزمان در دسترس باشید، بهتر است به دنبال دستگاه‌هایی با دو سیم‌کارت همزمان فعال باشید که نمونه‌های واقعی آن بسیار نادر است.

۵. فضای ذخیره‌سازی داخلی اندک در آرای پشتیبانی از کارت حافظه

در بسیاری موارد، سازندگان گوشی‌های هوشمند برای ارائه‌ی دستگاهی مقرون به صرفه مجبور هستند از سر و ته فضای ذخیره‌سازی داخلی آن بزنند. در ذهن اغلب کاربران و خریداران، این مشکل معمولاً به سادگی و با در دسترس بودن ورودی کارت حافظه‌ی microSD حل شدنی خواهد بود. این درگاه‌ها معمولاً حداقل تا ۳۲ گیگابایت کارت حافظه را پشتیبانی می‌کنند که برای پاسخگویی به نیاز اغلب افراد کفایت خواهد کرد. درست است؟

اما حقیقت به همین سادگی نیست. کارت‌های حافظه‌ی microSD معایب عمده‌ای نیز با خود به همراه دارند. در اندروید ۴.۴ کیتکت و نسخه‌های پس از آن، گوگل قابلیت ذخیره‌ی اپلیکیشن‌ها در حافظه‌ی خارجی را حذف کرد و دلیل آن را به مسائل و نگرانی‌های امنیتی نسبت داد. این مسأله بدین معنا خواهد بود که شما قادر به ذخیره‌ی هیچ چیز جز فایل‌های رسانه‌ای خود بر روی آن microSD جادار نخواهید بود؛ مگر اینکه حاضر به روت کردن دستگاه باشید یا سازنده‌ی دستگاه، سیستم‌عامل را به گونه‌ای تغییر داده باشد که همچنان از این قابلیت پشتیبانی کند. با توجه به نیاز روزافزون اپلیکیشن‌ها به فضای بیشتر و نصب برنامه‌های گسترده‌تر، این مسأله می‌تواند به یک مشکل اساسی بدل شود. علاوه بر این، حافظه‌ی داخلی معمولاً از سرعت بالاتری برخوردار بوده و خود دستگاه‌ها نیز هنگام اسکن کردن کارت حافظه‌ی خارجی با مشکل مواجه هستند که در برخی مواقع موجب کندی و تاخیر در عملکرد دستگاه خواهد شد.

۶. سطح روشنایی بسیار بالای نمایشگر

هنگامی که سامسونگ گلکسی اس ۵ را به بازار روانه کرد، با تأکید بسیاری به این مسأله اشاره کرد که نمایشگر Super AMOLED قرار گرفته بر روی این دستگاه قادر است به سطحی از روشنایی با درجه‌ی ۷۰۰ نیت دست یابد. ظاهراً از نگاه سامسونگ این مورد یک برتری قابل توجه است که البته در مفهوم صحیح بوده و روشنایی بالاتر نمایشگر موجب کارکرد ساده‌تر با دستگاه در زیر نور مستقیم خورشید خواهد شد. متأسفانه باید گفت که اگرچه صفحه‌نمایش این دستگاه واقعاً قادر است به این سطح از روشنایی برسد، اما در مجموع، نحوه‌ی بیان این مسأله کاملاً گمراه‌کننده است.

دلیل این مسأله ساده است. شما هیچ‌گاه در شرایطی غیر از شرایط آزمایشگاهی و در حالت طبیعی به این سطح از روشنایی دست پیدا نخواهید کرد. در حقیقت برای دستیابی به اعداد ذکر شده توسط سامسونگ، لازم است ۹۹.۹۹ درصد از پیکسل‌های نمایشگر را خاموش کرده تا نیروی کافی برای رسیدن به این عدد برای پیکسل‌های باقی مانده فراهم شود. به بیان دیگر اگر شما در حال تماشای ویدیو، ثبت تصویر یا انجام هر کار دیگری با دستگاه خود هستید که بتوان آن را عادی دانست، صفحه‌نمایش دستگاه به میزان قابل توجهی تاریک‌تر خواهد بود.

۴۹

شاهد جوان شماره ۱۱۹

خانه مجازی ایش...

جای خالی یك لبخند

فاطمه نیرومندان

هنوز چشمان درخشان عسلی رنگ یحیی را که از خاک و دود به خون نشسته بود می‌توانست به خوبی مجسم کند.

سه روز بود که در محاصره بود که در همان خانه نیم‌سوخته از شهری که دیگر ویران شده بود گیر افتاده بودند و آخرین تیرهای‌شان را شلیک می‌کردند.

نمی‌دانست که بعد از چندین بار تلاش بی‌ثمر چرا یحیی تصمیم گرفت دوباره به کوچه پشتی نزدیک شود تا راه فراری پیدا کند. وقتی می‌رفت

شانه‌های پهن‌اش فرو افتاده بود و روی گونه‌های خوش رنگش قشری از خاک نشسته بود و حتی

برای لحظه‌ای گره از ابروانش باز نمی‌شد. چند تا زخمی جلوی چشمش جان داد بودند که دو تا از بهترین دوستانش بودند.

قبل از رفتن کنارش نشست و به دیوار تکیه داد. لب‌هایش را که به هم نزدیک می‌کرد پوست‌هایی

که در حال از دست دادن رطوبت‌شان بودند به هم می‌چسبیدند و از زیر آن‌ها خون بیرون می‌زد. گفت: «اگه گیر افتادم، منو بزن. اگه گرفتم منو بکش! باشه رضا؟ نمی‌خوام دست اینا بیافتم.»

می‌خواست بخندد، می‌خواست دل‌داری بدهد. اما رمق‌ها رفته بود و حرفی که زده می‌شد مهم‌ترین حرف‌ها بود. حرف‌ها هم مثل آخرین گلوله‌ها سرنوشت‌ساز بود.

یحیی رفت در حالی که او تنها یک گلوله در تفنگ داشت.

به آجرها پنگ زد و از لای شکاف، کوچه را با سرعت از نظر گذراند. دیدش؛ به بالا نگاه می‌کرد. به سمت همان خانه‌ی نیم‌سوخته و او را صدا می‌زد. دست‌هایش را بسته بودند و او با تمام قوا خودش را به سمت خانه‌ی نیم سوخته می‌کشید و او را صدا می‌زد.

«رضا، تو رو خدا منو بزن ... رضا تو رو به حسین منو بزن. دارم بهت می‌گم منو بزن مرد، مگه کوی؟ چی بهت گفتم، منو بزن!»

ترسیده و گریان اسلحه را نشانه رفت. سینه‌اش را در تبرس گذاشت. نفسش سنگین شده بود. دستش لرزید و اسلحه را به زمین انداخت و سرش را به دیوار کوبید. سرباز عراقی با قنداق تفنگ یحیی را محکم به جلو پرت کرد و بعد ناگهان همه جا تیره و سیاه شد و او دیگر هیچ چیز نفهمید.

هزاران هزار بار آن لحظه را مرور کرده بود. همه‌ی جوانب را سنجیده بود. حتی فکر کرده بود شاید راهی بوده که نجاتش بدهد و چون خیلی گیج و هیجان زده بود، متوجه نشده.

وقتی این طور فکر می‌کرد دیگر زندگی برایش غیر قابل تحمل می‌شد. همه چیز زندگی زهرش می‌شد.

آرامشش، شیطنت بچه‌ها و حتی لبخندهای پروانه زنش. مقابل آینه ایستاد. داشت به موهای خاکستری و اندام جا افتاده و کوتاهش نگاه می‌کرد که تصویر پروانه در آینه ظاهر شد و بدون این که به او نگاه کند روسری را روی موهای بلوطی رنگش بست و گفت:

«بریم رضا! دیر می‌شه.» همان‌طور به نیم رخ و چشمان درشت و مؤدب پروانه چشم دوخته بود و ذهنش در هزار توی تردیدهایش گرفتار بود. پروانه به سمتش برگشت و با صدایی که نمی‌دانست چرا آهسته بود گفت:

«خواهش می‌کنم دیگر فکر نکن! تو این سیزده سال تو هر روز خودت رو تا مرز جنون پیش بردی. من هم دیگه خسته شدم. هر کس دیگه هم جای تو بود اون کار رو نمی‌کرد. آخه کی برادر خودش رو با تیر می‌زنه؟! ... این خیلی واضحه اما من تعجب می‌کنم، که تو هنوز به این مسئله فکر می‌کنی.»

– روی صندلی نشست و آهی کشید:

«تو نمی‌دونی پروانه. اون جا نبود. نمی‌دونی. فقط من می‌دونم و یحیی که به ما چه گذشت.» اما در راه گاهی به پروانه نگاه می‌کرد و وقتی لبخند اطمینان بخش او را می‌دید دلش گرم می‌شد.

عضلاتش را جمع می‌کرد و پایش را بیش‌تر روی پدال گاز می‌فشرده. یک جور انرژی در رگ‌هایش می‌دوید و سعی می‌کرد بیش‌تر به حرف‌های زنش فکر کند تا شاید این حال نسبتاً خوب مدتی ادامه یابد:

«حالا که برمی‌گرده، حتماً خوش حال می‌شه که بین خونواده‌ش و درسته که سختی کشیده اما با دیدن پسرش که حالا مهندسی قبول شده تمام سختی‌ها از یادش می‌ره و روزهای زیادی رو پیش هم می‌شینید و از خاطرات تون تعریف می‌کنید.»

پای اتوبوس که ایستاده بود دیگر هیچ اثری از دل خوشی چند دقیقه قبل نبود. دلش در یک خلا

بی‌انتها می‌تپید.

سرهای قهوه ای رنگ

تراشیده، صورت‌های تکیده

و لب‌هایی که انگار تازه برای لبخند

زدن جا باز می‌کرد، خودشان را از پنجره‌ی اتوبوس‌ها به او نشان می‌دادند. هر چند لحظه کسی از میان جمعیت جیغی می‌کشید که با شعف شروع می‌شد و با ناله‌ای دردآور و کش‌دار به پایان می‌رسید.

نگاهی به زهره که کمی آن طرف‌تر ایستاده بود انداخت. زهره حواسش به هیچ کجا نبود و فقط به رو به رو نگاه می‌کرد. اسرای آزاد شده را می‌پایید و مهدی که دست‌هایش را روی شانه‌های مادر گذاشته بود و در حالی که سرش را به او نزدیک کرده بود، جمعیت را نگاه می‌کرد. انگار می‌خواست از پشت چشمان مادرش، پدرش را بشناسد. مگر آن موقع چند سالش بود، فقط پنج سال. اما او محال بود اشتباه کند. چشمان عسلی درخشان او، این سال‌ها لحظه‌ای از مقابلش دور نشده بود. بلند قامت‌تر از خودش بود. اما موهایش حتماً خاکستری شده بود، مثل خودش.

نور آفتاب چشمانش را به اشک نشاند. بود. قدری از پروانه و زهره فاصله گرفت. نگاهش را پایین انداخت و به پاهای جمعیت چشم دوخت. او را حتی از پاهایش می‌توانست بشناسد. زیرا زمان‌های زیادی پیش می‌آمد که با شوخی و خنده به رسم کشتی‌گیران پاهای او را می‌گرفت تا زمینش بزند. اما هر چه تلاش می‌کرد انگار پاهای او تو زمین ریشه دوانده بودند. حتی یک میلی‌متر از جای‌شان حرکت نمی‌کردند و او خنده کتان و عرق ریزان خودش را جلوی پای او رو زمین ولو می‌کرد.

از یادآوری خاطرات گذشته لبخندی کم‌رنگ روی لب‌هایش نشسته بود و متوجه نبود مدتی است پاهای با دمپای پلاستیکی رنگ و رو رفته در مقابلش ایستاده. وقتی پاها کمی طولانی‌تر ایستادند ناگهان توجه‌اش جلب شد. پاهایش تکیده و لاغر با جای سوخته‌گی‌های عمیق که سفید شده بود و



انگشتانی

که یکی در میان

قطع شده بود. یک لحظه

وحشت کرد و نگاهش را از روی

صاحب پاها پراند و نیم نفسی کشید. با

چشمائی مات و ریز به او خیره شده بود. پوست

آفتاب سوخته‌اش روی استخوان پیشانی چسبیده

بود و مو نداشت.

شقیقه‌اش تیر کشید. پاهایش مال خودش نبودند.

برگشت تا با آخرین توان به سمت زهره و مهدی و

پروانه برگردد. اما صدایش که کرد دیگر نتوانست

باور نکند. به آرامی سرش را برگرداند. انگار تمام

رگ‌هایش به یک‌باره از خون خالی شد. زهره و

مهدی هم پشت سرش بودند. یحیی پشت غبار

ایستاده بود. انگار در طول این سیزده سال هنوز از

پشت غبار بیرون نیامده بود.

چشمان خودش مدت‌ها بود که با دود و آتش غریبه

شده بودند. اما چشمان او هنوز از دود و آتش به خون

نشسته بودند توی حفره‌ها. خسته شده و عقب رفته

بودند توی حفره‌ها شاید قدری آرام شوند، اما خیلی

زود می‌شد فهمید که مرده‌اند.

بدون این که به خودش نگاه کند. از مقابل آینه

گذشت. با پیچ دستگیره‌ی در رو می‌رفت. اما

گوشش به پروانه بود که روی صندلی گوشه‌ها

نشسته بود و در حالی که دست‌های پسر کوچکش

را که به او آویزان شده بود و مدام وول می‌خورد،

گرفته بود با خودش نجوا می‌کرد:

- « زهره وقتی فهمید یحیی داره برمی‌گرده چه

قدر خوش حال بود. چه قدر با وسواس همه چیز را

تغییر داد. همون شب وقتی پیراهن پوست پیازیش

رو که خیلی بهش میومد، پوشیده بود فهمیدم که

زیاد به یحیی نزدیک نمی‌شه. نمی‌خواست با اون

سروض مرتب کنار یحیی بایسته، یحیی جلو من

و بچه‌ها ضعیف‌تر و خسته‌تر نشون بده. بیچاره آقا

یحیی یک مشیت پوست و استخوان، توی صندلی

فرو رفته بود و نگاهش کف اتاق دودو می‌زد.

ظاهراً فقط یک پیچ را سفت می‌کرد اما تمام

صورتش عرق کرده بود. لب پایین‌اش را گاز گرفت

و حرفی نزد. پروانه بچه را قدری از روی زمین بلند

کرد و به خود فشرد:

- « از زندگی ساقط شده، از عصر تا شب توی

دستشویی عرق می‌زنه و غذاهای خوشمزه‌ای رو که

زهره براش پخته بالا می‌یاره و شب هم گوشه‌ی

تخت دو نفره‌ی قشنگی که زهره خریده مچاله

می‌شه و تا صبح ناله می‌کنه. »

آهی کشید و گفت:

- « بیچاره زهره، بیچاره مهدی »

پسرک دستش را دور گردن پروانه حلقه کرد:

- « مامان »

- « جان »

لبان سرخش را جمع کرد و به جایی بالای سر

مادرش خیره شد:

- « بابا باید همه‌ی دشمنان رو می‌کشت و عمو

یحیی رو آزاد می‌کرد. من اگه جای عمو یحیی

بودم تفنگ رو برمی‌داشتم و همه شونو می‌کشتم

و فرار می‌کردم. »

و همان طور از هیجان جستی زد و دوباره خودش

را تسوی دامن مادرش رها کرد. پروانه او را به خود

چسباند:

- « قریون پسر شجاعم برم » صورتش را توی

موهای نرم پسرک فرو برد. « تو از کجا این چیزا

رو می‌دونی مادر ... ما از کجا می‌دونیم به اون چی

گذشته .. »

پیچ با یک تکه چوب و جیرنگی روی زمین افتاد. در

آرام باز شد و پشت در زهره را دید، دست یحیی را

گرفته بود. لب‌های بی‌رنگ یحیی به او لبخند زد.

یک بار هم بابای معلوم الاثر باش

بسم الله الرحمن الرحيم
ای پیش‌پرواز کبوترهای زخمی
بابای مفقود الاثر! بابای زخمی!
دور از تو سهم دختر از این هفته هم پر
پس کی؟ کی از حال و هوای خانه غم پر؟
تا یاد دارم برگی از تاریخ بودی
یک قاب چوبی روی دست میخ بودی
توی کتابم هر چه بابا آب میداد
مادر نشانم عکس توی قاب میداد
اینجا کنار قاب عکست جان سپردم
از بس که از این هفته ها سر کوفت خوردم
من بیست سالم شد هنوزم توی قابی
خوب یک تکانی لااقل مرد حسابی!
یک بار هم از گیر و دار قاب رد شو
از سیم‌های خاردار قاب رد شو
برگرد تنها یک بغل بابای من باش
ها! یک بغل برگرد، تنها جای من باش
ای دست‌هایت آرزوی دست‌هایم
ناز و ادایم مانده روی دست‌هایم
شاید تو هم شرم‌نده یک مشت خاکی
یک مشت خاک بی‌نشان و بی‌پلاکی
عیبی ندارد خاک هم باشی قبول است
یک چغیه و یک ساک هم باشی قبول است!!
امشب عروسی می‌کنم جای تو خالی
پای قباله جای امضای تو خالی
ای عکس‌هایت روی زخم دل نمک پاش
یک بار هم بابای معلوم الاثر باش

عبدالکریم زارع

پیکر صدپاره اش برشانه است

عشق بود و جبهه بود و جنگ بود
عرصه بر گردان عاشق تنگ بود
هر که تنها بر سلاحش تکیه کرد
مادری فرزند خود را هدیه کرد
در شبی که اشک‌مان چون رود شد
یک نفر از بین ما مفقود شد
آنکه که سر دارد به سامان می‌رسد
آنکه که جان دارد به جانان می‌رسد
دیده‌ام، دستی به سوی ماه رفت
بی سر و جان تا لقاءالله رفت
زندگی‌مان در مسیر تیر بود
خاک جبهه، خاک دامن‌گیر بود
آنکه خود را مرد میدان فرض کرد
آمد از این نقطه طی الارض کرد
هر که گرد شعله چون پروانه است
پیکر صدپاره اش بر شانه است
تن به خاک و بوی یاسش می‌رسد
بوی باروت از لباسش می‌رسد

دشمن افکن‌های بی‌نام و نشان
پوکه‌ی خونین شده تسبیحشان
کار هر کس نیست این دیوانگی
پيله وا می‌ماند از پروانگی

افشین مقدم

شعر حماسی و طوفانی شاعر بسیجی

«گر کشته و گر اسیری ای احمد!
در خاطر من نمیری ای احمد!
تا چرخ به دور خویش می‌چرخد
بر مصر دلم امیری ای احمد!
ای یک تنه از هزاران افزون‌تر!
اسب تو ز صد سوار افزون‌تر!
از ناله‌ی هر چه لاله، دل خون‌تر
آلاله‌ی از بهار افزون‌تر!
ای با نفس امام خو کرده!
زان رایحه کسب آبرو کرده
سرمست ز باده‌ی کلام او
توفیق شهادت آرزو کرده
یک قوم تو را شهید می‌خوانند
یک قوم تو را اسیر می‌دانند
اما چه کنم؟ که ناجوانمردان
تصویر تو را ز خویش می‌رانند
ای بلبل در چمن نگنجیده!
ای یوسف در وطن نگنجیده!
ای نور دو چشم پیر کنعانی!
زندانی در بدن نگنجیده!
تو کیستی؟ آن که نور نوشیده
پیراهنی از حضور پوشیده
تندیس‌های غیرت و جوانمردی
بر ظلمت شام غم خروشیده
من کیستم؟ آن که در وطن مانده
در بند حجاب خویشتن مانده
چشمی به در امید خشکیده
در حسرت بوی پیرهن مانده
ای زمزم کوثری! مرا دریاب
وی پنجه‌ی حیدری! مرا دریاب
دستان من هر تپش عطش دارد
وی لطف برادری! مرا دریاب
دریاب که بی‌تو سخت درماندم
در مصر غم تو در به درماندم
از پیرهننت حوالتی بفرست
بی‌برگ عبور، پشت در ماندم
ای جبهه به خاک جبهه‌ها سوده
در معرکه‌ها دمی نیاسوده
وی اسوه استقامت و ایثار
در مصر شکنجه‌ها نفرسوده
ای گمشده‌ی حصار پیچیده
وی ماه به شام تار پیچیده!
دستان کدام فتنه رویت را
در هاله‌ای از غبار پیچیده»

«محمد رضا آقاسی»

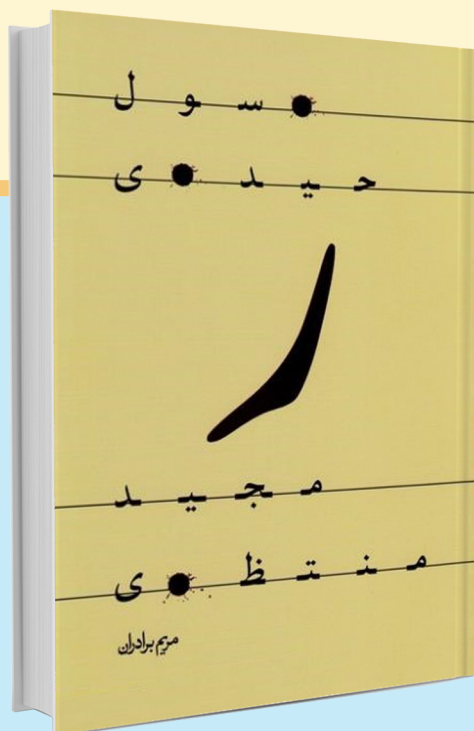
مردی از آئینه روشن تر

آمد از لبخند باران، آمد از اشراق رود
مردی از آئینه روشن‌تر، صداقت تار و پود
کیست این مجنون عاشق؟ کیست این روح غریب؟
کیست این اندوه پرپر؟ کیست این داغ کبود؟
کیست این؟ یک شمس دیگر، وارث تیغ و غزل
کیست این؟ یک روح شرقی، وارث عشق و سرود
یک سر سبز و زبانی سرخ، جانی شعله‌ور
سهم این ققنوس آتش نوش طوفان گرد بود
یک شب آمد سرخ مردن را تبسم کرد و رفت
ما نفهمیدیم اما، آن تبسم را چه سود!
مثل روح گل شکفت و مثل بوی گل پرید
تا که دل بستیم بر او، داغ او آمد فرود
مردی از خواب زمین کوچید، یک شب ناگهان
آسمان را خواب دید و شد پرستو پر گشود
این «غزل - آتش» فقط یک جرعه از اندوه اوست
آه اگر می‌شد بنوشم داغ او را، رود، رود ...
تا زبانی سرخ دارد عشق در کام جنون
از «بهشتی» می‌توان با لهجه غیرت سرود
رضا اسماعیلی

آماج سنگ

مادر سلام! آمده‌ام بعد سال‌ها
انگار انتظار تو را پیر کرده است
زود است باز این همه پیری برای تو
شاید منم که آمدنم دیر کرده است
مادر مرا ببخش اگر دیر آمدم
جایی که بودم از نفس جاده دور بود
آماج سنگ حادثه بودم ولی شگفت
آیینی شکسته من پرغرور بود
دیرینه سال بود که در دور دست‌ها
یک سرزمین به گرده‌ی من بار درد بود
در من کسی شبیه یلان حماسه‌ساز
بی‌وقفه با زمین و زمان در نبرد بود
دیرینه سال بود که سرپنجه‌های من
چنگال بسته بود به حلقوم خاک سرد
تا مغز استخوان مرا خورده بود خاک
تا مغز استخوان مرا خورده بود درد
قصد تو را زمین و زمان کرده بود و من
تنها برای خاطر تو این چنین شدم -
که چنگ بر گلوئ زمین و زمان زدم
یک عمر استخوان گلوئ زمین شدم
مادر! مرا ببخش اگر دیر آمدم
یک مشت استخوان شدنم طول می‌کشید
تا ارتفاع شانه مردان شهرمان
از دست خاک پر زدنم طول می‌کشید
مادر نمیر! زندگی من از آن تو!
مادر نمیر! زندگی از آن میهن است
بعد از من آفتاب تو هرگز مباد سرد!
بعد از من آسمان تو هرگز مباد پست!

رضا شیبانی



«ر»

رسول حیدری (مجید منتظری)

مؤلف: مریم برادران

ناشر کتاب: آرما

سال نشر: ۱۳۹۴

کتاب «ر»، زندگی مردی که در کنار مردمی از جنس خودش اما با زبان و آداب و رسوم متفاوت در کشوری غریب (بوسنی) به شهادت رسید.

ر، روایت کننده داستان زندگی شهید رسول حیدری (مجید منتظری) است که اولین شهید ایرانی در جنگ بوسنی و هرزگوین محسوب می شود و نگارش زندگیش را مریم برادران نویسنده با سابقه حوزه ادبیات پایداری برعهده گرفته است.

کتاب «ر» که حاصل بیش از چهارسال تحقیق و نگارش نویسنده است، روایت مردی است که توان نشستن نداشت، توان یکجا نشستن نداشت. درد دیگران، درد خودش بود، نمی توانست جای خالی خودش را جایی که باید باشد، تحمل کند؛ کنار مردمی از جنس خودش با زبان و فرهنگی متفاوت.

این زندگی در سه فصل روایت شده است: فصل نخست، از زمانی آغاز می شود که رسول حیدری از سفر بوسنی در سال ۷۱ باز می گردد. نویسنده در این فصل، حال و هوای او در خانه و دلتنگی های همسرش معصومه و بچه ها را در آن روزها ترسیم کرده است. روایت زندگی تا سال ۶۲، ادامه می یابد. تشکیل سپاه همدان، سپاه ملایر، دوره های آموزشی و جریان مبارزه با ضد انقلاب و شرکت در عملیات غرب و ازدواج با معصومه برزگر از مهمترین وقایع این برهه است که برای خواننده روایت می شود.

فصل دوم کتاب دوران تشکیل قرارگاه رمضان تا پایان جنگ را در بردارد و به دوره ورود به دانشگاه اشاره می کند که خواننده با فضای آن در فصل نخست آشنا شده است.

از آنجایی که نقطه تمایز زندگی رسول حیدری، شهادت او در بوسنی است، فصل سوم که به نه ماه زندگی آخر او (مهر ۷۱ تا خرداد ۷۲) برمی گردد سفر آخر او به این سرزمین و جزییات حضورش در آنجا را در برمی گیرد و شاید نقطه عطف کتاب همین چیزی است که کتابهای نگاشته شده تاکنون به آن کمتر پرداخته اند.

استفاده از عکس ها، آوردن نقل قول های مستقیم و ارجاع به نامه ها و اسناد خطی دیگر علاوه بر افزایش سندیّت، بر جذابیت و لطافت کار افزوده است. نویسنده نام کتاب را از امضای همیشگی رسول پای نامه هایش ر انتخاب کرده است

با دست های خالی

(خاطراتی از شهید حسن طهرانی مقدم)

مؤلف: مهدی بختیاری

ناشر کتاب: یازهرا (س)

سال نشر: ۱۳۹۴

شهید «حسن طهرانی مقدم» که عنوان پدر موشکی ایران به وی اختصاص داده شده از جمله فرماندهانی است که به خاطر نوع ماموریتش کمتر خاطره یا ذکری از او وجود دارد و همین بر رازآلود بودن شخصیت وی افزوده است.

کتاب با دست های خالی، برش هایی است کوتاه و گزیده شده از مجاهدات غرورآفرین «حاج حسن طهرانی مقدم» که به اعتقاد نویسنده، آنچه در این کتاب آمده است، حتی نمی از دریای عزم و اراده آن سردار نیست. بسیاری از خاطرات و اطلاعات تاریخی، به دلایل امنیتی و سیاسی ناگفته یا ناقص گذارده شده اند. در این کتاب خاطراتی از محسن رفیق دوست، محمدباقر قالیباف، محسن رضانی، همسر شهید، فرزند شهید و برخی از همزمان خاطراتی نقل شده است. جمعی نیز گفتنی های خود را مشروط به نبردن نامشان بیان کردند که از آنان با عنوان «محفوظ» یاد شده است.

گزیده کتاب

موشک های ساخت شیعه

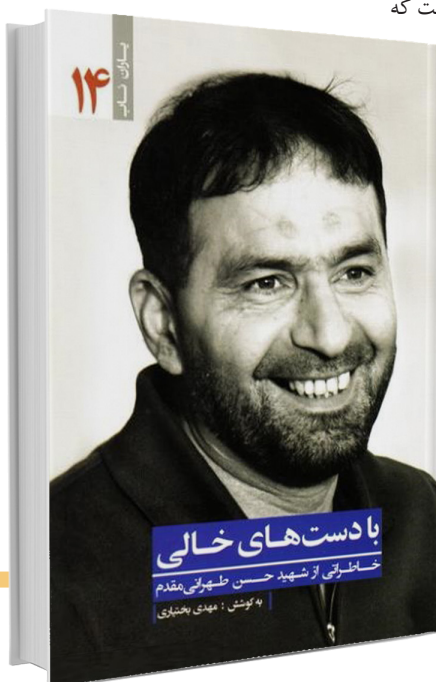
همیشه می گفت: «کاری که ما می کنیم خیلی حساس است و اهمیت دارد و اصلاً صرف ایران نیست که از این کار استفاده کند.» اعتقاد داشت این موشک ها در واقع اختراع شیعه است و می گفت: «می خواهم روی این موشک ها بنم «ساخت شیعه» و به اذن خدا و کمک اهل بیت کاری خواهیم کرد که آیندگان خواهند فهمید چقدر اهمیت دارد.»

در جواب بچه ها که از او می پرسیدند: «چرا بابای همه را تلویزیون نشان می دهد، اما شما را نشان نمی دهد؟» هیچ وقت نمی گفت که همه این کارها، کار ماست، تنها چیزی که این اواخر می گفت، این بود که: «ما کاری داریم می کنیم که امیدواریم به واسطه آن مقدمات ظهور فراهم شود، وقتی حضرت بقیه الله تشریف بیاورند، شاید از این ابزار استفاده کنند. اگر شما صبور باشید، در اجر این کار شریک خواهید بود.» و ما از این حرف ها انرژی زیادی می گرفتیم.

بعد از شهادت ایشان، آقا که به منزل ما تشریف آوردند و سه ربع، یک ساعت از شخصیت حاج حسن حرف زدند، فرمودند: «حاج حسن در کار خودش آنقدر سریع و تند پیش می رفت که

بعضی مواقع من او را نگه می داشتم و مانع می شدم که جلوتر نرود.»

کتاب «با دست های خالی» که مهدی بختیاری آن را گردآوری کرده در ۱۲۰ صفحه و با قیمت ۶ هزار تومان منتشر شده و در غرفه انتشارات «یازهرا (س)» در نمایشگاه کتاب عرضه شد.



باشگاه مهربانی پل ارتباطی ما و شماست. با ما در تماس باشید و شماره‌ی خود را هم برآیمان بفرستید، شاید روزی صدای گرم شما هم، دلگرممان کند

سیده زهرا موسوی - سمیرم

- سلام وقتتون بخیر از مجله شاهد جوان با شما تماس می‌گیریم. بله، بفرمایید.

- نظر تان در مورد مجله‌ی شاهد جوان را می‌خواستم بپرسم؟ مجله‌ی خوبی است من هر ماه دریافت می‌کنم. مطالبی جالب و خواندنی دارد. کدام صفحه را بیشتر دوست دارید؟ همه صفحات را دوست دارم مخصوصاً خاطرات شهدا را.

- با آمدن تیرماه چه چیزی در ذهن شما تداعی می‌شود؟ آغاز تابستان. اما امسال بیشترین چیزی که برای ما حائز اهمیت است آغاز ماه مبارک رمضان است. ماه مهمانی خدا. و البته تیرماه تداعی کننده شهید بهشتی و ۷۲ تن است.

مینا اقبالیان - فلاورجان

- نظر تان در مورد مجله‌ی شاهد جوان چیست؟ این مجله را از نوجوانی همراهی می‌کنم و البته نحوه آشنایی من با این مجله در خانه پدر بزرگم بود که ایشان ایثارگر هستند.

- صفحات مورد علاقه شما کدام صفحات هستند؟ من چندین صفحه را دوست دارم مثل سبک زندگی، دور و نزدیک، نور و نقره، مطبخ، جدول... علاقه خاصی دارم.

- شما برای ماه مبارک رمضان برنامه خاصی ندارید؟ بنده که دانشجو هستم و آخرین امتحاناتم مصادف هست با آغاز ماه مبارک رمضان، فقط امیدوارم امسال بتونیم در ماه رمضان به بهترین درجه از بندگی برسیم. و البته امیدوارم مطالب خاص ماه رمضان در مجله شما آورده بشود.

- چشم حتماً. شما پیشنهادی خاصی برای بهتر شدن مجله ندارید؟ پیشنهادی خاصی در ذهنم نیست. فقط اگر امکان دارد طرز پخت یک شیرینی ویژه ماه مبارک را در صفحه مطبخ قرار دهید.

رضا زاهد - اردبیل

- شما مجله‌ی شاهد جوان را دریافت می‌کنید؟ بله.

- مجله شاهد جوان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ مطالب مجله شما با این مصاحبه‌های جدید از خانواده شهدا جلوه خاصی به مجله داده و من به عنوان یک مخاطب ۵ ساله از شما متشکرم.

هرمز سهرابی - بوشهر

- نظر تان در مورد شاهد جوان چیست؟ مجله خوبی است. هر چند اشتراک ما ۱ ماه پیش تمام شده. ولی هنوز وقت نکردم تمدید کنم.

زهرا شفیعی - سقز

- نظر تان در مورد مجله شاهد جوان چیست؟ خوب است. اما مطالب روز را بیشتر جای دهید. البته مسائل روزی که با فرهنگ ایثار و شهادت همخوانی دارد.

- مجله شاهد جوان سعی کرده به بیان مسائل روز بپردازد اما باز هم سعی می‌شود خواسته‌های مخاطبان را در مجله اعمال کند.



کدام صفحه را بیشتر دوست دارید؟
تمام مطالب را دوست دارم.

۷ تیر چه روزی است؟
سالگرد شهادت آیت الله بهشتی و ۷۲ تن از یاران آن بزرگوار.

نظر تان جهت بهتر شدن مجله شاهد جوان چیست؟
به مناسبت همین اتفاقات ملی مطالبی را در مجله چاپ کنید.

سمیره قنبری - اهواز

نظر تان در مورد شاهد جوان چیست؟
نسبت به گذشته تغییرات زیادی داشته که باعث جذابیت در مطالب می شود.

به کدام صفحه علاقمندید؟
معمولاً همه صفحات مجله را دوست دارم اما چون اهل شعر و ادبیات هستم صفحه شعر و سرچشمه را با آن متن های ادبی خیلی زیبا، دوست دارم.

چه پیشنهادی دارید؟
پیشنهاد خاصی ندارم و برای زحماتون ممنون هستم.

رضا زمانی - اصفهان

شما چند سالتان است و چند وقت مشترک مجله هستید؟

۲۸ ساله هستم و زمان زیادی است، چون پدرم هم ایثارگر هستند و هم کارمند بنیاد شهید معمولاً همه شماره ها را داریم.

چه پیشنهادی برای مجله دارید؟
با توجه به اینکه استان اصفهان یک استان شهید پرور است خوب می شد که صفحه ای را به معرفی شهدای اصفهان اختصاص دهید.

فاطمه شاه محمدی - فارس

شما که از مشترکین مجله هستید چرا این مجله را انتخاب کردید؟

اگر بخواهم صادقانه بگویم این است که پدرم چون از شهدای دوران دفاع مقدس است خود بنیاد اوایل این مجله را برای ما می فرستاد. بعداً علاقمند شدم

و اشتراک گرفتم.

ممنون از صداقت شما. پیشنهاد خاصی برای پیشرفت مجله ندارید؟
در کنار مباحث شهدا مطالب شادی مانند طنز جبهه که الان در مجله هست را بیشتر کنید.

محمدصادق زارعی - تهران

با شاهد جوان در کجا آشنا شدید؟
در منزل یکی از اقوام و دو سال پیش در نمایشگاه مطبوعات.

کدام بخش مجله را دوست دارید؟
صفحات با موضوع شهدا را می پسندم مخصوصاً معرفی چهره های ایثارگر.

علیرضا موسویان - قم

نظر تان در مورد شاهد جوان را می خواستم بپرسم؟

مجله هر ماه بهتر می شود، ولی باز هم جا برای رشد و شکوفایی دارد.

کدام صفحه را بیشتر دوست دارید؟
صفحه موج سازان و حماسه آفرین، مخصوصاً معرفی شهید مغنیه برای من خیلی جالب بود و البته مصاحبه با مادران شهدا.

تیرماه چه چیزی را در ذهن شما تداعی می کند؟
شهید بهشتی، ربوده شدن حاج احمد متوسلیان. خیلی خوب می شد به معرفی این چهره ها پرداخته می شد.

اردشیر صفایی - بانه

مجله شاهد را دریافت می کنید؟
بله. من چند سال است که مخاطب مجله شاهد جوان هستم.

نظر تان در مورد تغییرات مجله را بفرمایید؟
خیلی خوب است. اینکه این مجله دارد به خانواده ایثارگران ثابت می کند هنوز به یادشان است و یاد شهدا را زنده نگه می دارد.

با توجه به اینکه آغاز تابستان با ماه رمضان مصادف است برنامه خاصی برای این ماه دارید؟

برنامه ریزی کرده ایم امسال ماه رمضان متفاوتی داشته باشیم و به شهرهای زیارتی برویم و در جوار بارگاه و مکان های زیارتی روزه بگیریم.

پیشاپیش قبول باشد. ممنون که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید.

نامه های رسیده

غلامرضا دهقان - کاشان، بهرام خلافتی - اصفهان، محمدعباسیان دلونی - مشهد مقدس، زهرا شفیعی دستگردی - خمینی شهر، فرشته فتحی - اصفهان، محمدتقی آقازاده - اردبیل، زهره محمدیان - اصفهان، رویا مهربان - تهران، سوسن هواسی - ایلام، فریبا شکرزاده - اهواز، رضا مبالغی - قم، سودابه وحدتی - سنج، احسان بازدار - سقز، سعیده شادی - یاسوج، خشیار ولدتی - چالوس، عذرا صادقی - نور، کامران یادگاریان - بابل، هیوا یاری - بانه، ایمان محبی - پاره



راستش در این شماره هم به نیت شما «متولدین هر ماه» تفالی زدیم به وصیت شهدا که امید در آینده وصیت شهدا برسیم به آنچه که از ما می‌خواهند و خدا می‌خواهد و ما می‌خواهیم.

تقال

«
به شما خواهران و برادرانم توصیه می‌کنم تقوی را پیشه خود کنید.
نعمت‌اله مهدی‌زاده قه‌دریجا

فروردین

«

هیچگاه مغرور به خود نشوید که این جزو اعمالی است که به واسطه آن شیطان از درگاه خدا رانده شد. یکی از بهترین عبادت‌ها جهاد در راه خدا است شما تمام کسانی که مایل به داشتن آخرتی جاوید هستید باید در جبهه‌ها شرکت کنید و خود را برای تحمل رنج‌ها آماده بسازید و دل قوی دارید که خداوند پشتیبان و نگهبان شماست و تنها اوست که شمارا پیروز خواهد کرد.
اسماعیل نبی خرزوقی

تیر

«

ان ينصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذ لکم فمّن ذا الذی ینصرکم من بعده و علی الله فلیتوکل المومنون
ال عمران ۱۶۰
اگر خدا شما را یاری کند محال است کسی بر شما غالب آید و اگر به خواری واگذارد آن کیست که بتواند از آن پس شما را یاری کند و اهل ایمان تنها به خدا و عظمت و قدرت او باید اعتماد کنند.
بصیر علی پور

اردیبهشت

«

خواهران عزیزم: شما هم حجاب خود را رعایت کنید و درستان را اگر چه مشکل است بخوانید تا انشاءالله پیش خدا مسئول نیاشید.
محمد صادق خوشنویس

مرداد

«

از کلیه مردم می‌خواهم با مطالعه تاریخ و بررسی وقایع گذشتگان عبرت بگیرند و به وظیفه فعلی خویش در مقابل اسلام عمل کنند. ما باید به جنگ با کفار بر خیزیم و دین خویش را اداء نمایم. اما پیام من به ملت شهیدپرور ایران این است که راه امام کبیرمان خمینی بت شکن آن اسطوره مقاومت و فضیلت را ادامه دهند ای ملت اسلام ای ملت ایران هرگز فریب منافقین و روشن‌فکران غرب و شرق زده را نخورید و حامی روحانیت مبارز باشید.
رسول قاسمی

خرداد

«

بسیجیان قهرمان شما باید در همه کارهایتان نمونه باشید پس مواظب خودتان باشید.
محمود کفیری

شهریور

«

شهادت مرگ نیست رسالت است، رفتن نیست، جاودانه ماندن است، جان دادن نیست بلکه جان یافتن است و به اجبار رفتن نیست به اختیار رفتن است، مردن نیست تولد است، سکوت نیست فریاد است، تنفر نیست عشق است.
محمود کمالی زربند

مهر

آبان

می‌خواهم به امت اسلام توصیه کنم بگویم نیاز دارید قلب امام را نیاز دارید این قلب الهی پاک و زلال را، خدا بر ما منت نهاده چنین رهبری از میان ما برگزیده است پس پیامها و سخنان او را نصب العین خود قرار دهید و نهج البلاغه را بخوانید.

مهدی موحدی دهنوی

آذر

می‌گویم که به همه شما جوانان عزیز حزب الله دارم این است که همیشه در کارهایتان اخلاص داشته باشید و هیچگاه کبر و غرور پیدا نکنید و مانند آن درخت پر ثمری باشید که هر چه پرثمرتر می‌شود شاخه‌هایش خم‌تر می‌شوند و شما هر چه که بیشتر برای خدا کاری کردید تواضعتان بیشتر شود.

محمد تقی بقایان گرمسیر

دی

می‌گویم ای دوستان و آشنایان مقداری فکر کنید علی (ع) در محراب شهید شد حسین (ع) در میدان شهید شد و در این زمان هم یاری اسلام در میدان جنگ است پس بیایید با هم راهی را برویم که شهدا رفته‌اند همانطور باشیم که امامانمان بوده‌اند با خون پر جوش شهدا عهد ببندیم که در میدان نبرد با دشمنان به فرمان رهبر گوش دهیم و مبارزه کنیم خدا را فراموش نکنیم.

سیف اله عمو شاهی خوزانی

بهمن

می‌گویم پست و مقام را رها کنید و مردم را دریابید
۲- همیشه بنا به رضای خدا حکم کنید.
۳- هر مسلمان و قتیکه بحق رفتار نمی‌شود و جلو باطل گرفته نمی‌شود وظیفه‌اش این است که قیام کند و آماده شهادت گردد. معلم شهیدم: عهد می‌بندم که درس جاودانه عشقی را که به ما آموختی فراموش نکنم.

فرج اله حاتمی

اسفند

می‌گویم حتی وقتی انسان درباره دنیا فکر می‌کند آن را متاعی ناچیز می‌داند یک ذکر خدا گفتن سبوح القدوس ربنا و رب الملائکه و الروح را بر تمامی دنیا و مظاهر شیطانی و افعال فریبنده‌اش می‌توان ترجیح داد شما ای ملت عزیز دائما در ذکر خدا و یاد پروردگار کریم باشید.

مرتضی زارعان دولت آبادی



Yesterday, we ignored whatever there was and today, we ignore whatever we were. There, we sheltered behind dikes, and here behind desks. Yesterday we sought anonymity and today we are trying to avoid our names remained unknown. The fronts smelled like faith, and here our faith smells. There we used to write on the doors: Hussain (PBUH)! Command is yours! Here we write: do not entre without coordination! God! Help us to become knowledgeable; and make us knowledgeable so we don't miss the course, and free us so we aren't enthralled.

Part of testaments of "martyr Borouherdi/ Shahid Boroujerdi"

ترجمه‌ی شماره قبل

مریضی لذت بخش

شبی تاریک هنگام بازگشت در میان برف زمستان فقیری را دیدم که در سرما می‌لرزید ولی نمی‌توانستم برای او جایی گرم تهیه کنم. تصمیم گرفتم که همه شب را مثل آن فقیر در سرما بلرزم و از رختخواب محروم باشم این چنین کردم و تا صبح از سرما لرزیدم و به سختی مریض شدم و «چه مریضی لذت بخشی» شهید دکتر مصطفی چمران



از شما خوانندگان عزیز مجله می‌خواهیم در صورت تمایل متن فوق را ترجمه

کرده و به آدرس ما ارسال کنید. به بهترین ترجمه جایزه داده می‌شود.

برنده ترجمه‌ی شماره گذشته:

بهرام خلافتی - اصفهان



کاریکاتوریست: محمد علی رجبی

خوانندگان عزیز مجله‌ی شاهد جوان می‌توانند برداشت خود را از کاریکاتور نوشته و به دفتر مجله ارسال کنند. مجله‌ی شاهد جوان ضمن اعلام برندگان به بهترین نوشته جایزه می‌دهد. حتماً روی پاکت قید شود: مربوط به شاهد جوان.

برنده شماره گذشته:
فرشته فتحی - اصفهان

فَرَقَ بَيْنَهُمَا
الْكَافِرَ وَالْعَاقِلَ

وَعَلَى رَسْتِگَارِ شَد...^(۴)